



مرکز تحقیقات اسلامی

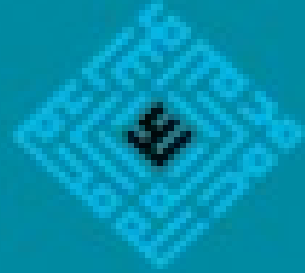
اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حق و ولایت

مقام

سید احمد رضا علی شاہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقیق ولایت

نویسنده:

اسماعیل منصوری لاریجانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	عقیق ولایت
۷	مشخصات کتاب
۷	دیباچه
۱۵	مقدمه
۱۹	فصل اول: ولایت و انواع آن
۱۹	۱. مفهوم ولایت
۲۲	۲. ولایت عرفانی و ولایت سیاسی
۲۴	۳. ولایت در نگاه قرآن
۲۵	۴. ولایت عام و خاص
۲۶	۵. ولی، منشأ ولایت
۳۷	۶. ولایت در علم کلام و عرفان
۳۷	الف) ولایت در علم کلام
۴۳	ب) ولایت در عرفان
۵۳	فصل دوم: سیر ولایت در منابع اسلامی
۵۳	اشاره
۵۴	۱. ولایت از منظر حکیم ترمذی
۶۰	۲. شیخ بزرگ، محیی‌الدین عربی
۷۰	۳. علامه سید حیدر آملی
۷۰	اشاره
۷۲	الف) تفاوت میان نبی، رسول و ولی
۸۲	ب) نزدیکی موضع تشیع و تسنن
۸۷	۴. حدیث غدیر

۱۰۹	فصل سوم: ولایت و شفاعت
۱۰۹	طرق اثبات ولایت و شفاعت
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	۱. انسان کامل
۱۲۸	۲-قرب نوافل و فرائض
۱۲۸	اشاره
۱۳۵	مفهوم شفاعت
۱۳۸	۳. اتحاد عاشق و معشوق
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	الف) آیات ناظر بر اتحاد عاشق و معشوق
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	یک - آیه هفده سوره انفال
۱۳۹	دو - آیه ده سوره فتح
۱۴۰	سه - آیه بیست و چهار سوره انفال
۱۴۰	ب) مواردی از اتحاد عاشق و معشوق
۱۴۰	اشاره
۱۴۰	یک - تمثیل گل و عطر گل
۱۴۰	دو - رنگ و پارچه
۱۴۱	سه - آتش و آهن
۱۴۱	چهار - خطاب به حسام‌الدین
۱۴۲	پنج - خدو انداختن خصم بر روی حضرت علی (ع)
۱۴۶	نتیجه
۱۵۰	کتابنامه
۱۵۴	درباره مرکز

عقیق ولایت**مشخصات کتاب**

- سرشناسه : منصورى لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور : عقیق ولایت / اسماعیل منصورى لاریجانی.
مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۴۸ص.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۴۷-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۴۵] - ۱۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : ولایت
موضوع : ولایت فقیه
رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۷ع۷۸۴/مBP۲۲۳/۸
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵
شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۷۵۴۸
ص: ۱

دیباچه

ص: ۷

بررسی و تحقیق در حقیقت و حقانیت ولایت امیرمؤمنان، علی (ع)، سابقه‌ای بسیار طولانی در تاریخ اندیشه اسلامی دارد. وجود آثار گوناگون و رساله‌های مستقل در ولایت و امامت حضرت امیر و مسائل فرعی آن، نشانگر اهمیت این موضوع نزد اندیشمندان مسلمان است.

اندیشمندان علوم اسلامی، افزون بر به کارگیری شیوه‌های نگارشی گوناگون در اثبات ولایت، از روش‌های کلامی، عرفانی، تفسیری، روایی و تاریخی نیز بهره جسته و به این موضوع پرداخته‌اند. در این میان، نگاه عرفانی به مسئله ولایت از جایگاه خاصی برخوردار است.

ولایت برای اندیشمندان مسلمان حتی اهل تسنن، نقش روش‌شناسانه‌ای در باورهای دینی دارد؛ به گونه‌ای که توحید و نبوت نیز بر آن مبتنی است. از این رو، در طول تاریخ کوشیده‌اند به اندازه توان علمی خویش، خوشه‌چین فیض ولایت باشند و در معرفی این حقیقت جاوید تلاش کنند.

اثر پیش رو با عنوان «عقیق ولایت» نوشته استاد گرامی، دکتر

ص: ۸

اسماعیل منصورى لاریجانی است که کوشیده است با نگاهی عرفانی موضوع ولایت حضرت امیر و رابطه آن با موضوع شفاعت از دیدگاه متفکران شیعه و سنی را تبیین سازد. امید است برای بهره‌گیری محققان و پژوهشگران گرامی مفید واقع شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص: ۹

مقدمه

امروزه، افرادی از بی‌نیازی عقل بشر از وحی و کتاب آسمانی سخن می‌گویند. آنان معتقدند در عصر عقلانیت به‌سر می‌برند و جوامع بشری از دوران طفولیت عقل و سردرگمی خارج شده است؛ به‌گونه‌ای که دیگر هیچ حادثه‌ای از حیطة عقل تیزچنگ بشر خارج نیست. در نتیجه، این بلوغ و کمال عقلانیت جایی برای وحی و تعالیم آسمانی باقی نمی‌گذارد.

دیری نپایید که این ادعای مغرورانه و غیرعلمی با نقد اندیشمندان دینی جهان روبه‌رو گشت. آنان، وابستگی عقل به شریعت و ادیان الهی را اقتضای ذاتی عقل و خردمندی بشر برشمردند و بر این باورند که این وابستگی، حتی عقل یا عقولی را در خدمت بشر و منافع عمومی ملت‌ها قرار می‌دهد که در مکتب وحی و تعالیم آسمانی پیامبران تربیت شده و ملاک عدل و قسط را از آسمان دریافت کرده باشد.

عقل منهای وحی، سیری زمینی و مادی پیدا می‌کند، درحالی‌که ماهیت عقل، آسمانی است و با تعالیم پیامبران می‌تواند سیر حقیقی

و

ص: ۱۰

ملکوتی خود را طی کند و به مدارج عالی کمال برسد. به عبارت دیگر، عقل فی نفسه تعلیم‌پذیر است، ولی معلم عقل، وحی آسمانی است. مولوی می‌گوید:

قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

بنابراین، عقلی که از منبع وحی تغذیه می‌شود، تضمینی حکیمانه دارد؛ یعنی صدور احکام او مبتنی بر حکمت الهی است که در اصطلاح عرفانی او را «صاحب ولایت» می‌خوانند. به دیگر سخن، از سوی باطن، به منبع وحی متصل و از جهت ظاهر، هادی خلق است. از این جهت، به اعتبار باطن، عقل حکیمانه را «ولی» و به اعتبار ظاهر، «نبی» گویند. بدون این اتصال، وصول الی‌الله ممکن نیست.

آنچه موضوع بحث کتاب حاضر است، کیفیت اتصال ولی اعظم خدا با مقام الوهیت است. درک کیفیت اتصال و انفصال در این مقام سرّ حقیقی معرفت است. به قول مولوی:

اتصالی بی‌تکیف بی‌قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

در گزارش اولیای الهی در کیفیت اتصال حضرت ربوبیت با جان ناس چنین آمده است که ولی خدا در مقام قرب نوافل اوصاف الهی را در خود به فعلیت می‌رساند و این اوصاف الهی‌اند که حلقه اتصال ولی خدا را به مبدأ اعلا تشکیل می‌دهند و با این اتصال، فیض الهی را در جهان هستی و عالم ممکنات جاری و ساری می‌کنند.^(۱) از این رو، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«من رأنی فقد رأی الحق»^(۲) یا:

«اول ما خلق الله نوری»^(۳) یا:

«اول

۱- جامع الاسرار، علامه سید حیدر آملی.

۲- بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۴.

۳- همان، ج ۱، ص ۹۶.

ص: ۱۱

ما خلق الله العقل» (۱) یا:

«اول ما خلق الله العلم» (۲).

این گونه روایاتی که در این باره آمده است، همگی به مقام ولایت نبوی اطلاق می‌شود که در مقام قَابِ قَوْسَيْنِ اَوْ اُذُنِي به ساحت مبارک حقیقت محمدیه (ص) تنزل یافت که به آن، خلعت هدایت و شفاعت نبوی نیز گفته می‌شود. ناگفته نماند که حقیقت این مقام، ظهور اوصاف الهی در شخص نبی اکرم (ص) است و سرّ عروج او در شب معراج نیز همین است. نظامی گنجوی می‌گوید:

از نبی جز نفس نبود آنجا همه حق بود و کس نبود آنجا

از این رو، سرّ شفاعت، ظهور این فیض در وجود مبارک امیرمؤمنان، علی (ع) و امامان معصوم (علیهم‌السلام) به عنوان اولیای اعظم الهی است که به صفت «عین الله» و «وجه الله» به بیان رمز این حقیقت پرداخته است. ادراک حقیقی آن نیز تنها با ادراک بسیط فطری و عبور از همه تعلقات علمی و فنای ذاتی ممکن است؛ زیرا در آن مقام هر که در ولی واصل فانی شده ظهور کند، کسی جز جلوه «هو ربی» و ساحت ربوبیت نیست. به قول مولوی:

چون که من، من نیستم، آن من ز هوست پیش این دم هر که دم زد، کافر اوست

آنچه در کتاب حاضر به ویژه از مصدر ولایت حضرت امیر (ع) جست‌وجو می‌شود، جلوه کمالیه اوصاف الهی در وجود مقدس مولای متقیان، علی (ع) به عنوان شفاعت و واکاوی مفهوم این واژه در اعتقاد

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- همان، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

ص: ۱۲

شیعه و عرف عرفانی اهل سنت است. امید است این مجموعه، رهپویان حقیقت را به وادی یقین ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) هدایت فرماید و سهم حقیر را دعای خیر آنان در حق والدین عزیزم روزی فرماید و برای محققان و اندیشه‌ورزان صاحب دل و خرد، سرآغازی برای درک حقایق ولایت و شفاعت و خاکساری در ساحت اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد، ان شاء الله.

ص: ۱۳

فصل اول: ولایت و انواع آن

۱. مفهوم ولایت

ولایت و انواع ریشه‌های آن، مانند: ولاء، ولاء، ولی، مولا و اولیا، در کتاب‌های لغت به معنای گوناگونی آمده است که به اختصار به آن می‌پردازیم.

وَلَا: به فتح واو و بدون همزه، به معنای یاران، میراث بنده آزاد، ملک و پادشاهی، قرابت و خویشاوندی و توالی اجرای امری است متوالیاً. (۱)

وَلَا: به کسر واو و بدون همزه، به معنای پیاپی کردن کاری بر توالی، دوستی و محبت، نزدیکی ایام.

وَلَاء: به فتح واو و قرار داشتن همزه در آخر، به معنای دوست داشتن، محبت، یاری و نصرت، ملک و پادشاهی، آزادی، قرب و نزدیکی.

فقیها «وَلَاء» را گاه بر میراثی که به سبب عقد موالات و ولاء عتق پیدا می‌شود، اطلاق می‌کنند.

۱- ر. ک: فرهنگ‌های لغت، ذیل ماده وَلَا، وِلَا، وِلَایْت، وِلَایْت و... غیاث اللغات؛ آندراج؛ فرهنگ معین؛ لغت‌نامه دهخدا؛ اقرب الموارد؛ منتهی الارب و کشاف اصطلاحات الفنون.

ص: ۱۴

ولاء: به کسر واو و قرار داشتن همزه در آخر، به معنای موالات، پیاپی انجام دادن دو کار در کنار هم، پیوست یکدیگر کردن، پیوستگی کردن میان دو چیز، دوستی با هم نمودن، جدا کردن بعضی از گوسفندان از بعضی دیگر، مصادقه، پیروی عملی به عمل دیگر هنگام تطهیر (وضو)، ملک و پادشاهی، میراثی که شخص به سبب آزاد ساختن کسی که در ملک او بوده است یا به سبب عقد موالات استحقاق پیدا می‌کند.

ولایت: به فتح واو و ولایت به کسر واو، هر دو، به معنای حکومت، امارت، سلطان، ملک پادشاه، زمین آبادان، شهرهایی که یک والی بر آنها حکومت و فرمانروایی دارد، کشور و مملکت آمده است؛ «کشورِ قَالُوا بَلَى»، کنایه از ایمان است؛ یعنی ایمانی که ارواح مؤمنان با خدای تعالی بدان میثاق و عهد کرده‌اند. در تقسیمات کشوری دوران اخیر، ناحیه‌ای کوچک‌تر از شهر و شهرستان است. در اصطلاح امروزی، به شهر، مولد و موطن هر کس اطلاق می‌شود. به معنای تصرف، دوستی، متکفل کار کسی شدن، مالک امری شدن و دست یافتن بر چیزی نیز آمده است. (۱)

برخی مشتقات این کلمه عبارت است از: ولایت بخش، ولایت

بخشیدن، ولایت پرداز، ولایت پناه، ولایت پیمای، ولایت جوی، ولایت دار، ولایتعهد، ولایتستان، ولایت گشا و ولایت گیر.

ولی: به فتح واو به معنای نزدیکی، قرب، باران پس از باران، حصول دومی پس از اولی بدون فاصله، پی‌درپی در آمدن، دوست یا نیکان، اسمی از اسمای الهی، محب، دوستدار، صدیق، ناصر و نصیر، یاری‌دهنده، مددکار و مهربان است.

۱- منتهی الارب، ذیل ماده ولا.

ص: ۱۵

در «کشاف اصطلاح الفنون» آمده است. (۱) ولی بر وزن فعیل، به معنای فاعل است از ماده وَلَى یلی که به معنای قرب و نزدیکی می‌باشد. ولی به این معنا بیشتر مورد توجه است تا معانی دیگر. به همین دلیل، در اصطلاحات صوفیه، ولی به معنای فاعل، کسی است که پی‌درپی طاعت و فرمانبرداری کند، بدون اینکه این طاعت‌ها را نافرمانی و عصیان در پیش آید. اما ولی بر وزن فعیل و به معنای مفعول، کسی است که احسان و فعل خداوند پی‌درپی بر او وارد گردد.

ولی به این معنا عارف است که فعل خداوند پی‌درپی بر او وارد می‌شود، ولی به این معنا، عارف به خدا و صفات خداست تا جایی که در حد امکان، بر طاعات مواظبت می‌کند و از گناهان دوری می‌گزیند. او کسی است که فانی از خود و باقی به مشاهده حق تعالی است؛ او از خود خبر ندارد.

ولی، متصرف در کسی و در امر کسی است. او از جانب کسی در کاری تولیت دارد. در حقیقت، ولی، نگهبان و عهده‌دار امر کسی است. به همین دلیل، ولی نعمت به معنای عهده‌دار رساندن نعمت‌ها به دیگران است؛

کسی که بر دیگری، حق نعمت دارد. او بنده نیک و مقرب حق تعالی است. پس ولی کامل کسی است که در بندگی خدا به حد کمال رسیده باشد. ولی، هم به معنای آزاد شده است و هم آزادکننده؛ در اصطلاح فقهی نیز کسی است که حق قصاص یا اخذ دیه یا عفو را به عهده دارد.

مولا به معنای سرور، مخدوم، سرپرستی که مورد احترام و ستایش کسان دیگر باشد، صاحب، خداوندگار و مالک نیز به کار رفته است.

۱- کشاف اصطلاح الفنون، ذیل ماده «ولا» و «ولایت».

ص: ۱۶

اولیا، جمع ولی و اختصاصاً به معنای دوستان خداوند است؛ مردمان مقدس و پارسایی که مقرب درگاه الهی‌اند؛ مولانا می‌فرماید:
اولیا اطفال حقند ای پسر در حضور و غیب، ایشان باخبر (۱)

بنابراین، اولیا شدن به معنای مرشد و راهبر الهی شدن است. وجه مشترک همه این معانی، حب قلبی، پیروی ظاهری و باطنی و قرب معنوی است. پس همه واژه‌های نام برده از یک خانواده هستند؛ چه به معنای امارت، حکومت و سلطنت باشد، چه به معنای برعهده گرفتن مسئولیت و امر فرد یا افرادی دیگر؛ زیرا ولی، سلطنت و حکومت باطنی بر افراد دارد؛ به گونه‌ای که بر تمام پدیده‌های عالم، به‌ویژه محبان خویش، سیطره وجودی و تصرف معنوی دارد. درست مانند پادشاهی که بر همه محدوده مملکت و افراد زیر مجموعه خویش، تسلط و حاکمیت دارد؛ یک ولایت تام و مطلق.

واژه ولی، هم درباره انسان مؤمن به کار می‌رود و هم درباره خدای متعال؛ به گونه‌ای که به مؤمن «ولی خدا» گفته می‌شود و به خدا «ولی المؤمنین». اما واژه «مولی» در قرآن فقط بر خدای سبحان اطلاق شده است. (۲)

۲. ولایت عرفانی و ولایت سیاسی

وجه تمایز میان ولایت عرفانی و ولایت سیاسی، این است که در عرفان، حکومت و سلطنت ولی، فقط جنبه باطنی و تصرف معنوی دارد،

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۷.

۲- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۸۸۵.

ص: ۱۷

نه کشوری و ظاهری؛ یعنی ولایت ولی به قلوب انسان‌ها ارتباط دارد، نه به جنبه‌های حکومتی، قضایی، نظامی و سیاسی. از این رو، ولایت به مفهوم عرفانی، رابطه‌ای مستقیم از جنس محبت و ارادت، میان دو کس یا دو جمع است. تفاوت میان ولایت سیاسی با ولایت عرفانی نیز در همین است. بدین گونه که ولایت سیاسی، نقدپذیر و قابل مشاوره است؛ برای مثال، پیامبر خدا (ص) در برخی کارهای سیاسی و نظامی، نظر خود را به مشورت می‌گذارد و چه بسا با نظر ایشان موافقت نمی‌شد (مانند جنگ خندق). اما ولایت معنوی و عرفانی، پیروی محض، نه بر مبنای اجبار و زور، که بر اساس محبت و عشق و معرفت است. از این رو، معنای قرب در اینجا تحقق می‌یابد. به قول مولوی:

این نمی‌بینی که قرب اولیا صد کرامت دارد و کار و کیا

قرب بر انواع باشد ای پدر می‌زند خورشید بر کهسار و زر

لیک قربی هست بارز شید را که از آن آگه نباشد بید را (۱)

پس ولی حق کسی است که به سبب بیشترین نزدیکی با پروردگار، حضرت حق بیشترین انعکاس در وجود او یافته است. از این رو، او هم نماینده خداوند است و هم نمایاننده او. این نزدیکی و قرب، به بهترین شکل در حدیث قدسی «قرب نوافل» آمده است که در فصل‌های دیگر به بررسی آن خواهیم پرداخت. البته مفهوم امامت در نظر شیعیان شامل ولایت معنوی و حکومت سیاسی است که از هم قابل تفکیک نیستند؛ اگرچه برخی متکلمین شیعه، ساحت امامت شیعه را در حد حکومت

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۷۰۱، ۷۰۳ و ۷۰۴.

ص: ۱۸

سیاسی تنزل دادند و نقش امام را در تدبیر سیاسی و اجتماعی جامعه محدود کردند. (۱)

۳. ولایت در نگاه قرآن

واژه «ولی» و مشتقات آن، یکی از پرکاربردترین واژه‌های قرآن کریم است که به شکل‌های گوناگون نازل شده است. این واژه ۲۳۶ بار در قرآن کریم آمده که ۱۱۲ مورد آن به صورت فعل و ۱۲۴ مورد دیگر به صورت اسم به کار رفته است. همان گونه که در بررسی لغوی این واژه، معانی گوناگونی را مشاهده کردیم، در آیات قرآن کریم نیز در معانی مختلفی به کار رفته است؛ برای مثال، در آیه زیر به معنای نزدیکی دو چیز و قرابت و هم‌بستگی آمده است:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران: ۶۸)

سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند

و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند [از همه سزاوارترند] و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است.

یا در این آیه که پروردگار می‌فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (احزاب: ۶)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او

۱- ر. ک: کتاب ولایت حکومت حکیمانه، اسماعیل منصوری لاریجانی نگارنده.

ص: ۱۹

مادران آنها محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر آنکه بخواهید به دوستانتان نیکی کنید؛ این حکم در کتاب خدا نوشته شده است.

۴. ولایت عام و خاص

ولایت معنوی که همان ولایت حقیقی و الهی است، خود به دو قسم ولایت عام و ولایت خاص تقسیم می‌شود. ولایت عام شامل مؤمنان و صالحان است و ولایت خاص، نخست مخصوص حضرت حق و سپس به پیامبر و اهل بیت او اختصاص می‌یابد. این نوع ولایت، محبت، قرب، امامت، زعامت و تصرف تکوینی و معنوی را نیز شامل می‌شود.

واژه ولی هم درباره انسان مؤمن به کار می‌رود و هم درباره خدای متعال؛ به گونه‌ای که به مؤمن، «ولی خدا» گفته می‌شود و به خدا، «ولی المؤمنین». واژه (مولا) در قرآن ۱۸ بار تنها برای خدای سبحان نازل شده است؛ برای نمونه:

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (حج: ۷۸)

پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جوئید که او مولا و سرپرست شماست چه مولای خوب و چه یاور شایسته‌ای.

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (تحریم: ۴)

اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود توبه کنید [به نفع شماست؛

ص: ۲۰

زیرا [دل‌هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید [کاری از پیش نخواهید برد]؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

ه. ولی، منشأ ولایت

«ولی» یکی از اسمای حضرت حق، خود منشأ ولایت است؛ یعنی از آنجا که خداوند یاور مؤمنان، هدایت‌کننده آنها به سوی نور و دورکننده آنها از گمراهی‌ها و تاریکی‌هاست، بنابراین، تنها اوست که سرپرست و ولی مؤمنین است. این تأکید در بیش از چهل آیه آورده شده است (۱) که اینک به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره: ۲۵۷)

خدا سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شدند، سرپرست آنها طغیانگران هستند که آنها را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌برند؛ آنها دوزخی هستند و در آن، جاودان.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرَؤا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (انعام: ۵۱)

و به وسیله آن (قرآن) کسانی را که از محشور شدن به سوی

۱- مانند: بقره: ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۵۷ و ۲۸۶؛ آل عمران: ۶۸؛ انعام: ۵۱ و ۷۰؛ توبه: ۵۱ و ۱۱۶؛ نساء: ۱۲۳ و ۱۷۳؛ کهف: ۱۷؛ اعراف: ۳ و ۱۵۵؛ سبأ: ۴۱؛ یوسف: ۱۰۱ و رعد: ۱۶.

ص: ۲۱

پروردگارشان (در روز قیامت) می‌ترسند، بیم ده! (روزی که در آن)، هیچ یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز خدا ندارند؛ شاید پرهیزکاری پیشه کنند.

در برخی آیات نیز خداوند ولایت پیامبر و مؤمنان را زیرمجموعه ولایت خویش معرفی می‌کند: (۱)

إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائده: ۵۵ و ۵۶)

ولی و سرپرست شما تنها خداوند و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، بپذیرد، از حزب خداست و بی‌تردید حزب خدا پیروز است.

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

(

(یونس: ۶۲)

آگاه باشید که اولیای خدا را نه بیم و ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند.

گاهی خداوند، فرشتگان را اولیای مؤمنان قرار می‌دهد و می‌فرماید:

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ (فصلت: ۳۱

(

ما (فرشتگان) در زندگی دنیا و در آخرت سرپرست و مددکار

۱- برای مثال: مائده: ۵۵ و ۵۶؛ نساء: ۷۵ و توبه: ۷۱.

ص: ۲۲

شما هستیم؛ هر چه دل‌تان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است و هر چه در آنجا خواستار باشید، خواهید داشت. از مجموع این آیات نتیجه می‌شود که ولایت الهی به صورت کامل در وجود مبارک انبیا، به‌ویژه حضرت ختمی مرتبت قرار دارد و پس از آن، در وجود مطهر اهل بیت (علیهم‌السلام) و مؤمنین خاص، ظهور و تجلی یافته است. این مسئله، از اساسی‌ترین موضوع‌های معارف اسلامی است که بدون تمسک بدان، یک مؤمن به مراتب کمال و قرب نخواهد رسید. در بیشتر آیات بیان شده، خداوند «ولی» مؤمنان خوانده شده است؛ «ولی» پرهیزکاران و صالحان که آنها نیز یادآور آیات و نشانه‌های خداوند هستند. البته مؤمنان و خالصان در گاه الهی از ولایت مطلقه حق تعالی آگاهی دارند و بر آن پای می‌فشارند.

از اهمیت این بحث در قرآن کریم می‌توان دریافت که ولایت و فهم آن، نقش بسیار مؤثری در شکوفایی معرفت و کمال انسان دارد؛ به گونه‌ای که معرفت حضرت حق در گرو شناخت مراتب و مقامات انسان است و مهم‌ترین مقام انسان، مقام ولایت اوست. بر این اساس، «هجوبری» معتقد است: «ولایت، قاعده و اساس طریقت عرفان است و همه معرفت سالک، جمله بر ولایت و اثبات آن است». (۱)

در منابع روایی شیعه و اهل سنت، مصداق «ولی الله» یا «اولی الامر»، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) هستند که در این مجال به چند نمونه از آن بسنده می‌کنیم.

در «وسائل الشیعه» آمده است حضرت علی (ع) فرمود:

۱- ر. ک: کشف‌المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجوبری، ص ۱۲۱.

ص: ۲۳

این قرآن کریم، کتاب صامت خدای است و من کتاب ناطق خداوند می‌باشم. کتاب مبین در ظاهر، قرآن است و در باطن، امام مبین می‌باشد که همانا امیر مؤمنان است. (۱)

امام صادق (ع) نیز فرمود:

قرآن سخن نگفته و هرگز سخن نخواهد گفت. پیغمبر و ائمه هدی از قرآن سخن می‌گویند؛ چرا که علم همه چیز را خداوند در قلب مقدس امام مبین احصا و ضبط نموده است. (۲)

و همین است که فرموده: (وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَّ بِنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) (یس: ۱۲) و در قرآن آمده است که: (فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)؛ «از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی‌دانید». (نحل: ۴۳) و «ذکر» در خود قرآن به پیغمبر گفته شده است. بنابراین، اهل ذکر، همان اهل بیت او هستند، چنان که در روایات متواتره هم آمده است که فرموده‌اند: «ما هستیم اهل ذکر؛ از ما سؤال کنید آنچه را که نمی‌دانید». (۳)

پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیریه فرموده است:

مردم! هیچ علمی نیست، مگر آنکه خداوند سبحان آن را در من احصاء و ضبط نموده [است] و هرچه را که من می‌دانم، تمام آن را در امام متقین، علی بن ابی طالب احصاء و ضبط نمودم و هیچ علمی نیست، مگر آنکه آن را به علی آموختم و اوست امام متقین. (۴)

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) درباره آیه (وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى) (رعد: ۳۱) فرمود: «علم این قرآنی که

۱- ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۳۷.

۳- ر. ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۲.

۴- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸.

ص: ۲۴

به آن می‌توان کوه‌ها را سیر داد یا زمین و بلاد را طی کرد یا با آن مردگان را زنده نمود، در ما به ارث رسیده است». و سپس امام به این آیه استدلال نمود:

(وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

)؛ «هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر آنکه در کتاب مبین (قرآن) باشد»

(نمل: ۷۵). (۱)

امامان، وارث همه علوم و کمالات و فضایل و معجزات انبیای الهی‌اند. عترت پیامبر وارث همه علوم و کمال پیامبران پیشین است. در نتیجه، آنان، مَلَک عظیم تمام کائناتند و اینکه پروردگار همه کائنات را الزام فرموده است فرمان‌بردار آنان باشند، با هیچ درجه‌ای از توحید منافات ندارد؛ زیرا حدوث و بقای آنان و کائنات دیگر، همه به اراده و خواست حی قیوم است. بنابراین، علوم و کمالات اولیای خدا، همه از سوی پروردگار است؛ زیرا در مخلوقیت، استقلال نیست. خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ -رُفِئَتْ

تَجْتَرُونَ (نحل: ۵۳)

هر آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از سوی خداست؛ و هنگامی که ناراحتی به شما رسد فقط او را می‌خوانید.

امام حسین (ع) فرمود:

وَاللَّهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا. (۲)

قسم به خداوند! خداوند چیزی را نیافرید، مگر آنکه آن را امر فرمود که مطیع و فرمان‌بردار ما باشد.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۳.

ص: ۲۵

امام صادق (ع) نیز در این باره می‌فرماید:

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لِامَامٍ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لَهُ مَقَالِيدَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيُنَوِّبَ عَنِ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ... (۱)

پاک و منزّه است آن خدایی که همه چیز را مسخر و در تحت فرمان امام درآورد و کلیدهای آسمان‌ها و زمین را در اختیار او قرار داد تا اینکه جانشین و ولی خدا در خلق شود و دستورات خدایی را اجرا فرماید؛ چون او نایب خدا بر خلق است.

امام محمد باقر (ع) درباره اصحاب امام زمان (عج) به جابر فرمود:

«لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ» (۲)؛ «چیزی نیست، مگر آنکه مطیع آنها باشد».

در «بحار الانوار»، به نقل از امام علی (ع) آمده است:

تمام اشیاء، آسمان‌ها و زمین و خورشید، ماه و ستارگان و کوه‌ها، درختان و حیوانات و دریا، ما را اطاعت می‌کنند و تمام این قدرت و ولایت بر اثر اسم اعظمی است که خداوند به ما لطف و عنایت فرموده است. (۳)

«علامه محمد بن حسن صفار» در «بصائر الدرجات»، احادیث بسیاری درباره فرمان‌برداری ابر و باد از رسول خدا (ص) و پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) آورده است. (۴) ایشان در شرح این کرامات آورده است ائمه هدی (علیهم‌السلام) با قدرت ولایت خویش، به هر جای زمین می‌توانند در مختصر زمانی سیر کنند یا هر کسی را که بخواهند، می‌توانند در کمترین زمان سیر دهند.

۱- مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ص ۴۱۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۳- ر. ک: همان، ج ۲۶، ص ۷.

۴- بصائر الدرجات، علامه محمد بن حسن صفار، ج ۵، باب ۱۳، ۱۴ و ۱۵.

ص: ۲۶

آنها بر تمام وسایل سیر در آسمان‌ها و زمین مسلط و آگاه هستند.

در تفسیر آیه‌های (وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلٰی) (نحل: ۶۰) و (وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلٰی) (روم: ۲۷) آمده است که مراد از مثل اعلی، وجود مطهر چهارده معصوم (علیهم‌السلام) است. در «تفسیر صافی»، در ادامه این آیات، روایت‌های معتبری از رسول خدا (ص)، حضرت علی

(ع)، امام سجاد و امام صادق (علیهم‌السلام) آمده است مبنی بر اینکه مثل اعلای الهی ما هستیم. (۱)

امام علی (ع) در نهج البلاغه، در وصف آل محمد (ص) که اولیای حقیقی خداوند هستند، می‌فرماید:

هُمْ مَوْضِعٌ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ امْرِئٍ وَ عَيْبُهُ عَلِمَهُ وَ مَوْتُهُ حُكْمُهُ وَ كُهُوفُهُ كُتُبُهُ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ. (۲)

عترت پیامبر جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند. خدا به وسیله اهل بیت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت.

در زیارت جامعه لسان‌الائمه نیز آمده است:

عَالِمٌ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ ظَهَرَ كُمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ مِنْ كُلِّ رَيْبٍ وَ نَجَاسَةٍ وَ دَنِيَّةٍ وَ رَجَاسَةٍ... (۳)

به علم یقین می‌دانم که خدا شما را از همه امور قبیح ظاهری

۱- تفسیر فرات، ص ۳۰۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه دوم.

۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۶۲.

ص: ۲۷

و باطنی و از هر شک و نجاست و پستی و پلیدی پاک گردانیده است.

نقل است امام صادق (ع) در تفسیر (إِنَّمَا وَثَّقْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...) (مائده: ۵۵) فرمود: «خدا و رسول خدا و علی بن ابی طالب، از شما به خود شما و نفس‌های شما و اموال شما اولاتر و سزوارترند» (۱).

بزرگان اهل سنت (۲)، از رسول اکرم (ص) روایت می‌کنند که ایشان درباره ولایت حضرت علی بن ابی طالب (ع) بارها به اصحاب خود می‌فرمود: «علی بعد از من از همه مردم به شما اولی‌تر به تصرف و مقدم‌تر خواهد بود».

«احمد بن حنبل» و «حافظ ابونعیم اصفهانی» نیز روایت می‌کنند که رسول اکرم (ص) درباره حضرت علی بن ابی طالب (ع) می‌فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» (۳)؛ «علی بعد از من ولی شماست».

چون این اولویت و تصرف به نص آیات و سایر براهین و دلایل بر مؤمنین که اشرف مخلوقات هستند ثابت شد، قاعدتاً بر سایر انحاء وجود و مراتب خلقت به طریق اولی ثابت می‌گردد. پس همان‌طور که خدای متعال در تمام عوالم امکان و جهان هستی بر همه موجودات تصرف و اولویت دارد، همچنین رسول اکرم (ص) و علی و فرزندان اطهارش (علیهم‌السلام)، با تعیین و اذن خدا، حق تصرف در کائنات را دارند. آنها حتی بر فرشتگان و انبیای پیشین و مخلوقات دیگر ولایت کلیه دارند. در بحارالانوار به نقل از بصائر الدرجات، از امام جعفر صادق (ع) آمده است:

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۹۶؛ مجمع، مناوی، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۶، ص ۱۵۵.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ ج ۵، ص ۳۵۶؛ حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۲۹۴.

ص: ۲۸

آیا نمی‌بینی که خدا برای امر ولایت ما را از میان فرشتگان مقرب و از پیامبران مرسل و از مؤمنان و... انتخاب فرموده است؟ هیچ نبی و رسولی به نبوت و رسالت نرسیده [است]، مگر به وسیله اقرار به ولایت ما و برتری مان بر سایر مخلوقات. (۱)

همچنین در بحارالانوار از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

هیچ پیامبری و بنی آدمی و انسانی و جنی و فرشته‌ای در آسمان‌ها نیست، مگر اینکه ما حجت خدا بر آنها هستیم. خداوند هیچ مخلوقی نیافریده، مگر اینکه ولایت ما را بر او عرضه و به وسیله ما بر او احتجاج کرده است. پس جمعی به ولایت ما ایمان آوردند و

گروهی کافر شدند، حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها... (۲)

این حدیث شریف، به سوره مبارکه احزاب، آیه ۷۲ اشاره دارد:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا..

ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند...

در «عیون اخبار الرضا»، از حضرت رضا (ع) روایت شده است: «امانت در آیه فوق، عبارت است از «ولایت» و هر کس که به ناحق

آن را ادعا کند، کافر است». (۳)

در «اصول کافی» نیز در ادامه تفسیر این آیه، به نقل از امام صادق (ع)

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱.

۲- همان، ج ۱۴، ص ۱۱۶.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۶.

ص: ۲۹

آمده است: «امانت عبارت است از ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» (۱).

همچنین در تفسیر صافی و «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» آمده است:

مراد از امانت در این آیه، ولایت و امامت است که به فرموده خداوند: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا)؛ «خدا به شما امر می‌کند که امانت‌ها [یعنی ولایت و امامت] را به اهلش بسپارید»، پس امانت، همان ولایت و سرپرستی و قرب است که خدا بر

آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمود و همگی از ادعا و تحمل و غضب کردن این مقام از صاحبانش، ابا و امتناع کردند (۲).

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت ولایت چهارده معصوم (علیهم‌السلام)، ولایت کلیه مطلقه است و همه موجودات و مخلوقات از انبیا و فرشتگان گرفته تا نباتات و جمادات را شامل می‌شود و به طور کلی، ماسوی‌الله به اذن خدا، تحت نظر و مراقبت آن بزرگواران قرار دارند و هیچ مکانی از انحای وجود نیست که از این قانون کلی الهی مستثنا باشد. خداوند در بسیاری از موارد، فعل و کار حضرت رسول و اولیای الهی را آشکارا به خود نسبت داده است. این نسبت به دلیل آن است که حضرت حق، اولیا را در عالم خلقت، واسطه فیض و روزی میان خود و مخلوقات قرار داده و به منصب ولایت کلیه در جهان مفتخر فرموده است.

بر اساس آیه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛ «پیامبر هرگز به هوای نفس خود سخن نمی‌گوید، بلکه هرچه گوید، کلام خداست»، (نجم: ۳ و ۴) خداوند گفته‌های رسول اکرم (ص) را به خود نسبت

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۹۸.

ص: ۳۰

می‌دهد. در آیه ۱۷ سوره انفال نیز آشکارا فعل رسول خدا (ص) را به خود نسبت می‌دهد:

وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ

واین تو نبودی [ای پیامبر! که خاک و سنگ به صورت آنها] افکندی، بلکه خدا افکند.

همچنین در آیه ۱۰ سوره فتح آمده است:

إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ

کسانی که با تو بیعت می‌کنند، [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می‌نمایند.

در این آیه شریفه، منظور از دست، حضرت رسول بود که با آنها بیعت کرد که خداوند آن را دست خود می‌داند و آن را از لحاظ شأن و مقام، بالاتر از دیگر دست‌ها قلمداد می‌کند. پس چون ولایت خدای بزرگ بر همه مخلوقات، ولایت عام و مطلق است، به تبع آن نیز ولایت رسول اکرم (ص) و خاندان پاکش، ولایت عام و مطلق است؛ با این توضیح که این ولایت در خداوند متعال بالذات و بالاصاله است و در پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) بالتبع و به اذن و تعیین خداست.

همه پیامبران به نوعی دارای معجزه، کرامت و اعمال خارق‌العاده‌ای بودند، ولی از آنجا که آنان دارای رسالت خاصه و ولایت جزئی بودند، تصرف آنها در امور تکوینی، محدود و معجزاتشان معدود بود. در مقابل، رسالت پیامبر عظیم‌الشأن ما، رسالت عامه و ولایت آن بزرگواران، یعنی محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) ولایت کلیه و مطلقه بود؛ به گونه‌ای که به امر خدای متعال، فرمان آنان در میان کائنات، نافذ و بر هر چه از سوی خدای رحمان مجاز بودند، ولایت و تصرف تکوینی داشتند. از این رو،

ص: ۳۱

ولایت آن بزرگواران از ازل تا ابد به امر الهی جاری و ساری خواهد بود. بدین خاطر است که پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام)، معجزات و کرامات خود را به ولایت تکوینیه تعبیر و تفسیر فرموده‌اند.

۶. ولایت در علم کلام و عرفان

الف) ولایت در علم کلام

در علم کلام، ولایت، از روز عید غدیر آغاز شد. این حادثه بر اندیشه کلامی تأثیر بسیاری داشت؛ زیرا سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان به‌ویژه شیعیان در گرو تحقق آن بود. خطبه پیامبر اکرم (ص) در روز غدیر، از راویان شیعه و اهل سنت به صورت متواتر نقل شده است؛ بدین گونه که آن بزرگوار در روز غدیر، حضرت علی (ع) را به‌عنوان ولی پس از خویش به مسلمانان معرفی کرد و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاؤُ اللَّهِ وَالْمَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. (۱)

هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. خداوندا! دوست کسی باش که دوست علی است و دشمن کسی باش که دشمن علی است.

با این وجود، اختلاف‌های بسیاری میان اهل سنت و شیعیان در تفسیر این حدیث وجود دارد. این اختلاف از اینجا آغاز شد که در این کلام رسول خدا (ص)، کلمه «مولا» به صورت دقیق به چه معناست. پیامبر گرامی اسلام (ص) علی را به چه امری منصوب کرد و مسلمانان در قبال این

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۴۸؛ الدرالمشور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۳۳.

ص: ۳۲

معرفی، به چه کاری مکلف شدند.

شیعیان مدعی شدند که پیامبر خدا (ص) در روز غدیر نظریه امامت را مطرح کرد. در اینجا امامت به همان معنای زعامت مسلمین است. «علامه عبدالحسین امینی» در کتاب عظیم «الغدیر» به صورت مفصل به طرح و تحلیل این قضیه پرداخته است. هرچند در قرآن مفهوم ولایت در گزینه‌های مختلف بارها آمده بود، اما پس از این واقعه، مفهوم «ولایت»، یکی از مهم‌ترین مسائل بحث‌برانگیز مسلمانان شد. در اینجا، «ولایت» به معنای شخص والی است که بر زیردستان خود اشراف مستقیم دارد. یک رابطه نیز بر اساس لطف الهی و محبت و قرب است. «ولی» در این معنا کسی است که در کار دیگران تصرف بی‌واسطه می‌کند و چون بیشترین نزدیکی را با خداوند دارد، نماینده خداوند روی زمین است.

شیعه از لحاظ کلامی معتقد است ولایت معنوی حضرت علی (ع) یک مقام باطنی است و هیچ‌کس نمی‌تواند شخص دیگری را به این مقام منصوب کند. بنابراین، پیامبر اکرم (ص) در روز عید غدیر حضرت علی (ع) را به مقام ولایت معنوی منصوب نکرد، بلکه او را به مقام ریاست امت، یعنی به مقام امامت و زعامت منصوب کرد؛ زیرا مناصب سیاسی و اجتماعی نیازمند نصب هستند، نه ولایت باطنی. از این زمان به بعد، منصب ریاست سیاسی و اجتماعی حضرت علی (ع) را به رسمیت شناختند و به زعامت وی گردن نهادند؛ یعنی هنگامی که مردم با امام علی (ع) بیعت می‌کردند، سخن بر سر امامت و حکومت ظاهری بود، نه ولایت معنوی. در علم کلام، بحث بر سر این نوع ولایت است؛ ولایتی که در چارچوب امامت مطرح شد. متکلمین شیعه معتقدند که نصب امام به

ص: ۳۳

مقتضای قاعده لطف خداوند است؛ همچنان که مقتضای لطف خداوند، بعثت نبی است و معنای لطف این است که بر خداوند واجب است کاری کند انسان‌ها به ایمان و اطاعت نزدیک و از کفر و معصیت دور شوند. بر این اساس، وجود پیامبر لازم و ضروری است؛ زیرا بدون او، مردم از اوامر و نواهی الهی بی‌خبر بودند، و لذا لازمه لطف الهی این شد که پیامبران فرستاده شوند تا این امور را به آنها بیاموزند؛ همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است:

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (نساء: ۱۶۵)

پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند [و بر همه اتمام حجت شود] و خداوند توانا و حکیم است.

متکلمان شیعی مانند «شیخ مفید»، «خواجه نصیرالدین طوسی» و «علامه حلی» معتقد بودند همین قاعده لطف اقتضا می‌کند که خداوند، امامان معصوم را نیز به مردم معرفی کند؛ زیرا حضور امام در جامعه سبب می‌شود مردم با وظایف اجتماعی خویش آشنا شوند و به آن عمل کنند و از گناه و ناپاکی دوری گیرند. بنابراین، براساس لطف الهی، نصب رهبر دینی و سیاسی در جامعه مسلمین الزام‌آور است. این رهبر سیاسی دینی باید معصوم از گناه و خطا باشد؛ زیرا از آنجا که مردم، خطاکار و اهل تجاوز و تعدی به حقوق دیگرانند، اگر این رهبر سیاسی غیر معصوم باشد، نمی‌تواند مانع فساد و عصیان مردم شود. در غیر این صورت، از قاعده لطف خداوند به دور است.

مطلب دیگر، اینکه باید رهبر معصوم را پیامبر معرفی کند؛ زیرا از آنجا

ص: ۳۴

که مقام عصمت، یک صفت پوشیده است، کسی می‌تواند آن را بشناسد که علم باطن و غیب داشته باشد. علم کلام از این طریق مسئله «ولایت» را به «امامت» سوق می‌دهد و درباره ابعاد امامت و ویژگی‌های آن به بحث می‌پردازد.

معتزلیان معتقدند امام، کسی است که با رأی ملت انتخاب شود و مردم را در همه امور دینی و دنیایی رهنمون باشد. (۱) اشاعره با توجه به نظر «ابوبکر باقلانی»، از متکلمان معروف این فرقه، معتقدند امامت فقط با نص یا انتخاب مردم صورت می‌گیرد، ولی نص باطل است و دلیل ابطال آن، این است که اگر پیامبر خدا (ص) امامی را برمی‌گزید و اطاعت او را بر مردم واجب می‌کرد، ناگزیر باید این گفته در حضور صحابه یا جمهور آنان صورت گرفته باشد؛ به عبارتی، نباید از مردم پنهان می‌ماند؛ مانند گماردن «زید بن حارثه» و «اسامه بن زید» به فرماندهی لشکر. سپس باقلانی نتیجه می‌گیرد که چون این کار انجام نگرفته است، پس مسئله نص، باطل است. آن‌گاه به طریقه انتخاب می‌پردازد و می‌گوید: «امام به وسیله آرای مسلمانانی انتخاب خواهد شد که اهل حل و عقد و مورد اعتماد مردم باشند». (۲) وی درباره صفات امام، پنج شرط را لازم دانسته است:

یک - امام باید قریشی الاصل باشد؛

دو - از لحاظ علم و دانش باید به منزله کسی باشد که برای قضا صلاحیت داشته باشد؛

۱- ر. ک: شرح اصول خمس، قاضی حسین عبدالجبار، ص ۷۵۷.

۲- التمهید، ابوبکر محمد بن الطیب الباقلانی، ص ۱۶۷.

ص: ۳۵

سه - به امور جنگی و تنظیم ارتش، نگهداری ملت و سایر مصالح مملکت آگاه و بصیر باشد؛

چهار - در مواقع اقامه حدود الهی نباید رقت قلب داشته باشد و سهل‌انگار نیز نباشد.

پنج - از لحاظ علم و سایر صفات پسندیده باید بر دیگران برتری داشته باشد. (۱)

«شیخ مفید»، از مقدم‌ترین متکلمان شیعی (۴۱۳-۳۳۶ ه. ق)، درباره مقام امامت معتقد است:

امامیه کسانی هستند که به وجوب امامت و عصمت و وجوب نص برای تعیین شخص امام قائلند. (۲) آنان بر این باورند که امامان،

جایگزین و جانشین پیامبر خدا (ص) هستند که در روان ساختن احکام، بر پا داشتن حدود الهی، پاسداری از شرایع و تربیت کردن

نوع بشر می‌کوشند. (۳)

با این تعریف، امام نه تنها رییس اداری و قضایی و نظامی امت است، بلکه معلم پر قدرت توده مردم نیز به‌شمار می‌آید. از نظر شیخ

مفید، امامان بر همه مخلوقات جز حضرت محمد (ص) برتری دارند. پس چون امامان معصوم جانشینان برحق پیامبر خدا (ص) در

تعالیم نوع بشر هستند، آنان نیز باید مانند او معصوم باشند تا بتوانند وظایف خود را بی‌آنکه امت را به خطا اندازند، انجام دهند. علم

خارق‌العاده امام، لطفی از سوی خداوند است که به وی ارزانی می‌شود. از این رو، او به همه فنون و زبان‌ها

۱- التمهید، ص ۱۶۷.

۲- فصول العشره، ابو عبدالله محمد بن نعمان مارنی مفید، ص ۲۳۹.

۳- ر. ک: اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، محمد بن نعمان مارنی مفید، ص ۳۵.

ص: ۳۶

آگاه است و ابراز کرامت برای آنها امکان‌پذیر است. آنها چه در زمان حیاتشان و چه پس از مرگ جسمانی می‌توانند از گنهکاران شفاعت کنند. (۱)

«قاضی عبدالجبار»، متکلم معروف معتزلی، هم‌دوره و هم‌عصر با شیخ مفید، بر آن است که ریاست امور اداری و نظامی و قضایی با امام است. بدین ترتیب، امام کسی است که بر امت ولایت دارد و به صورتی در امور امت تصرف می‌کند که دستی بالای دست او نیست. (۲)

در کتاب «باب حادی عشر» نوشته علامه حلی به شرح «جامع شهرستانی»، در باب امامت آمده است: امامت، ریاست عامه‌ای است در امور دین و دنیا؛ او باید معصوم باشد تا مانع ظلم و گناه شود. امام حافظ کتاب و سنت است. واجب است که امامت امام را خدا و رسول او تصریح کرده باشند. واجب است که امام، افضل از بقیه مردم باشد. خواجه نصیرالدین طوسی نیز معتقد است که نصب امام، بر خدا واجب است؛ زیرا لطف خداوند لازم می‌دارد که مردم به راه راست هدایت شوند. خواجه در اینکه امام باید معصوم باشد، چند دلیل آورده است: «پیغمبر باید از همه کس بیشتر با گذشت و بردبار باشد؛ در خوش‌خویی از همه کس بالاتر باشد؛ در اقامه حدود الهی از همه کس حریص‌تر باشد؛ در رأی و تدبیر استوار باشد؛ در حفظ قرآن از همه جلوتر باشد؛ به اخبار غیب آشنا باشد؛ دعایش خیلی زود مستجاب شود؛ معجزاتی از او ظاهر

۱- ر. ک: اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکومورت، ص ۱۵۱.

۲- ر. ک: شرح اصول خمسه، ص ۷۵۰.

ص: ۳۷

شود؛ با کفر، محاربه و با فسق، مخالفت نماید». (۱)

از مجموع این نظریه‌ها به دست می‌آید که «ولایت» مورد نظر متکلمین، همانا ولایت و زعامت سیاسی و اجتماعی است. متکلمین شیعه کوشیده‌اند تا ولایت معنوی را پشتوانه ولایت سیاسی و اجتماعی قرار دهند که البته نظریات حاکمیت سیاسی آنها غلبه دارد، درحالی که ولایت، همان امامت است.

غفلت از ولایت باطنی اهل بیت (علیهم‌السلام) و برجسته کردن آن در امور ظاهری و حکومتی سبب شد حقایق ولایت امیرمؤمنان، علی (ع) و واقعه مهم غدیر خم دچار تزلزل شود و حتی برخی متکلمین شیعه، ولایت معنوی را ساخته و پرداخته اهل تصوف بدانند. البته این غفلت با اعتراض بزرگان اهل حکمت و فقاہت همچون «علامه سید حیدر آملی (ره)»، «علامه طباطبایی (ره)» و «امام خمینی (ره)» روبه‌رو شد و آنان ضمن تأکید بر ولایت باطنی و معنوی امیرمؤمنان امامت را جدای از ولایت ندانستند، بلکه برای ولایت، وجوهی متفاوت قائل شدند. (۲)

ب) ولایت در عرفان

بی‌شک، ولایت عرفانی ریشه در تعالیم پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم‌السلام) دارد. ولایت عرفانی در حقیقت دریافت سَر معرفت و پیام بندگی از ساحت «ولی الله» است که ملازم حب و قرب خداوند متعال به بندگان و حتی همه موجودات عالم ملک و ملکوت است. از این رو، هر پیامبری حامل حقیقتی باطنی بوده است و هر کدام که دارای نبوت

۱- ر. ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال‌الدین علامه حلی، صص ۵۰۷-۵۵۹.

۲- ر. ک: جلوه‌های ولایت از منظر امام خمینی ره، ص ۲۱.

ص: ۳۸

و ولایت گسترده‌تری باشد، دریافتش از حقایق غیبی و باطنی بیشتر است.

بنابراین، دایره ولایت و باطن رسولان اولوالعزم، از انبیای غیر اولوالعزم گسترده‌تر است و این احاطه بالذات، شأن مقام ولایت است. نبوت، اختصاص به ظاهر دارد و برای اخذ فیض، از مقام باطن خود که ولایت باشد، کمک می‌گیرد. نبی به اعتبار نبوت، مقام خلقی و ظاهری است و ولایت، جنبه حقی و ربانی. انبیا به اعتبار مقام باطنی ولایت خود، متصل به حق و واسطه فیض هستند. پس مقام باطن آنها عین مقام ولایت آنهاست. (۱) «ولایت» در اینجا، هم معنای حبی دارد و هم معنای قریبی؛ چون حب ملازم قرب است، اما گاهی به معنای اولی به تصرف نیز است.

مولوی در شرح حدیث غدیر

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، آنجا که از «مولا» سخن می‌گویند، همه این معانی را اراده کرده است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست ابن عم من، علی، مولای اوست

کیست مولا، آنکه آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت‌هادی است مؤمنان را از خدا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید

لیک می‌گویند هر دم شکر آب بی‌زبان چون گلستان خوش خضاب

بی‌زبان گویند سرو و سبزه‌زار شکر آب و شکر عدل نوبهار (۲)

ولایت به این معنا، دارای مراتب است. باطن ولایت، کتر مخفی است، ولی به حسب ظهور، دارای مظاهر و دوائر گوناگونی است. تعدد آنها و

۱- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم سید جلال الدین آشتیانی، ص ۸۶۳.

۲- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۵۳۸-۴۵۴۴.

ص: ۳۹

قرب و نزدیکی آنها به حق، بستگی به شدت و ضعف و کمال و نقص دارد. حقیقت ولایت غیرمتعین است؛ یعنی نه قابل درک است و نه متصف به صفتی، بلکه به اعتبار غیب ذات، ظهور و تجلی در اعیان ندارد، اما به اعتبار ظهور از اسماء و صفات و انعکاس در تعینات، برخی بر برخی دیگر احاطه دارد تا ولایت خود حضرت حق که بر همه چیز احاطه مطلق دارد: (وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ) (بروج: ۲۰).

«عزیزالدین نسفی» برای نبی دو بعد قائل شده است:

نبی دو روی دارد: یک روی به طرف خدای و روی دیگر به طرف بندگان خدای. از جهت آنکه از خدا فیض می‌گیرد و به بندگان خدای می‌رساند، آن روی که به طرف خداست و از او قبول فیض می‌کند، ولایت نام دارد که ولایت، نزدیکی است و این روی که به طرف بندگان خدای است و سخن خدا را به بندگانش می‌رساند، نبوت نام دارد که نبوت، آگاه کردن است. پس معنای ولی، نزدیک باشد و معنای نبی، آگاه کننده. (۱)

علامه سید حیدر آملی، عارف شیعی نیز تعاریف گوناگونی از نبوت و رسالت به دست داده است. وی می‌گوید:

نبوت، خبر دادن از حقایق الهی و معارف ربّانی از حیث ذات و صفت و اسم است که خود بر دو قسم می‌باشد: نبوت تعریف و نبوت تشریح. اولی اخبار از معرفت ذات و صفات و اسما و افعال است و دومی همه آنها است به اضافه تبلیغ احکام و تأدیب به اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست. این قسم از نبوت اختصاص به رسالت دارد. از طرف دیگر، نبوت عبارت است از:

۱- انسان کامل، عزیزالدین نسفی، ص ۳۱۶.

ص: ۴۰

پذیرش نفس قدسی، حقایق معلومات و معقولات را از جوهر عقل کلی و رسالت عبارت است از: تبلیغ و رساندن آن معلومات و معقولات به مستحقان آن و تابعان. (۱)

پیش از این گفتیم «ولایت» به کسر واو، به معنای امارت، تولیت، سلطنت و زعامت است و به فتح واو، به معنای محبت، قرب، دوستی و سرپرستی. در اصطلاح عرفان، «ولایت»، آن حقیقت کلیه‌ای است که شأنی از شئون ذات حق دارد؛ به گونه‌ای که منشأ ظهور و مبدأ تعینات می‌شود؛ زیرا منشأ ظهور حقایق خلقیه و مبدأ تعین اسمای الهیه است؛ به این دلیل که در ابتدا فقط حضرت حق: (هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ) (شوری: ۲۸) است و فقط اوست که (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (بقره: ۲۵۷) است. «ولایت» به معنای قرب، درجات و ظهورات مختلفی دارد تا جایی که به مقام قرب حق به اشیاء منتهی می‌شود که به آن «معیت قیومیه» و «سریانیه» می‌گویند. در کتاب «تعریفات جرجانی» آمده است: «عبد هنگامی که از خود فانی شده و به حق باقی گردد، به مقام ولایت دست یافته است:

وهی قیام العبد بالحق عند الفناء عن نفسه». (۲)

«عبدالرزاق کاشانی» در تعریف ولایت می‌گوید:

الولاية هي قيام العبد بالحق عند فناء نفسه و ذلك بتولى الحق آياه حتى يبلغه مقام القرب و التمكين. (۳)

ولایت هنگامی تحقق می‌پذیرد که حق تعالی امر او را به عهده گیرد تا او را به مقام قرب و تمکین برساند.

۱- المقدمات من کتاب نص النصوص، سید حیدر آملی، ص ۱۶۷.

۲- کتاب تعریفات، سید شریف علی بن محمد، ص ۳۲۹.

۳- اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۳۳؛ شرح الاسماء ملا هادی سبزواری، ص ۵۵۳.

ص: ۴۱

«ولایت» وقتی تحقق می‌یابد که علاوه بر قیام عبد برای خدا، اخلاق او نیز به اخلاق و اوصاف الهی مبدل گردد؛ به گونه‌ای که علم او، علم الهی، قدرت او، قدرت الهی و فعل او، فعل حق باشد تا مصداق این حدیث قدسی گردد:

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ بِالتَّوَافُلِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ، فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ سَمِعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ وَيَدَهُ وَرِجْلَهُ، فَبِي يَسْمَعُ وَبِي يَبْصُرُ وَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَبْطِشُ. (۱)

بنده همواره به وسیله اعمال نوافل به سوی من تقرب می‌جوید تا آنکه محبوب من شود و آن‌گاه دوستش می‌دارم و چون دوستش می‌دارم، گوش و چشم و زبان و دست و پای او می‌گردم. پس به وسیله من می‌شنود و به سبب من می‌بیند و به سبب من سخن می‌گوید و به سبب من می‌کوشد.

این قرب که حاصل انجام نوافل است، به «قرب نوافل» شهرت دارد و سالک را تا مقام محبوبی بالا می‌برد و چون بدین مقام دست یافت، گوش و چشم و زبان و دست و پایش حقانی می‌گردد و آن‌گاه خداوند با گوش او می‌شنود و با چشم او می‌بیند و با زبان او می‌گوید و با دست او انجام می‌دهد و با پای او می‌رود و این قرب به «قرب نوافل» شهرت دارد. به همین دلیل است که مفهوم ولایت، «قرب» است. پس کسی دارای ولایت است که به او تقرب جسته است. این است که خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَىٰ شَيْبَرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بَاعًا مَشَيْتُ إِلَيْهِ هَرْوَلَةً. (۲)

۱- المقدمات من کتاب نص النصوص، ص ۱۶۷.

۲- همان.

ص: ۴۲

هرکس یک و جب به من تقرب و نزدیکی جوید، من یک ذراع (به اندازه یک ساعد دست) به او نزدیک می‌شوم و هرکس که یک ذراع به من نزدیکی جوید، من یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک می‌گردم و هرکسی که یک باع به من نزدیک شود، من هروله کنان به سوی او می‌شتابم.

این قرب و نزدیکی تا جایی ادامه پیدا می‌کند که نهایت آن، به مقام قرب حقیقت حق به اشیاء می‌رسد. همان‌گونه که یادآور شدیم، به این مقام، «معیت قیومیه» و «سریانیه» با جمیع مظاهر وجود گویند.

بنابراین، «ولایت»، یکی از محوری‌ترین مسائل عرفان نظری است. عرفا برای توضیح جهان هستی، نظریه تجلی را مطرح می‌کنند و معتقدند که جهان در پرتو اسما و صفات خداوند است؛ به گونه‌ای که خداوند اسم‌ها و اوصافی دارد که به وسیله آنها در جهان تجلی کرده است. از این رو، حقیقت این جهان، تجلی حضرت حق و جهان، عین ظهور خداوند است. بر این اساس، خداوند در مظهر خود، حضور و ظهور دارد. پس میان خداوند و جهان هیچ فاصله‌ای نیست، بلکه این جهان عین ظهور و حضور خداوند است. بنابراین، هنگامی که جهان مظهر الهی شد، انسان نیز که جزئی از این جهان است، مظهر حضرت حق می‌شود. در اینجا است که مفهوم ولایت معنا پیدا می‌کند. به قول حافظ:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه او هام افتاد
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
یکی از اسمای الهی، «ولی» است. همه موجودات به منزله آینه‌های

ص: ۴۳

شکسته کوچکی هستند که هر کدام تجلی گاه یک اسم از اسمای الهی واقع می‌شوند. اما از میان آنها، تنها انسان است که می‌تواند مظهر همه اسمای الهی شود. پس هر گاه چنین امری تحقق یابد، «انسان کامل» معنا پیدا می‌کند. انسان کامل، مظهر اسم جامع الهی است که عرفا رفیع‌ترین منزلت را در هستی برای او قائلند. انسان کامل، آئینه بزرگی است که بازتاباننده همه انوار الهی است. این انسان کامل همان «ولی الله» است که خلیفه به حق الهی در این عالم است. او دربردارنده همه کمالات است؛

به گونه‌ای که پیامبری همچون حضرت موسی (ع) نیز نیازمند کمالات خضر است؛ دریا هم اگر سیوی آبی ببیند، می‌خواهد آن را متعلق به خود کند تا پرتو و کامل تر شود. به قول مولانا:

در میان بحر اگر بنشسته‌ام طمع در آب سبو هم بسته‌ام

همچو داوودم نود نعجه مراست طمع در نعجه حریم هم بجاست

آه سری هست اینجا بس نهان که سوی خضری شود موسی روان(۱)

ولی حق کسی است که در ذات و صفات الهی فانی شده است. در نتیجه، وجودش قائم به حق است. فانی در حق شدن نه به معنای محو شدن و از میان رفتن وجود اوست، بلکه به این معناست که او از اوصاف بشری می‌میرد و به اوصاف الهی زنده می‌شود. در حقیقت، آنچه در حضرت حق است، در وجود «ولی» تحقق می‌یابد و او وجود حقانی و الهی پیدا می‌کند و صفات الهی در او تجلی و ظهور می‌یابد. چون تجلی الهی هیچ گاه قطع نمی‌شود. پس جهان نیز هیچ گاه از وجود چنین اولیایی خالی نخواهد بود.

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۹۵۳-۱۹۵۹.

ص: ۴۴

امام علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

وَفِي أَرْمَانِ الْفِتْرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلْمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ. (۱)

همواره خداوند در زمان‌های مختلف، بندگانی دارد که در فکرشان و در عمق عقولشان با آنان سخن می‌گوید.

مولای متقیان خطاب به «کمیل بن زیاد نخعی» می‌فرماید:

«لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا...» (۲)؛ «زمین از حجت آشکار یا نهان خداوند، خالی

نمی‌ماند...» .

مولوی در این باره می‌گوید:

پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

مهدی و هادی وی است ای راه‌جو هم نهان و هم نشسته پیش رو

او چو نور است و خرد جبریل اوست وان ولی کم از او قندیل اوست (۳)

امیرمؤمنان، علی (ع) در کلامی دیگر می‌فرماید:

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مَقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. (۴)

همانا امر ما بسیار سخت است که آن را تنها ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمن که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است،

آن را حمل می‌کند.

در سپهر حقیقت، نبی چون خورشید است و ولی چون ماه و انوار

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۱۷ - ۸۲۱.

۴- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸۳.

ص: ۴۵

معرفت و معنویت و فیض حق به واسطه آنان به انسان‌ها می‌رسد؛ به قول «شیخ محمود شبستری»:

نبی چون آفتاب آمد، ولی ماه مقابل گردد اندر لی مع الله (۱)

در عرفان، پیامبر، ولی الله اعظم است که ولایت از طریق ایشان به فرزندان‌شان انتقال یافته است. بسیاری از بزرگان اهل سنت، ولایت باطنی و معنوی خاندان رسول خدا (ص) را می‌پذیرند. ولی ولایت سیاسی مسلمین را بر اساس اجماع آرای مردم و بزرگان قوم پذیرفته‌اند. (در بحث کلامی به آنان اشاره شد). به‌هرحال، فیض حق از باطن ولایت به نبوت می‌رسد و از ایشان به سالکان راه حقیقت.

همان‌گونه که گفته شد، «ولایت»، اساسی‌ترین مسئله در عرفان نظری است. بر این اساس می‌توان عرفان را «علم ولایت‌شناسی» نامید. در عالم هستی، وجود نبی و رسول و ولی برای هدایت و رشد انسان‌ها ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ به گونه‌ای که در همه دوره‌های تاریخ پیوسته یک یا چند نفر از آنها حضور و ظهور داشته‌اند. از این رو، میان نبوت و رسالت و ولایت، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

دست پیر از غایبان کوتاه نیست دست او جز قبضه الله نیست (۲)

بنابراین، اگر کسی به تنهایی طی طریق کرد و تا حدودی به سعادت رسید، باید بداند که دورادور به وسیله یکی از اولیای الهی هدایت می‌شده است. پس هنگامی که پیری انتخاب کرد، باید تسلیم اوامر او باشد و هرگز به او اعتراض نکند:

۱- گلشن راز، شیخ محمود شبستری.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۳۳.

ص: ۴۶

چون گرفتت پیرهن تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو
 گرچه کشتی بشکند تو دم مزن گرچه طفلی را کشد، تو مو مکن
 چون شکسته بند آمد دست او پس رفو باشد یقین اشکست او
 آنکه داند دوخت، او داند درید هرچه را بفروخت، نیکوتر خرید (۱)

بر این اساس، لازم است دست طلب به سوی کاملان واصل به مقام کشف و شهود دراز کنیم و از علم انبیا و اخبار و تعالیم آنها بهره جوئیم. در نظر عارفان، پیامبر اسلام (ص) که خاتم النبیین است، در مرکز دایره نبوت قرار دارد و مقام آن حضرت برتر از همه انبیای پیشین است؛ یعنی نه تنها مقام و علم آنها را داراست، بلکه از لحاظ مراتب قرب ملکوتی، بالاترین درجه را دارد. به قول مولانا: چون که صد آمد، نود هم پیش ماست.

شیخ محمود شبستری در «گلشن راز» می گوید:
 یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق جهان گشته مسافر
 در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند
 احد در میم احمد گشته ظاهر در این دور اول آمد عین آخر
 ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است
 بر او ختم آمده پایان جمع است جمال جانفزایش شمع جمع است
 شده او پیش و دلها جمله در پی گرفته دست جانها دامن وی (۲)

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۸۸۰-۳۸۸۳.

۲- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، ص ۸۰.

فصل دوم: سیر ولایت در منابع اسلامی

اشاره

سیر ولایت معنوی، با ظهور اسلام همراه بوده است. پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام)، اهل سرّ باطنی پیامبر اکرم (ص) بودند؛ همان سرّی که کمیل بن زیاد به هنگام پرسش از حقیقت، از مولای متقیان، علی (ع) پرسید: «آیا من صاحب سرّ تو نیستم؟» سرّی که سبب شد حقیقت ولایت در خاندان عصمت و طهارت جنبه‌ای درونی و طریقتی یابد و اصحابی که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم‌السلام) آن سرّ را مطالبه می‌کردند، به اصحاب ولایی یا «طریقتی» موصوف شوند؛ یعنی آنها را نخستین طایفه تصوف یا «صوفی» نامند. (۱)

صرف نظر از هرگونه بحث درباره مبدأ لفظ صوفی یا تصوف، منظور ما افرادی هستند که اخلاق و افعال و آرای آنها از مرتبه ولایت امامان معصوم (علیهم‌السلام) گرفته می‌شود؛ به گونه‌ای که از چشمه زلال ولایت آنها سیراب می‌گردند. بدین ترتیب، جنبه طریقتی اسلام به وسیله این افراد باطن‌گرا

۱- سیر تحول متون عرفانی، اسماعیل منصور لاریجانی، ص ۱۲.

ص: ۴۸

در بستر تاریخ اسلام جاری شد، اگرچه با رد و قبول و فرود و فراز بی‌شماری همراه بود. سنت ولایت‌گرایی در میان اصحاب ائمه معصوم (علیهم‌السلام) و شیعیان خالص آنها پس از شهادت امیرمؤمنان، علی (ع) تا به امروز حفظ شده است و پیروی علمی و عملی از آنان مشروعیت حرکت دینی و سیاسی شیعیان را رقم می‌زند، ولی توجه به این گرایش در میان علمای اهل سنت، به‌ویژه در حوزه معرفت‌شناسی، بسیار تأمل برانگیز است. از این رو، سعی ما بر این است در این نوشتار، این رویکرد را در میان علما و محققان شیعه و اهل سنت برجسته سازیم.

۱. ولایت از منظر حکیم ترمذی

«حکیم ابو عبدالله محمد بن حسن بن بشر بن هارون ترمذی»، مفتی، محدث، متکلم، فقیه و عارف نیمه دوم سده سوم هجری، سرآمد علمای اهل سنت و بسیار مورد توجه و احترام است. ایشان کتابی به نام «سیره الاولیاء» دارد که «راتکه»، استاد دانشگاه هلند، در سال ۱۹۹۶م آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. البته این کتاب به «ختم الاولیاء» هم شهرت یافته است، ولی عنوان «سیره الاولیاء» درست‌تر است.

حکیم ترمذی در این کتاب برای نخستین بار به صورت علمی به بحث ولایت و نبوت و خاتم اولیا پرداخته است. شیوه اصلی وی در این کتاب، در قالب گفت‌وگو و به صورت پرسش و پاسخ شکل گرفته است.

ص: ۴۹

شاگردی از حکیم ترمذی می‌پرسد: «ولی خدا کیست؟» حکیم در پاسخ می‌گوید:

بدان که خدای سبحان بندگان خود را با نام‌هایش آشنا ساخته است. هر نامی را سلطنتی است و هر سلطنتی را قدرتی. در هر ملک، مجلس نجوا و هدایایی برای اهل آن (ملک) هست. خداوند در آنجا برای قلوب برگزیدگان خود مقاماتی نهاده است. اینان اولیایی هستند که از آن مکان (قربت) به ملک خداوند می‌روند. مقام بسیاری از اولیای نخستین ملک خداست. ولی خدا کسی است که از میان نام‌های الهی، نام آن ملک را بر خود دارد و بسیاری از اولیا به مقامی در دومین، سومین یا چهارمین ملک خداوند ارتقا می‌یابند و هر وقت ولی به ملکی دیگر ارتقا می‌یابد، نام آن ملک به وی اعطا می‌شود و تا بدانجا پیش می‌رود که از همه این ملک‌ها در گذشته، به ملک وحدانیة الفردیه برسد. او کسی است که از اسمای الهی به غایت بهره‌مند شده است. او کسی است که از جانب خداوند محفوظ شده است. او، سید اولیا و صاحب ختم‌الولایه از طرف پروردگار خود است. وقتی به منتهای نام‌های خدا می‌رسد، باید از آنجا به کجا برود؟ او به باطن یا ذات حق راه یافته که صفات از آن منقطع است. آیا اسمای الهی چیزی جز صفات است؟ و نه اینکه خداوند خود را برای آنان چیزی جز این وصف کرد که ایشان می‌توانند از صفاتش نصیبی ببرند! (۱)

۱- حکیم ترمذی میان صفات یا نام‌های خدا و ذات او تفاوت قائل می‌شود. او ذات شناخت‌ناپذیر خدا را با کلمات هویت، باطن یا غیب نام‌گذاری می‌کند. خداوند در تجلی ذاتی سبب صدور صفات از ذات خود شده است که ترمذی این تجلی یا عمل را با فعل *أَظْهَرَ* و *أَبْرَزَ* وصف می‌کند. او هیچ‌گاه از فعل *خَلَقَ* بهره نمی‌گیرد.

ص: ۵۰

شاگردی از او پرسید: «اولیاء را برای ما وصف کردی و گفتی که آنان را سیدی است که صاحب مهر ولایت (خاتم الولایه) است. آن چیست؟» او پاسخ داد:

بسیار خوب! گوش‌هایت را باز کن و با اذعان به فقر خود نسبت به خدای متعال عقلت را تشحیذ کن تا آنچه را می‌خواهم به تو بگویم، درک کنی؛ شاید خداوند به تو رحم کند و قدرت فهم آن را نصیب تو کند. بدان که خداوند انبیا و اولیا را از میان بندگان خود برگزیده و بعضی از انبیا را بر دیگران افضل دانسته است. از میان آنان، یکی را به دوستی (خُلَّة) فضیلت بخشیده است (ابراهیم)، دیگری را به کلام (موسی)، یکی را به ثنا و این اشاره دارد به زبور (داوود) و دیگری را به احیاء مردگان (عیسی) و دیگری را به حیات قلب و معصومیت از گناه (محمد (ص)) و بدین شیوه، او بعضی از اولیا را بر دیگری برتری داده است. به محمد (ص) افتخاراتی را تخصیص داده است که به احدی از عالمیان نداده است. از جمله این امتیازات خاص، چیزهایی است که بر خلق، به غیر از برگزیدگان خداوند پوشیده است و چیزهایی هم هست که هر کس از آن باخبر نیست. (۱)

شاگردی پرسید: «خاتم النبوه چیست؟» او پاسخ داد:

حجت خدا بر خلق که این کلام خداوند متعال آن را تأیید می‌کند: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ؛ «بشارت ده به آنان که ایمان آوردند که ایشان را نزد

۱- ختم ولایت، موضوع جدیدی است که حکیم ترمذی بدان توجه کرده است.

ص: ۵۱

پروردگارشان قدم صدق است». (یونس: ۲)

و بدین ترتیب خداوند بر صدق عبودیت بنده‌اش شهادت می‌دهد و وقتی داور در جلال و عظمت خود، به موقف (حساب) ظاهر می‌شود و می‌گوید: «ای بندگان من! شما را برای عبودیت آفریدم، اکنون (حد) عبودیت خود را به من بنمایید، از هول آن مقام، احدی را جز محمد (ص) حس و حرکتی باقی نمی‌ماند. او به قدم صدقی که دارد، یک گام جلوتر از همه صفوف پیامبران و رسولان به سوی پروردگار خود پیش می‌رود. در حقیقت او به صدق عبودیت نائل آمده است و خداوند این را از وی قبول می‌کند و او را به مقام محمود در پای عرش می‌فرستد. آن‌گاه خداوند پرده از آن مهر (ختم) برمی‌دارد و نور شعاع آن خاتم او را احاطه می‌کند و از قلب وی ثنا بر زبانش جاری می‌شود؛ چندان‌که احدی از میانه خلق آن را نشنیده است. سرانجام هر یک از پیامبران درمی‌یابند که از میان آنان، محمد (ص) عالم‌ترین به خدا بوده است و او نخستین خطیب و نخستین شفیع است. به علاوه، او را پرچم ستایش (لواء حمد) و کلیدهای کرم (مفاتیح الکرم) عطا می‌کنند؛ پرچم ستایش برای عامه مؤمنان و کلیدهای کرم برای انبیا. خاتم نبوت را اصل و سرشتی عمیق است؛ عمیق‌تر از آنچه بتوانی تصورش را بکنی. اما امیدوارم این قدر تو را کفایت کند... کسی که از این خبر بی‌اطلاع است، گمان می‌کند که «خاتم النبیین»، یعنی محمد (ص)، آخرین کسی بود که به پیامبری مبعوث شد. در این (بعثت)، چه امر مهمی است و آیا این نشانه چه امتیازی است؟ این تأویل ابلهان و جاهلان است!

ص: ۵۲

عامه مردم، «خاتم» را به فتح تاء می‌خوانند، ولی هر کس از میان اسلاف که آن را به کسر تاء می‌خوانده، تأویل او این بود که خاتم، معنای فاعلی دارد؛ یعنی محمد (ص) به واسطه عمل ختم که به وی اعطا شده بود، مهر پایان بر در نبوت نهاد. یکی از دلایل درستی این نظر، مطلب مروی در حدیث معراج درباره جمع پیامبران در مسجد اقصی است که «ابوجعفر رازی» از «ربیع بن ابی‌العالیه» نقل کرده است. هر یک از پیامبران متذکر لطفی شدند که خداوند شامل حالشان کرده بود و رسول الله گفت: «خداوند مرا خاتم و فاتح قرار داد» و آن‌گاه ابراهیم به انبیای دیگر فرمود: «بدین لحاظ است که محمد (ص) بر شما برتری یافته است».

سپس وقتی خدای عزوجل پیامبر خود را به خود خواند، چهل مرد صدیق را جزو امت او درآورد. زمین به واسطه اینان قائم است؛ اینان اهل بیت رسول خدایند. هرگاه یکی از آنان درگذرد، دیگری از پی او درمی‌آید و مقامش را می‌گیرد و این ادامه می‌یابد تا اینکه شمار آنان منقرض می‌شود و زمان زوال دنیا در رسد. آن‌گاه خداوند ولی‌ای می‌فرستد که وی را برگزیده و انتخاب کرده است. او را مجذوب خود کرده و نزدیک ساخته است و خداوند هر آنچه به دیگر اولیا عطا کرده است، به او عطا می‌کند و به خاتم ولایت مخصوص می‌گرداند. او روز قیامت، حجت خدا بر دیگر اولیا خواهد بود. به واسطه این خاتم، او صدق ولایت می‌یابد؛ به همان طریقی که محمد (ص) صدق نبوت یافت. دشمن را دست به او نمی‌رسد و نفس راهی برای گرفتن سهم خود از ولایت (دوستی با خدا)

ص: ۵۳

پیدا نمی‌کند. پس، وقتی روز قیامت اولیا ظاهر می‌شوند و از آنان صدق ولایت و عبودیت خداوند طلب می‌شود، ایفا [ی این تکلیف] شایسته کسی است که ختم کامل ولایت از اوست. وی حجت خدا بر آنها و بر دیگر یکتاپرستان بعد از ایشان و شفیع آنها در روز قیامت خواهد بود. وی سید آنهاست؛ بر اولیا سروری دارد، همان‌گونه که محمد (ص) بر انبیا سیادت دارد. مقام شفاعت برای او برپای داشته می‌شود و او پروردگار خود را چنان ثنایی و چنان حمدی می‌گوید که اولیا به فضل او در علم به خدای متعال اقرار می‌کنند.

سپس ترمذی در وصف این ولی می‌نویسد:

این ولی، آن است که خداوند در ازل، نخست به او اندیشید، او در ذکر خدا، نخستین؛ در علم خدا، نخستین؛ در مشیت خدا، نخستین و سپس در احکام تقدیر (مقادیر)، نخستین؛ در لوح، نخستین؛ در میثاق، نخستین؛ در وقت خطاب از جانب خداوند، نخستین؛ در رفتن پیش خداوند، نخستین؛ در شفاعت کردن، نخستین؛ در عبور [از پل]، نخستین؛ در دخول به خانه خداوند، نخستین و سپس در دیدار (زیارت) با خداوند، نخستین است. در حقیقت، او همه جا اولین اولیاست، کما اینکه محمد (ص) (ظاهراً شانه به شانه او) جای داده می‌شود. درحالی که اولیای دیگر در قفای او قرار می‌گیرند. او در قبضه خداوند است و اولیای دیگر در پشت و فرود او درجه به درجه قرار دارند. درحالی که منازل پیامبران در برابر اوست. (۱)

۱- مفهوم ولایت، در دوران آغازین عرفان اسلامی، ص ۱۷۰.

ص: ۵۴

بی‌شک، آن ولی مطلق که مورد نظر حکیم ترمذی است و اولیای دیگر در پشت و فرود او درجه به درجه قرار دارند، حضرت علی (ع) است. «محیی‌الدین عربی» آشکارا نام مبارک او را در آثار خود می‌آورد. اگرچه حکیم ترمذی رساله‌ای ضد شیعی به نام «الردّ علی الزّافضی» نگاشته است، ولی باید دانست بی‌تردید مراد وی از شیعه در این کتاب، فرقه‌های افراطی و غلات است که البته مورد اعتراض علمای شیعه نیز هستند. پس آنچه به عنوان ولی خدا در کتاب «ختم الولاية» مورد توجه است، شخص امیرمؤمنان، علی (ع) است و شیعیان واقعی او افرادی هستند که سرّ معرفت را از ساحت ولایت او دریافت می‌کنند.

۲. شیخ بزرگ، محیی‌الدین عربی

قطب‌العارفین و قدوة السالکین، محیی‌الدین عربی که در عرصه حکمت و عرفان، شیخ اعظم نام گرفته و گستره اندیشه بلند او شرق و غرب جغرافیای فلسفه و عرفان را دربر گرفته است، بی‌تردید از کتاب ختم الولاية حکیم ترمذی تأثیر فراوان گرفته است. این شخص بزرگ و اعجاز‌گر، باب ششم «فتوحات مکّیه» که دایرة‌المعارف بزرگ عرفانی است را به بحث حقایق ملک و ملکوت اختصاص داده و در آن اثبات کرده است حقایق ملک و ملکوت مسخر خاتم ولایت محمدیه، یعنی حضرت علی (ع) است. ایشان پس از بیان تحقیقاتی در این مقام که در تسخیر انسان کامل محمدی است، می‌نویسد:

خدا بود و چیزی با او نبود و اکنون نیز چنین است. پس همین که اراده وجود عالم نمود، از ساحت اراده مقدس او چیزی صادر شد که آن را «هباء» می‌نامند و نزدیک‌ترین موجود به او، حقیقت

ص: ۵۵

محمدیه (ص) است که حقایق «هباء» را می‌پذیرد که «عقل» نامیده می‌شود و این، منشأ عالم وجود در باطن و اول وجود در ظهور است و نزدیک‌ترین فرد به این مقام، علی بن ابی‌طالب (ع)، امام آفرینش و سرّ جمیع انبیا (علیهم‌السلام) است. (۱)

از آنجا که علی بن ابی‌طالب (ع)، صاحب مقام ولایت کلی پس از نبی اکرم (ص) و نزدیک‌ترین فرد به اوست، شیخ کامل و عارف واصل، «صدرالدین قونوی»، در کتاب «مفتاح»، عارف محقق، «حمزه فناری»، شارح «مفتاح»، و «ملا عبدالرزاق» و شیخ عارف، «داوود قیصری»، شارح «فصوص الحکم»، به سبب اخباری که در این باره از رسول خدا (ص) از طریق علمای عامه و محدثین اهل سنت و جماعت وارد شده است، از محیی‌الدین عربی پیروی کرده‌اند.

ابن فارض مصری در بیتی زیبا گفته است:

وَأَنِّي وَان كُنْتُ ابْنَ آدَمَ صَوْرَةً فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدِ بَابُوتِي

پیامبر خدا (ص) فرمود:

«أَنَا كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» (۲)؛ «من نبی بودم که هنوز آدم ابوالبشر بین آب و گل بود».

به قول شبستری:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

همچنین مولای متقیان، علی (ع) فرموده است:

«أَنَا كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» (۳)؛ «من ولی بودم، درحالی که هنوز آدم بین آب و گل بود».

۱- فتوحات مکیه، محیی‌الدین عربی، ص ۱۳۰.

۲- احادیث مثنوی، ص ۲۸۶.

۳- همان، ص ۲۸۷.

ص: ۵۶

بودم آن روز من از طائفه دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان سپس نتیجه می‌گیرد ولایت منقطع نمی‌شود، ولی نبوت منقطع می‌گردد. از این رو، ولایت به حسب باطن تا قیامت ادامه دارد. مولوی می‌گوید:

پس به هر عصری ولی‌ای لازم است آزمایش تا قیامت دائم است
محیی‌الدین عربی می‌گوید:

و این ولی و امام مفترض الطاعه بالوراثه، قابل فیض ولایت از حقیقت محمدیه می‌باشد.

وقد أفصح عن هذا المعنى على (ع)

بقوله «ما لنا من خير فمَنك يا رسول الله» و قال ايضاً: «انا عبد من عبيد محمد» فأنه (ع)

خاتم الولاية بعده. (۱)

همچنین محیی‌الدین عربی در کتاب فتوحات مکیه بابی را به عترت رسول خدا (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) اختصاص داده است و در فضیلت آنان می‌نویسد:

فأنه و اهل بيته على السواء في مودتنا فيهم، فمن كره اهل بيته فقد كرهه لانه (ص) واحد من اهل البيت لوحدة ذواتهم و اتخايد حقيقتهم.

فلا تعدل باهل البيت خلقاً فاهل البيت هم اهل السيادة

فبغضهم من الانسان خسر حقيقة توجهم عبادة (۲)

به‌درستی که مودت و محبت ما نسبت به پیامبر و اهل بیتش یکسان است. هر کس اهل بیت پیامبر را انکار کند در واقع

۱- فتوحات مکیه، جزء اول، ص ۱۳۲.

۲- همان، ص ۱۳۶.

ص: ۵۷

پیامبر را انکار کرده است؛ زیرا پیامبر یکی از اهل بیت است؛ چون ذوات اهل بیت و حقیقت آنها یکی است. چون حقیقت اهل بیت (علیهم‌السلام) به اعتبار مقام ولایت واحد است و ظهورات آن اختلاف دارد، به همین جهت، انکار هر یک از اهل بیت، انکار پیغمبر (ص) است؛ چنان که در روایتی وارد شده است:

«أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُنَّا مُحَمَّدًا» (۱). به همین جهت، یکی از معتقدات شیعه، لزوم حب و مودت اهل بیت و انکار مخالفان آنهاست.

عارف حکیم، «سنایی غزنوی»، به زیبایی گفته است:

این سخن باور ندارد عقلی از روز ازل حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

شیخ «عبدالرزاق کاشانی» در کتاب «تأویلات» که به اسم محیی‌الدین شیخ‌المشایخ است، در تأویل آیه شریفه: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری: ۲۳) می‌نویسد:

استثنای در آیه، استثنای منقطع است و فی الْقُرْبَى جار و مجرور متعلق به مقدر است؛ یعنی [

المودة الكائنة في القربى] و معنای این جمله، نفی اجر به شکل کامل است؛ زیرا ثمره مودت خویشان پیامبر (ص) به خود مردم برمی‌گردد و به خاطر اینکه این مودت سبب نجات مردم است، پس مودت و دوست داشتن قرابت پیامبر (ص) اقتضای تناسب روحی و معنوی است که آن نیز مستلزم اجتماع (دوستانان قرابت پیامبر با آل محمد (ص)) در روز محشر است؛ همان‌طوری که پیامبر که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود: «شخصی همراه کسی محشور می‌شود که او را دوست داشته». پس این مودت صلاحیت اجر

ص: ۵۸

پیامبر (ص) ندارد. همچنین ممکن نیست کسی که روحش مکدر (تیره و تار) شده و از مرتبه آنها دور شده، محبت حقیقی در دل نسبت به آنها داشته باشد و از اهل توحید کسی که روحش نورانی گشته و خداوند متعال را شناخته و دوست داشته ممکن نیست آنها را دوست نداشته باشد؛ زیرا آنها اهل بیت نبوت و معدن ولایت و جوانمردی هستند. در عنایت خاص، محبوب خداوند متعال و پرورش یافته محل اعلی (ربوبیت) هستند.

پس آنها را دوست نمی‌دارد مگر کسی که خداوند و پیامبرش را دوست داشته باشد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست داشته باشند و اگر اهل بیت در ابتدا محبوب خداوند نمی‌بودند هر آینه رسول خدا (ص) آنها را دوست نمی‌داشت؛ زیرا دوست داشتن پیامبر همان دوست داشتن خداوند متعال در صورت و حالت تفصیل است و این بعد از بودن پیامبر (ص) در عین‌الجمع است و ذوی القربی (در آیه شریفه) آن چهار نفری هستند که در حدیث بعدی ذکر شده‌اند. آیا نمی‌بینی برای پیامبر (ص) فرزندان و خویشاوندان دیگری وجود دارد که از نظر خویشی و قرابت هم‌رتبه این چهار نفرند، اما آنها را یاد نمی‌کند و امت را بر دوست داشتن آنها وادار نمی‌کند، آن‌گونه که امت را به دوست داشتن این چهار نفر سفارش می‌کند و پیامبر (ص) فقط آنها را یاد کرده و روایت شده هنگامی که آیه بر رسول خدا نازل شد، گفته شد: «ای رسول خدا! این قرابت تو که محبت و دوست داشتن آنها بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟»

فرمودند: «علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهما‌السلام) و فرزندان امام حسن

ص: ۵۹

و امام حسین (علیهما السلام) و چون این قرابت تناسب خُلق و خوی (پیغمبری) را اقتضا می‌کند که از جنس روحانی است، در نتیجه سالک و راهرو راه قربت و پیروان هدایت (اهل بیت) نیز در حکم قرابت خود هستند. لذا پیامبر (ص) مردم را بر احسان و نیکی و محبت آنها واداشته و از ظلم و اذیت آنها نهی کرده بر اولی (نیکی و محبت) وعده خیر داده و از دومی (ظلم و اذیت قرابت) نهی کرده است. (۱)

وی در ادامه روایتی را از پیامبر (ص) این‌گونه نقل می‌کند:

پیامبر فرمودند: «بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم و یا آنها را اذیت کند حرام است» و نیز فرمودند: «کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده از دنیا می‌رود. آگاه باشید هر کسی بر دوستی آل محمد بمیرد با توبه مرده است. آگاه باشید هر کسی بر دوستی اهل بیت بمیرد مؤمن مرده است.

۱- «استثناء منقطع وفي القربى متعلق بمقدّر، أى المودّة الكائنة فى القربى ومعناه نفى الأجر اصلاً، لأنّ ثمره مودة أهل قرابته عائدة إليهم؛ لكونها سبب نجاتهم، إذا المودة تقتضى المناسبة الروحانية، المستلزمة لاجتماعهم فى الحشر، كما قال عليه الصلاة والسلام «المرء يحشر مع من احبه» فلا تصلح أن تكون أجراً له ولا يمكن من تكدرت روحه وبعيدت عنهم مرتبه، محبتهم بالحقیقه، ولا يمكن من تنورت روحه وعرف الله وأحبه من أهل التوحيد أن لا يحبهم، لكونهم أهل بيت التبوّه ومعادن الولاية والفتوّه، محبوبين فى العنايه الأولى ومربوبين للمحلّ الاعلى، فلا يحبهم إلا من يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ولو لم يكونوا محبوبين لله فى البدايه، لما احبهم رسول الله، إذ محبته عين محبته تعالى فى صورة التفصيل بعد كونه فى عين الجمع، وهم الأربعة المذكورون فى الحديث الآتى. ألا ترى أن له أولاداً آخرين وذوى قرباتٍ فى مراتبهم كثيرين لم يذکرهم ولم يحرس الامية على محبتهم تحريصهم على محبه هولاء وخص هولاء بالذکر، روى انها لما نزلت قيل: يا رسول الله من قرابتك هولاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: على وفاطمة والحسن والحسين وأبنائهما ثم لما كانت القرابة تقتضى المناسبة المزاجيه المقتضيه للجنسيه الروحانيه، كان أولادهم السالكون سيلهم، التابعون بهديهم فى حكمهم ولذا حرض على الإحسان إليهم ومحبتهم مطلقاً، ونهى عن ظلمهم وايدائهم ووعده على الأول ونهى عن الثانى». تأويلات، شيخ عبدالرزاق كاشانى، صص ۲۷-۳۷.

ص: ۶۰

آگاه باشید کسی که بر حبّ و دوستی آل محمد بمیرد شهید و با ایمان کامل می‌میرد» تا اینکه فرمودند: «آگاه باشید هر کسی بر بغض و کینه آل محمد بمیرد روز قیامت می‌آید درحالی که بین دو چشمش نوشته شده مایوس از رحمت خداوند متعال. آگاه باشید هر کسی بر بغض و کینه آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نمی‌کند» (۱).

در کلام عارف جلیل، ملا- عبدالرزاق کاشانی، دقایقی در مقام و مرتبه ولایت آل محمد و حسن متابعت از آنها و لزوم پیروی از اقوال و گفتار آنها موجود است که شمار بسیاری از اهل تحقیق، از مفسران عامه و خاصه، از آن غفلت کرده‌اند: یکی آنکه وجوب محبت و لزوم تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت، که در حقیقت اجر رسالت است، رحمت خاصی است از سوی حق تعالی و رسول «رحمة للعالمین»، از برای رسانیدن خلائیق به کمالات لایقه خود؛ چون حب آل محمد سبب هدایت و علت اعراض از ضلالت است؛ به عبارتی، از آنجا که اهل بیت در مرتبه اعلائی رفعت واقع شده‌اند و واسطه افاضه فیوضات حقند، تحصیل حب آنها که ملازم با شناسایی و معرفت مقام آنهاست، سبب حصول مناسبت میان عباد حق با اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) می‌شود. این حب، منشأ حصول استعداد به منظور جذب و کشش به سوی

۱- «قال النبی ص: «حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و آذی عترتی» و قال ص: «من مات علی حب آل محمد، مات مغفوراً له، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات تائباً، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمناً، ألا ومن مات علی حب آل محمد، مات شهیداً مستکمل الإيمان... إلى أن قال ص: ألا ومن مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: آيس من رحمة الله، ألا ومن مات علی بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة». تأویلات، صص ۲۷-۳۷.

ص: ۶۱

آنهاست. عشق به آل محمد (ص) پس از شدت، سبب رفع موانع و اتصال به مقام منیع آنها می‌شود. دیگر آنکه آنها غایت‌الغایات و نهایت‌النهایات عالم خلق در سلسله عود و نزولند و اگر اشرف از کائنات نباشند، حب آنها، اجر رسالت که برگشت آن به رحمت واسع‌الهیه و نیل به درجات اعلائی از مقامات کمال است، امکان‌پذیر نیست. پس باید آنها اشرف از جمیع امت پیامبر باشند تا حب آنها بر همه لازم شود و سبب بلندمرتبگی و رسیدن آنها به درجات عالیه شود؛ چون حب آنها غایت مکمل و علت رفعت صاحب فعل است. بنابراین، آل محمد (ص) حق مطلقند. دلیل آن هم این است که بغض به آنها سبب عذاب ابدی و ناامیدی از رحمت واسع‌ه حق است. در حقیقت، در آنها هیچ جهتی از جهات، سبب نقص وجودی نیست. از این رو، محبوب کل و محبوب مطلق‌اند. در نتیجه، از این آیه و تأویل و تفسیر شیخ کامل و عارف واصل، افضل بودن آل محمد از همه امت ثابت می‌شود.

چون آن ارواح مقدسه در اعلی مرتبه کمال و رفعت وجودی واقع شده‌اند، اتصال به مقام آنها که حشر به حق و عود به مبدأ اصلی است، به محبت آنها نیاز دارد؛ چون محبت، دلیل شناسایی و شناخت مقام آنها و سرانجام، سبب اتصال به مقام رفیع ولایت است. پس مقام آنها در درجه اعلی از مقامات است. حقیقت ولایت کلیه، مجلای ظهور حق است و معرفت آنها عین معرفت حق است.

بنابراین، اشرف خلایق‌اند و دیگر آنکه محبت واقعی آنها موجب رفع کدورت روحی و روانی است که روح به واسطه تعلق به ماده و تجملات دنیا یا از ارتکاب معاصی به خود می‌گیرد. حب واقعی آنها این اثر را دارد

ص: ۶۲

که روح را صفا می‌دهد و کدورات روحی و گردهایی را که از معصیت بر روح لطیف انسانی نشسته است، شست‌وشو می‌دهد و حب و عشق به آنها ابر مغفرتی است که گرد معصیت را از چهره روح می‌زداید.

در عالم وجود کسی که آنها را دوست نداشته باشد، اگرچه تمام عمر خود را صرف عبادت حق کرده باشد و مع ذلک اهل نجات هم باشد، وجود ندارد. پس رحمت حق شامل کسی که محبت اهل بیت را فاقد باشد نمی‌شود. بنابراین بدون وساطت اهل بیت، خدا را کما هو حقّه نمی‌توان شناخت. پس معرفت حق توأم با حب آنها و تبعیت از طریقه آنهاست. لذا از مصدر عصمت وارد شده است:

«مَعْرِفَتِي بِالتَّوَرَاتِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ» و

«من رأني فقد رأى الحق». (۱)

مطلب ارزشمندی که شیخ عارف در این قسمت از تفسیر خود بیان کرده است، این است که وجوب حب و عشق به اهل بیت (علیهم‌السلام) در این نشئه که عالم فرق و تفصیل است، ناشی از حب حق است به آنها در مقام جمع‌الجمع و احدیت وجود. پس اهل بیت (علیهم‌السلام) در بدایت وجود، محبوب حق بوده‌اند. بنابراین، حب حق به آنها سبب ظهور و بروز مراتب و سلاسل طول و عرض عالم وجود گشته است و در حقیقت، ائمه صورت تمامیه وجود محبوب و معشوق حقند به عین عشق و ابتهاج حق به ذات خود.

بنابراین، اهل بیت (علیهم‌السلام) صورت تمامیه عالم امکانند و وجود عالم به تبع وجود آنها خلق شده است و شاهد آن، این است که حب آنها سبب نیل به حق و حشر با آنها دلیل رسیدن به مقامات عالیه است. از این رو، غایت

ص: ۶۳

خلقت خلاق‌اند و به نظر تحقیق علت غایی به علت فاعلی برمی‌گردد. پس مبدأ ظهور وجود و نهایت و غایت عالم ایجاد، اهل بیت عصمت و طهارت‌اند و چون حق مطلق بعد از حق اول، آنها هستند، حب آنها سبب نجات و بغض آنها سبب هلاکت دائمی است. علت وجوب حب آنها آن است که آنان، اهل بیت نبوت و معادن ولایت‌اند.

«أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ... وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» (۱).

بنابر تحقیق این عارف محقق در این باره، باید گفت: اهل بیت (علیهم‌السلام)

واجب الإطاعه هستند؛ به گونه‌ای که اگر یکی از اهل بیت رسول خدا طریقی را برگزید و همه امت اسلامی طریقی دیگر، راه حق همان صراطی است که ایشان اختیار کرده است.

در تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (شوری: ۲۳)، ملا عبدالرزاق کاشانی در تأویلات گفته است:

بدون وساطت اهل بیت و متابعت از طریقه مستقیمه آنها، سالک طریقی مشاهده، به مقام شهود حقیقی نمی‌رسد. اهل ولایات در مقام طریقی منازل و ابواب ولایات و دخول در اقسام حقایق و طی منازل نهایات، احتیاج به متابعت از اهل بیت دارند. به همین جهت،

سلاسل اهل باطن و ریاضات و سُلَّاک ابواب و منازل مشاهدات، از باطن مقام حقانیت علی (ع) متابعت می‌نمایند. (۲).

از مجموع سخنان شیخ اکبر محیی‌الدین و عبدالرزاق کاشانی درباره اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌توان نتیجه گرفت:

۱- فرازهایی از زیارت جامعه کبیره.

۲- تأویلات، ذیل آیه موده.

ص: ۶۴

یک - پس از پیامبر اسلام (ص)، حضرت علی (ع) اشرف و افضل خلائق است.

دو - حضرت علی (ع) باطن و سرّ جمیع انبیا (علیهم‌السلام) است و به ظهور او ظاهر می‌شوند.

سه - حقیقت کلیه ولایت او، در مظاهر خلائق متجلی است.

چهار - عوالم وجودی مسخر اراده حضرت ولایت‌مدار امام علی (ع) است.

پنج - عشق و محبت خداوند به اهل بیت (علیهم‌السلام) منشأ تجلی الهی در آفریدگان و معرفت آنها عین معرفت به خداوند متعال

است.

شش - بدون پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام)، سیر و سلوک در طریق مستقیم و شهود حقیقی ممکن نیست.

۳. علامه سید حیدر آملی

اشاره

نوع نگرش محیی‌الدین عربی (ره) به موضوع ولایت، فضایی محققانه برای عارف واصل و فقیه سالک، علامه سید حیدر آملی (ره) به وجود آورد؛ به گونه‌ای که سبب شد وی در معرفی تعالیم شیعه، نهایت بهره عالمانه را از نظریه عرفانی بنیان‌گذار عرفان نظری ببرد. بحث مهم ایشان که همه فرقه‌های اسلامی را با خود همراه می‌کند و به مباحث به‌ظاهر متفاوت و اختلاف‌انگیز پایان می‌دهد، پیکر موضوع ولایت در حوزه عرفان اسلامی است؛ به‌ویژه مطالعه در موضوع ختم ولایت که حلقه گوه‌رین وحدت میان شیعه و سنی است.

در این میان، سخنان عرشی این عالم بزرگوار در موضوع ولایت و

ص: ۶۵

تقریر افاضات غیبی به زبان نقل و عقل، حیرت پژوهشگران این عرصه، همچون «هانری کربن» فرانسوی (۱) را برانگیخته است. تأمل و دقت نظر خوانندگان محترم، به‌ویژه محققان این عرصه در نظریه علامه سید حیدر آملی نه تنها پایان‌بخش بسیاری از شبهات است، بلکه گشایش دریچه‌ای به عالم غیب و انوار ربانی است. علامه سید حیدر آملی تعریف ولایت را در کتاب نبوت مطرح کرده و آن دو را ظاهر و باطن یک حقیقت می‌داند:

نبوت عبارت از خبر دادن از حقایق الهی و معارف ربانی به لحاظ ذات و صفت و اسم است و آن بر دو قسم است: نبوت تعریفی و نبوت تشریحی. نبوت تعریفی از شناخت ذات و صفات و اسما و افعال الهی سخن می‌گوید و نبوت تشریحی با جمیع مراتب نبوت تعریفی با تبلیغ احکام و تأدیب اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست و حکومت همراه است که آن را «رسالت» هم می‌گویند. ولایت عبارت است از: قیام عبد به خدا، تبدیل اخلاق به اخلاق او و تحقیق صفات به اوصاف الهی. همان‌گونه که رسول خدا (ص) فرمود: «متخلق به اخلاق الهی شوید، به‌طوری که علم او علم خدا و قدرت او قدرت خدا و فعل او فعل خدا شود». چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: «پیوسته بنده‌ام به من تقرب می‌جوید با انجام نوافل تا آنجا که من او را دوست می‌دارم. پس هر که را دوست بدارم، گوش و زبان و دست و پای او می‌شوم تا با من

۱- هانری کربن فرانسوی در حوزه جمع‌آوری و تصحیح و چاپ بسیاری از آثار علامه سید حیدر آملی تلاش فراوانی نموده که در جای خود قابل تقدیر و تمجید بی‌کران است. اما آنچه هانری کربن را تحت تأثیر قرار داده است، علم جوشان الهی سید حیدر آملی ره و قدرت استدلال او در کنار کشف و شهود به‌ویژه تنقیح دیدگاه محیی‌الدین عربی در مباحث ولایت و ختم ولایت و ادغام آن در اندیشه شیعی بوده است. کتاب زائر شرق، مقاله هانری کربن سید حیدر .

ص: ۶۶

بشنود و ببیند، سخن بگوید و بگیرد و راه برود. همچنین فرمود: «کسی که به اندازه یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع به او نزدیک می‌شوم و کسی که یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک می‌شوم و کسی که به اندازه یک باع به من نزدیک شود، من هروله کنان به سوی او می‌روم». این قبیل احادیث نسبت به اولیای الهی وارد شده است، اما آنچه نسبت به انبیای الهی وارد شده، مانند موارد زیر است: مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (نساء: ۸۰)، وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال: ۱۷)، أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹) و امثال این موارد بسیار است. (۱)

الف) تفاوت میان نبی، رسول و ولی

سید حیدر آملی در تفاوت میان نبی، رسول و ولی، می‌نویسد:

در حقیقت، ولایت، باطن نبوت است؛ نبوتی که ظاهرش تصرف در خلق با اجرای احکام شرعیه می‌باشد و با کشف و شهود از حقایق الهی و معارف ربانی اطلاع حاصل می‌کند و با اظهار آن مرتباً به ارشاد مردم می‌پردازد. فرق بین نبی و رسول و ولی آن است که نبی و رسول به حسب ظاهر در خلق تصرف می‌کنند، لکن ولی به حسب باطن و حقیقت، در مخلوقات تصرف دارد و از این رو بزرگان گفتند ولایت بالاتر از نبوت است اگرچه ولی بالاتر از نبی نمی‌باشد،

ص: ۶۷

برای اینکه ولایت تصرف در باطن است و نبوت تصرف در ظاهر. فلذا اگر نبی، ولی هم باشد، جهت ولایت او بالاتر است؛ یعنی آن تصرف باطنی نه از حیث فعل، بلکه از جهت معنوی، بالقوه برایش حاصل است، همان طوری که نبی اکرم (ص) فرمود: «لی مع الله وقت لایسعی فیہ ملک مقرّب ولا نبی مرسل» (۱).

پس این حالت که از جهت معنوی و باطنی برای پیامبر گرامی اسلام (ص) حاصل است، از تمام ولایت او می‌باشد. همچنین آنهایی که گفتند ولایت بالاتر از نبوت است و نبوت بالاتر از رسالت، این گفته از حیث مراتب حاصله برای رسول به نسبت بشری است، نه اینکه ولی بالاتر از نبی می‌باشد و نه اینکه نبی بالاتر از رسول، بلکه از حیث اعتبار این سه مورد در یک شخص می‌باشد؛ یعنی آن کس که جامع این سه امر است، مثل انبیای بزرگ از قبیل حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهم‌السلام) و حضرت محمد (ص) و امثال آنها از رسولان. مقصود این است که ولایت این شخص واحد بالاتر از نبوتش می‌باشد، نه به طور مطلق. همچنین نبوتش بالاتر از رسالتش است، نه مطلقاً؛ برای اینکه این شخص نبی نمی‌گردد، مگر بعد از اینکه ولی گردد و رسول نمی‌گردد، مگر بعد از اینکه نبی گردد و تقدیرش این است که او مستحق نبوت نمی‌باشد، مگر آنکه ولی بشود. مستحق رسالت نمی‌باشد، مگر بعد از اینکه نبی گردد. پس هر نبی، ولی می‌باشد بدون آنکه عکس آن صادق باشد و هر رسول، نبی و ولی می‌باشد بدون آنکه عکس آن صادق باشد و هر رسول، نبی و ولی می‌باشد، درحالی که عکس آن صادق نیست؛ برای اینکه رسولی

۱- مرصاد العباد، شیخ نجم‌الدین رازی، ص ۳۵.

ص: ۶۸

نیست، مگر آنکه نبی باشد و نبی نمی‌باشد، مگر آنکه ولی باشد. پس جایز است که گفته شود در این حالت ولایت بالاتر از نبوت در نبی می‌باشد و همچنین جایز است که گفته شود نبوت بالاتر از رسالت در شخص رسول می‌باشد؛ برای اینکه ولایت اقدم و اسبق در شخص نبی است و بلکه علت نبوت می‌باشد و همچنین جایز است گفته شود نبوت بالاتر از رسالت در شخص رسول است؛ برای اینکه اقدم و اسبق در شخص رسول است و بلکه علت رسالت می‌باشد. نکته دیگری که باید متذکر شویم، این است که به اتفاق همه عرفا، رسول بالاتر از نبی می‌باشد و رسالت بالاتر از نبوت است به خاطر جامعیت رسول و جامعیت رسالت. پس ممکن نیست که صاحب مقام پایین‌تر بر صاحب مقام بالاتر برتری یابد، مگر بر وجهی که تقدیر کردیم.

بدان که مثال این صورت، مثال شخصی است که دارای علم تفسیر و علم فقه و علم طب می‌باشد. بنابراین، در موردش گفته می‌شود که بُعد تفسیرش بالاتر از بُعد فقهی‌اش می‌باشد و بُعد فقهی‌اش بالاتر از بُعد طبش می‌باشد و تمام آنها راجع به شخص واحدی است، اگرچه صاحب تفسیر جامع کل باشد و از این حیث ولی دائماً تابع نبی و رسول است و نبی دائماً تابع رسول و اولوالعزم از آنها می‌باشد.

بنابراین آنچه شیعیان بر آن معتقدند که امیرالمؤمنین، علی (ع) بزرگ‌تر و برتر از همه انبیا و اولیا، پس از پیامبر اکرم (ص) است و فرزندان معصومین او (علیهم‌السلام) نیز همین‌طور. یعنی مرتبه ائمه معصومین ما از حیث ولایت، عظیم‌تر از مرتبه آن انبیا و رسل از جهت ولایت است لاغیر و در این شکی نیست، و گرنه مرتبه نبوت و رسالت بزرگ‌تر از آن است که

ص: ۶۹

بالا تر از آنها مرتبه دیگر چه دنیایی و چه آخرتی فرض شود و از این بابت است که اولیا و اوصیا همیشه در قوانین شرعی و احکام الهی نیازمند به پیامبران و رسولان هستند. حضرت علی (ع) در این مورد می گوید:

«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ» (۱).

در اینجا علامه سید حیدر آملی (ره) ضمن تبیین ولایت و نبوت و تعریف ولی، نبی و رسول و نیز تلقی شیعه از ولایت ائمه معصوم (علیهم السلام)، به الحاد فرقه «اسماعیلیه» و «نصیری» اشاره می کند و می گوید:

واگر خوب بررسی شود، در خواهی یافت که الحاد اسماعیلیه چیزی جز الحاد آنها نسبت به این مقام (ولایت) و عدول آنها از این مرتبه نبوده است. همچنین فرقه نصیری؛ زیرا اسماعیلیه وقتی مشاهده کردند که باطن مهم تر از ظاهر است و دریافتند که ظاهر از هر جهت به باطن احتیاج دارد، گفتند پس اولیا از پیامبران برترند و حضرت علی (ع) از پیامبر (ص) بزرگ تر است و به این ترتیب در مسائلی افتادند که نباید بدان دچار می شدند و به جاهایی کشیده شدند که نمی بایست می رفتند. از آنها و پیروانشان به خداوند سبحان پناه می بریم. نصیریه نیز هرگاه از امام علی (ع) چیزی را می دیدند که امکان صدور آن از جانب رسول و نبی یا هیچ بشر دیگری به طور مطلق نبوده است، آن گاه برایش الوهیت قائل شده و به خدا کفر ورزیدند و اگر می دانستند که این اعمال از خصوصیات ولایت است و این ولایت از طریق وراثت و خلیفه شدن خداوند و رسولش به دست می آید، به آن راهها کشیده نشده و در آن مسائل نمی افتادند.

ص: ۷۰

حقیقت این مقام همان چیزی است که در ابتدا بیان کردیم و آن، اینکه ولی از نبی و پیامبر بزرگ‌تر نیست، مگر از جهت ولایت. در غیر این مورد، نبوت و رسالت بزرگ‌تر از آن است که کسی جز پیامبر و رسول بدان مرتبت دسترسی یابد و وقتی کسب مرتبه آن برای دیگران غیرممکن باشد، پس چگونه امکان تفوق بر آنهاست! ما این مسئله را یک بار دیگر نیز بسط خواهیم داد تا هرگونه نزاع و تردیدی رفع گردد و حق در جایگاه خود قرار گیرد.

حال که علامه سید حیدر آملی (ره) از دیدگاه‌های مشایخ بزرگ، به منظور تبیین ابعاد ولایت بهره جسته، بهتر است نظر برخی مشایخ بزرگ و حکمای متأخر را نیز در اینجا یادآور شویم تا هنر شگفت‌آور این عارف بزرگ در اثبات ولایت به‌عنوان رکن رکین عرفان اسلامی، بیش از پیش آشکار شود.

مرحوم «آقا محمدرضا قمشه‌ای (قدس سره)» در رساله‌ای که درباره ولایت ذیل فصّ شیشی فصوص الحکم شیخ اکبر نگاشته است، در تعریف ولایت و اقسام آن گفته است:

ولایت از ولی به معنای «قرب» است و آن یا عام است که شامل جمیع مؤمنین می‌شود و خدای عزّوجلّ در قرآن بدان اشاره کرده است: *اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ* (بقره: ۲۵۷).

کسانی که ایمان به خدای تعالی می‌آورند، اولیای خدای تعالی محسوب می‌شوند همانا قرب امری رضایی است که به خدا و اولیای او متصف می‌گردد و برای قرب مراتب و درجاتی است: (۱)

یکی از آن مراتب، اعتقاد جازم و قطعی سالک است بدون آنکه

۱- رساله ولایت با موضوع خلافت کبری، آقا محمدرضا قمشه‌ای، ص ۱.

ص: ۷۱

نیازی به برهان عقلی داشته باشد، همانند مقلدی که تقلید او مستند به برهانی نیست، بلکه چون مرجع تقلید را مخبر صادق می‌داند، از او تبعیت می‌کند. مرتبه بعد، علم یقینی جازم مطابق با واقع است که مستند به برهان می‌باشد. قرب سالک در این مرحله قوی‌تر و بالاتر از مرحله اول است؛ مانند ایمان اهل نظر. مرتبه سوم، علم شهودی اشراقی مطابق با واقع است که از آن به کشف صحیح و عین‌الیقین تعبیر می‌شود. این مرتبه از دو مرتبه سابق قوی‌تر است؛ مانند ایمان اهل سیر و سلوک و اصحاب کشف.

مرتبه چهارم نیز علم شهودی اشراقی است، لکن در این مرتبه شاهد عین مشهود و همچنین مشهود عین شاهد است و از آن به حق‌الیقین ایمان تعبیر می‌شود. ممکن است انسان مؤمن در بعضی از عقاید، علم او علم‌الیقین و در بعضی از آن، عین‌الیقین و در برخی دیگر، حق‌الیقین باشد و این مرحله اخیر، قوی‌تر از مراتب سابق می‌باشد. با این وجود، همه آنها در مراتب مختلف، اولیای خدا محسوب می‌شوند و خدا نیز ولی آنها و تفاوت درجات آنها برحسب درجات ایمان آنها می‌باشد که از شرک خفی در امان نیستند و اما ولایت خاصه اختصاص به اصحاب قلوب و اهل الله دارد که فانی در خدای متعال و باقی به بقای او و صاحب قرب فرایض هستند که خدای متعال در قرآن به آن اشارت فرمود: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** (یونس: ۶۲) و در حدیث قدسی آمده است: «اولیایی تحت قبایی»^(۱) و این ولایت اختصاص به بندگان کامل خدا دارد که از جلباب بشری بیرون

ص: ۷۲

آمده و نیز از آستان قدس جبروت گذر کرده و وارد آستان قدسی لاهوت شده‌اند و حقیقتاً آنان موحدان واقعی هستند. ولایت خاصه نیز دارای درجاتی است که مرتبه‌ای از آن، فنای عبد در خدای تعالی به تجلی الهی و بقا به او با خلع وجود امکانی و ملبس شدن به وجود حقانی است و نیز این مرحله در انتهای سفر اول از اسفار چهارگانه و ابتدای سفر دوم است و آن سفر، از حق به حق با تجلیات اسمائیه است و این، مقام قاب قوسین است که یک قوس از ابتدا و مرتبه واحدیت تا آخر آن است با شئون الهی و قوس دیگر از مرتبه واحدیت است تا احدیت به تجلی ذاتی و شئون آن و این ولایت اختصاص به حقیقت محمدیه و اوصیای او بالوراثه دارد. بنابراین، ولایت خاصه همان ولایت محمدیه (ص) است که گاهی مقید به اسمی از اسمای الهیه است و گاهی مطلق و عاری از قیود و حدود است تا مقام جامعی برای ظهور جمیع اسماء و صفات در اسماء باشد.

امام راحل (ره) نیز در کتاب «مصباح الهدایه» و دیگر آثار ارزشمند خود، وجوه مختلفی برای ولایت و نبوت قائل شده است. حضرت امام دایره ولایت مطلقه و نبوت مطلقه را فراتر از آن چیزی دانسته است که عرفای عظام درصدد بیان آن برآمده‌اند. ایشان معتقد است حقیقت محمدیه (ص) در مقام اول مبعوث بر جمیع اسما و اعیان ثابت و در مقام ثانی مقدم بر جمیع مراتبی است که عرفای بزرگوار گذشته آن را بیان داشته‌اند:

این نهایت چیزی است که اینان در رابطه با حقیقت نبوت و بلکه حقیقت خلافت و ولایت به آن رسیده‌اند. چنانچه از مراجعت به آنچه از آنان نقل شده و با دقت از نوشته‌های آنان معلوم می‌شود و

ص: ۷۳

تو به حمدالله و حسن توفیق او پس از آنکه کانون دلت با نور مصباح‌های نوری منور گردید و ضمیرت با حقایق ایمان روشن گشت، امید آنکه حقیقت خلافت و رفیق او (ولایت) در طور قلب تو آن‌چنان تجلی کند که به عشوه غیبی روحانی درافتی و با حیات جاوید زنده شوی و بتوانی به این عارف جلیل و همگنانش بگویی: ای سالک راه معرفت! این نبوتی که تو آن را به‌عنوان نبوت حقیقی ذاتی اولی توصیف نمودی، نه حقیقت نبوت است، بلکه سایه نبوتی است که در حضرت اعیان است و هم نبوت در آن حضرت، سایه نبوت حقه حقیقیه در حضرت واحدیت، یعنی حضرت «اسم الله اعظم» است که در نشئه واحدیت بر اسماء مبعوث شده و از حضرت احدیت غیبی با لسان الهی و تکلم ذاتی خبر می‌دهد و باطن نبوت پیامبر ما (ص) مظهر آن نبوت یعنی مظهر اسم الله اعظم است و نشئه ظاهری نبوت، مظهر بطون نبوت است (۱).

بنابراین، آثار عرفانی گذشته بیانگر این حقیقت از دیدگاه حضرت امام (ره) است که آن بزرگان به شأنی از شئون ولایت و نبوت، پرداخته‌اند، ولی آنچه امام راحل (ره) مدعی آن است، دربرگیرنده همه ابعاد ولایت و نبوت است. از آنجا که در رساله‌ای جداگانه به بررسی ابعاد ولایت از دیدگاه امام خمینی (ره) پرداخته‌ایم، در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و این چند جمله هم بدین‌منظور بیان شد تا شما عزیزان را به آن کتاب دلالت کند.

از دیدگاه علامه «سید جلال آشتیانی»، برای نبوت و ولایت، هر کدام دو اعتبار است:

۱- مصباح الهدایه، امام خمینی ره، ص ۸۸.

ص: ۷۴

لحاظ اطلاق و ملاحظه تفسیر که از آن به ولایت و نبوت عام و خاص تعبیر نموده‌اند. نبوت عامه و مطلقه، نبوتی است که از ازل برای حقیقت محمدیه در حضرت واحدیت و مقام اتحاد آن حقیقت با اسم اعظم حاصل بوده است. این نبوت و انباء که متحد با اصل ولایت آن حضرت است، تا ابد باقی است و انقطاع ندارد. آن حقیقت علی الدوام واسطه در ظهور و اظهار و انباء است.

لسان این مقام و مرتبه: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» است.

نبی به اعتبار این مقام چون مبدأ ظهور اعیان و اسما در مقام واحدیت است، مطلع از استعدادات جمیع موجودات و ذوات و اعیان است و هر ذی حقی را که به لسان ذات، طالب وجود نیل به درجات و کمالات وجودی است، به کمالات لایقه خود می‌رساند. این انباء و هدایت و ولایت، به حسب تکوین و تشریح، هر دو ثابت است و بر طبق استعداد خلاق در هر عصری از اعصار، جعل شرایع و سنن و احکام می‌نماید و از

مشکاة انبیاء من لدن آدم إلی زمان خاتم جلوه می‌نماید و بعد از قطع نبوت، تشریح در مشکاة اولیاء محمدین (علیهم‌السلام) متجلی است.

این حقیقت، مطلع بر استعدادات جمیع موجودات به اعتبار ذات و ماهیات است و به انباء ذاتی و تعلیم حقیقی ازلی، هر صاحب حقی را به مقام خود می‌رساند. صاحب این مقام دارای مرتبه خلافت اعظم است که از آن به قطب‌الاقطاب و انسان حقیقی و آدم و قلم اعلی و روح اعظم تعبیر کرده‌اند. بلکه حقیقت انسان کامل، در قوس صعود و نزول متحد با اسم اعظم

ص: ۷۵

است. بنابراین، عقل اول و روح اعظم، از ظهورات آن حقیقت کلی محسوب می‌شود. باطن این نبوت، ولایت مطلقه است. مقام ولایت مطلقه، مقام حصول جمیع کمالات وجودی و صفات کمالی و مجمع مظاهر و مراتب و فعلیات و حصولات است. این وجود جمعی کامل تمام محمدی، فانی در حق و باقی به اوست.

نبوت مقیده عبارت از اخبار غیبی و الهی ناشی از معرفت ذات حق و شناسایی و علم به اسمای الهیه و حقایق اعیان ثابت است. حقیقت نبی به این اعتبار، به لحاظ تبلیغ احکام و بیان معارف و اصلاح جامعه بشری و تعلیم رسالت است. ولایت مقیده نیز همین حکم را دارد. ولی جمیع مراتبی را که نبی مبعوث، واجد است، دارا می‌باشد؛ با این فرق که معلومات و معارف او مأخوذ از همان مأخذی است که نبی مرسل به آن اتصال دارد. باید توجه داشت که اتصال علم نبی به مخزن معارف، مختص رسالت به نحو اصالت است، ولی خلیفه تابع او به نحو تبعیت، واجد مقام معارف مختص به رسالت است.

هر یک از نبوت و ولایت به اعتبار آنکه صفتی از صفات الهی است، مطلق است و به اعتبار استناد به نبی و ولی، مقید است. مقید، قائم و متقوم به مطلق و مطلق مقوم مقید است. سریان مطلق در مقید، سریانی مجهول‌الکنه و الحقیقه است. نبوت جمیع انبیا و همچنین ولایت کافه اولیا از جزئیات و فروع و ظهورات و تجلیات نبوت و ولایت مطلقه محمدیه است. (۱)

۱- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۷۲۷.

ص: ۷۶

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم
وجود اولیا او را چو عضوند که او کل است، ایشان همچو جزوند

ب) نزدیکی موضع تشیع و تسنن

نقش بارز و برجسته علامه سید حیدر آملی (ره)، بهره‌مندی عالمانه از نظریه ولایت بزرگان اهل سنت و ادغام آن در نظریه امامت شیعه است.

ایشان ضمن انتقاد از متکلمانی که در دفاع از امامت شیعه، آن را در حد زعامت امور سیاسی و اجتماعی تنزل دادند، اندیشه بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز درباره انسان کامل و مفاهیم باطنی ولایت، یعنی محیی‌الدین عربی (ره) را با آموزه‌های شیعی درآمیخت. سید حیدر آملی (ره)، به بزرگان و محققانی که در حوزه دین‌پژوهی به سر ولایت در معرفت‌شناسی آگاه گشته‌اند، صرف نظر از گرایش فقهی و مذهبی آنها، توجه کرده و از نتایج تحقیقات آنها درباره ولایت و امامت و ایجاد هم‌گرایی در مواضع شیعه و اهل سنت، بهره منطقی و عقلانی برده است.

از جمله این بزرگان، «علامه سبط بن جوزی» از عالمان بزرگ اهل سنت و جماعت در قرن هفتم هجری است که کتابی در شرح فضایل خاندان نبوت نوشته (۱) و فصلی را به فضایل امیرمؤمنان، علی (ع) اختصاص داده است. نکته قابل توجه این فصل، بیان اقوال بزرگان اهل سنت درباره حدیث غدیر و قول:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» است. ایشان با

۱- این کتاب به‌وسیله آقای محمدرضا عطایی، ترجمه و از طریق انتشارات آستان قدس رضوی در سال ۱۳۷۹ چاپ و منتشر شده است.

ص: ۷۷

واژه‌شناسی کلمه «مولا» و اطلاق آن بر معانی ده‌گانه، نتیجه می‌گیرد بیان واضح و روشن این حدیث، امامت حضرت علی (ع) است. وی در این باره می‌گوید:

احمد بن حنبل در مسند خود از قول «ابن نمیر» و او از «عبدالملک بن ابی عبدالرحیم کندی» به نقل از راذان می‌گوید:
 «از علی بن ابی طالب شنیدم که در آن مجمع وسیع، درحالی که مردم را قسم می‌داد، می‌گفت: سوگند می‌دهم آن کسی را که از رسول خدا (ص) در روز غدیر خم شنیده است که می‌گفت: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست، گواهی دهد» (۱).
 سیزده نفر از صحابه بلند شدند و گواهی دادند که از رسول خدا (ص) شنیده‌اند که آن عبارت را می‌فرمود. ترمذی نیز این حدیث را در کتاب «سنن» نقل کرده و می‌گوید: «این حدیث حسن است» و می‌افزاید که پیامبر (ص) فرمود:
 خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و حق را بر محور او بچرخان، هر طور و هر جای که او بگردد.

و احمد نیز این حدیث را در کتاب الفضائل نقل کرده، می‌گوید:

«وکیع» از قول «اعمش» و او از «سعد بن عبیده»، به نقل از «ابن بریده» و او از پدرش که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «هر که را من مولا یا ولی اویم، علی ولی اوست» .
 در روایتی آمده است چون علی (ع) مردم را در آن فضا سوگند داد،

۱- فضائل خاندان نبوت، ابن جوزی، ص ۱۷ به بعد.

ص: ۷۸

گروه زیادی از جا برخاستند و درباره آن حضرت گواهی دادند و در عبارتی سی نفر به پا خاسته و گواهی دادند.

احمد در کتاب الفضائل از قول «یحیی بن آدم» و او به نقل از «ریاح بن حرث» گفته است:

گروهی نزد امیرمؤمنان (ع) آمدند و گفتند: «درود بر تو ای مولای ما» - آن زمان امام در رجه بود - علی (ع) پرسید: «چگونه من مولای شمایم، درحالی که شما قوم عربید؟» گفتند: «ما خود از رسول خدا (ص) شنیدیم که در روز غدیر خم می‌فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». ریحان می‌گوید: «عرض کردم اینها کیستند؟» گفتند: «آنان گروهی از انصارند که در میان ایشان، ابو ایوب انصاری، صحابی رسول خدا نیز هست» (۱).

احمد در کتاب «فضائل» از قول ابن نمیر بن عبدالملک بن عطیه عوفی نقل کرده و می‌گوید:

نزد زید بن ارقم آمدم و گفتم: «پدرزنی دارم که از تو حدیثی در شأن علی در روز غدیر خم برای من نقل کرده، مایلم که آن را از خودت بشنوم». زید رو به من کرد و گفت: «شما مردم عراق اهل مکر و حيله‌اید!» گفتم: «از سوی من برای تو خطری نیست». گفت: «ما در جحفه (۲) بودیم که رسول خدا (ص) هنگام ظهر در برابر جمع ما آمد، درحالی که بازوی علی بن

۱- فضائل خاندان نبوت، ص ۱۲۶ به بعد.

۲- جحفه یکی از میقات‌های احرام است که حاجیان از آنجا محرم می‌شوند و راه مدینه، مصر و عراق، از آنجا منشعب می‌شود.

ص: ۷۹

ابی طالب (ع) را گرفته بود، فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری یا رسول الله! آن‌گاه فرمود: هر کس را که من مولای اویم، علی مولای اوست. این عبارت را چهار مرتبه تکرار کرد.

احمد در کتاب الفضائل، از قول «عفان» به نقل از «حماد بن سلمه» و او از «علی بن زید» و او از قول «عدی بن ثابت» به نقل از «براء بن عازب» می‌گوید:

در خدمت رسول خدا (ص) بودیم و در غدیر خم فرود آمدیم، منادی ندا داد: «الصلاة جامعة» جمع شوید و بین دو درخت را برای رسول خدا (ص) هموار کردند، نماز ظهر را خواند و دست علی (ع) را گرفت و گفت: «خداوندا! هر که را من مولای اویم، این علی مولای اوست». بعد از آن، «عمر بن خطاب» نزد علی رفت و گفت: «گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب! تو در همه حال مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی!»

و در روایتی آمده است:

پیامبر (ص) گفت: «خداوندا! یاری کن هر که او را یاری کند و خوار و ذلیل کن هر که او را خوار سازد و دوست بدار هر که او را دوست او باشد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد».

و همه این روایت‌ها را احمد بن حنبل در کتاب الفضائل با اضافاتی نقل کرده است. اگر کسی بگوید: روایتی که می‌گوید: «عمر گفت: تو در همه حال مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی، روایت ضعیفی است»، پاسخ این است که این روایت صحیح است.

روایت ضعیف، روایتی است که «ابوبکر احمد بن ثابت خطیب» از «عبدالله بن علی بن محمد بن

ص: ۸۰

بشر» به نقل از «علی بن عمر» و «دارقطنی» از «ابونضر خیشون بن موسی بن ایوب خلال» تا «ابوهریره» سند حدیث را رسانده و در آخر حدیث می‌گوید:

همین که پیامبر (ص) گفت: «هر که را من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، این آیه شریفه نازل شد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (۱)**.

گفته‌اند که خیشون تنها کسی است که این قسمت را نقل کرده است و ما می‌گوییم استدلال ما به حدیث خیشون نبوده، بلکه به حدیثی است که احمد در فضائل از براء بن عازب نقل کرده و اسناد آن نیز صحیح است و روایت منقول از خیشون به این دلیل مضطرب است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که آیه شریفه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**... (مائده: ۳) در شامگاه روز عرفه در حجه الوداع نازل شده است. علاوه بر این، «زهري» از خیشون روایت را نقل کرده و او را ضعیف ندانسته است. بنابراین، اگر روایت خیشون بی‌عیب باشد، احتمال می‌رود که این آیه دو بار، یک مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر در روز غدیر نازل شده باشد؛ چنان که

«بسم الله الرحمن الرحيم» دو مرتبه، یک‌بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است. توفیق رسیدن به قول حق دست خداست. (۲)

۱- «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم». مائده: ۳

۲- به راستی که توفیق دست اوست و به هر که شایستگی داشته باشد، می‌دهد. چنین شایستگی با تعصبات سازگار نیست. در میان احادیث اسلامی، کمتر حدیثی تا این اندازه شهرت دارد که از علمای عامه، ۳۵۳ نفر در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و ۲۶ تن کتاب مستقل درباره اسناد آن نوشته‌اند. طبری در دو جلد بزرگ اسناد این حدیث را جمع کرده و اقیانوس کتاب الغدیر هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. با این همه، خفاشانی هستند که هنوز منکر آفتابند و به هر وسیله می‌خواهند حقایق را مخدوش جلوه دهند.

ص: ۸۱

۴. حدیث غدیر

همه دانشمندان و تاریخ‌نویسان بر این امر اتفاق نظر دارند که داستان غدیر پس از بازگشت پیامبر (ص) از حجۃ الوداع، در روز هجدهم ذیحجه به همراه ۱۲۰ هزار تن از اصحاب اتفاق افتاده است و ایشان در آن روز با عبارتی روشن، بدون کنایه و اشاره، فرمود: «هر که را من مولای اویم، این علی مولای اوست. . .» (۱).

«ابو اسحاق ثعلبی» در تفسیر خود با بیان اسناد می‌گوید:

چون پیامبر (ص) این سخنان را گفت، گفته او در همه جا پیچیده و در تمام شهر و دیار منتشر شد، داستان به گوش «حرث بن نعمان فهری» رسیده، بر شتری سوار شد و به مدینه آمد. جلوی مسجد پیامبر شتر خود را خواباند و زانوی شتر را بست و وارد مسجد شد. مقابل رسول خدا (ص) زانو به زمین زد و گفت: «یا محمد! به ما دستور دادی که شهادت دهیم خدایی جز خدای یکتا نیست و تو فرستاده خدایی، از تو پذیرفتیم و به ما امر کردی هر شبانه‌روز پنج نوبت نماز بخوانیم و ماه رمضان را روزه بگیریم و حج خانه خدا را به‌جا آوریم و زکات مال‌هایمان را پردازیم؛ همه اینها را از تو قبول کردیم. سپس به اینها راضی نشدی تا اینکه دست‌های پسر عمویت را بالا بردی و او را بر همه برتری دادی و گفتی: هر کس را که من مولای اویم، این علی مولای اوست. آیا

۱- در نسخه‌ای آمده است که به همراه پیامبر خدا ص از اصحاب و اعراب و مردم اطراف مکه و مدینه صد و بیست هزار تن بودند و همگی با آن حضرت در حجۃ الوداع حاضر بودند و این سخنان را از وی شنیدند.

ص: ۸۲

این مطلب از طرف خود توست یا از جانب خدا؟» رسول خدا (ص) درحالی که چشمانش سرخ شده بود، فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این مطلب از طرف خداست، نه از خود من!» (این عبارت را سه مرتبه تکرار کرد). حرث با شنیدن سخنان پیامبر از جا برخاست، درحالی که می‌گفت: «خداوند! اگر آنچه را محمد (ص) می‌گوید، راست است، سنگی از آسمان بر ما نازل کن یا عذاب دردناکی بر ما فرود آرد!» راوی می‌گوید: «به خدا سوگند حرث هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از طرف آسمان فرود آمد و بر فرقش خورد و از نشیمنگاهش به درآمد و در حال بمرد و این آیه نازل شد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۱).

اما درباره این جمله پیامبر (ص): «هر که من مولای اویم»، دانشمندان زبان عرب گفته‌اند: واژه مولا به چند معنا آمده است: - به معنای مالک و از آن جمله است، آیه مبارکه: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ... وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ (۲)؛ یعنی بر صاحب و مالک برده. - به معنای آقا و مالک برده‌ای که برده را آزاد کند. - به معنای برده‌ای که از قید بردگی آزاد شده است.

۱- «تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که انجام می‌گیرد. این عذاب برای کافران است و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند».

معارض: ۱ و ۲

۲- «خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و شخص آزاد و باایمانی را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده‌ایم، و او پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند، آیا آنها یکسانند. . . و قادر بر هیچ کاری نیست و سربرار صاحبش می‌باشد».

نحل: ۷۵ و ۷۶

ص: ۸۳

- به معنای یاور، از این قبیل است آیه شریفه: ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱)؛ یعنی هیچ یار و یآوری برای کافران نیست.

- به معنای پسر عمو، چنان که شاعر گوید:

مهلاً بنی عمنا و مهلاً موالینا لانیثشوا بیننا ما کان مدفوناً (۲)

و شاعر دیگر می گوید:

هم الموالی حتفوا علینا و إنا من لقائهم لزوراً (۳)

صاحب صحاح از ابو عبیده نقل کرده که منظور گوینده این شعر از کلمه «موالی»، پسر عموهایش هستند و بعد می گوید: مثل آیه

شریفه است که می فرماید: ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً (۴).

- به معنای «هم قسم»، مانند آنچه شاعر می گوید:

موالی حلف لاموالی قرابه ولكن قطینا یستلون الأتوا یا (۵)

ولو کان عبدالله مولى هجوته ولكن عبدالله مولى الموالیا (۶)

چون «عبدالله بن اسحاق»، هم پیمان حضرمیان بود و ایشان با «عبدشمس بن عبد مناف» هم پیمان بودند و هم پیمان را در لغت عرب

۱- «و این برای آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران مولایی [یاوری] ندارند». محمد:

۱۱

۲- آهسته ای عموزادگان ما! دست نگه دارید پسر عموها! آنچه بین ما نهفته و مخفی است، فاش و برملا نسازید.

۳- آن عموزادگان ما هلاک شدند، درحالی که ما با دیدار ایشان توانمند بودیم.

۴- «سپس شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می فرستد». غافر: ۶۷

۵- هم پیمانان قسم خورده اند، نه خویشاوندان ما، لیکن این همراهان ما از ما رشوه می خواهند.

۶- اگر عبدالله هم پیمان می بود، من او را هجو می کردم، لیکن او سرور سروران است.

ص: ۸۴

«مولى» گویند.

- متولى ضمان جریره برای به دست آوردن میراث که در زمان جاهلیت مرسوم بوده است و با نزول آیه ارث نسخ شد. (۱)
- همسایه، البته از آن جهت به همسایه مولى گفته‌اند که به سبب همسایگی دارای حقوقی است.
- به معنای آقا و بزرگی که مورد اطاعت است و او مولای مطلق است. در صحاح آمده است که هر که صاحب اختیار امر کسی باشد، در حقیقت ولی اوست.
- به معنای سزاوارتر، خدای متعال فرموده است: فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوْكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۲)؛ یعنی آتش

- ۱- جریره به معنای جنایت است. کسانی که از بلاد خود به غربت افتاده و نسب و وطن خود را فراموش کرده‌اند و در شهری که هستند، خویش نسبی ندارند، خواه به اسارت در آمده باشند یا بنده بوده و در راه خدا آزاد شده باشند، می‌توانند در شهری که هستند، با مردی صاحب قبیله پیمان ببندند و خود را داخل قبیله آنها سازند و آن مرد صاحب قبیله، ضامن جنایت خطایی آنها شود و ارث ببرد. گویند: دو تن که هیچ‌یک نسب و قبیله معروف ندارند، می‌توانند ضامن جریره یکدیگر شوند. «شرح تبصره علامه»، آیت الله شعرانی، ص ۶۷۳ کیفیت عقد ضمان جریره چنین است: «مضمون به ضامن بگوید: «عاقدتک علی أن تنصرنی و تدفع عنی و تعقل عنی و ترثنی»؛ «با تو پیمان می‌بندم که مرا یاری کنی و از من دفاع و پاسداری نمایی، در مقابل، پس از مردن من از من ارث ببری.» طرف مقابل ضامن نیز بگوید: «قبلت»؛ «قبول کردم» و اگر هر کدام از دیگری بخواهد ضمانت کند، می‌گوید: «عاقدتک أن تنصرنی و انصرک و تعقل عنی و أعقل عنک ترثنی و أرثک»؛ «با تو هم پیمان می‌شوم که تو مرا یاری کنی و من تو را و تو از من پاسداری و من از تو، [پس از مردن] از یکدیگر ارث ببریم.» طرف مقابل نیز قبول می‌کند. این عقود از جمله عقود لازم و معتبر است. قابل ذکر است که ضامن جریره در صورتی وارث است که مضمون وارث دیگری نداشته باشد». شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۱۶
- ۲- «پس امروز نه از شما فدیة‌ای پذیرفته می‌شود و نه از کافران و جایگاهتان آتش است و همان، سرپرستان می‌باشد». حدید: ۱۵

ص: ۸۵

به شما سزاوارتر است و چون این معانی برای مولا ثابت شد (۱)، روا نیست که واژه مولا در این حدیث بر مالک برده اطلاق شود؛ زیرا که پیامبر (ص) در حقیقت، مالک بندگی علی (ع) نبود. همچنین صحیح نیست که بر مولایی اطلاق شود که برده‌اش را آزاد کرده است؛ زیرا پیامبر (ص) آزادکننده علی (ع) نبود و نه بر آزاد شده اطلاق شود؛ چون علی (ع) آزاد بوده است و نه معنای یاور باشد؛ زیرا که افراد زیادی بودند که پیامبر (ص) را یاری می‌کردند و کسانی بودند که او را خوار و تنها می‌گذاشتند و جایز نیست که بر پسرعمو اطلاق شود؛ چون علی (ع) پسرعموی پیامبر بوده است و نه بر هم‌پیمان؛ زیرا سوگند و پیمان میان دشمنان (یک جبهه مخالف) به منظور پشتیبانی و کمک به یکدیگر است و این معنا وجود داشته است و نه بر کسی که عهده‌دار ضمان جریره است؛ زیرا که ما گفتیم این مطلب نسخ شده است و در اسلام بی‌مورد است و نه بر همسایه قابل اطلاق است؛ زیرا در آن صورت، سخن بیهوده و بی‌ربط خواهد بود و مقام والای آن حضرت بالاتر از آن است که سخن لغو بگوید و جایز نیست به معنای بزرگ و سرور مورد اطاعت باشد؛ زیرا علی (ع)

۱- در کتاب‌های مختلف، بالغ بر سی معنی برای کلمه مولا- آمده است. از جمله در کتاب «امیرالمؤمنین اسوه وحدت»، ص ۲۶ معنی نقل شده که افزون بر ده معنایی که در این متن آمده، معانی دیگری همچون: دوست، شریک، پسر، پسر خواهر، داماد، عمو، رفیق، منعم، صاحب، برده، پیرو، یاور و جانشین بیان شده و پس از نقل معانی، هر کدام را جداگانه بررسی کرده و در حدیث ولایت، مناسب نبودن آن را ثابت کرده است. وی در پایان می‌نویسد: «پیامبر ص می‌خواست بگوید که علی ع مانند اوست، بدین جهت که او سرپرست همه مسلمانان است. به راستی این همه بحث و بررسی برای چیست؟ آیا پناه به خدا! پیامبر ص با آن همه فصاحت و بلاغت نمی‌توانست عبارتی مناسب و درخور فهم مستمعان بگوید یا آن روز برای حاضران جای تردید بود، ولی پرسیدند و مسکوت گذاشتند؟ به یقین هیچ کدام از اینها نبوده است، بلکه تعصبات است که بعدها این تردیدها و بحث‌ها را به وجود آورده است، و گرنه: آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رخ متاب.

ص: ۸۶

مطیع پیامبر بوده [است] و به بهای جاننش از او حفاظت می‌کرد و در کنار او پیکار و جهاد می‌نمود. مقصود از کلمه مولا- در این حدیث، اطاعت محض است. بنابراین، معنای دهم، یعنی سزاوارتر (اولی به تصرف) مشخص شد و معنای عبارت چنین است: «هر که را من از خودش سزاوارتر به تصرفم پس علی به او سزاوارتر است».

«حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی» در کتاب خود به نام «مرج البحرین» به این معنا تصریح کرده است؛ او این حدیث را با سندی که به مشایخ خود رسانده، نقل کرده است و در آنجا می‌گوید: «رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و گفت: هر که را من ولی‌ام و به او از خودش سزاوارترم، پس علی ولی اوست» (۱).

به این ترتیب معلوم شد که همه آن معانی به معنای دهم برمی‌گردد و سخن پیامبر (ص): «آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم» نیز بر این معنا دلالت دارد و این حدیث بیان واضح و روشنی است بر امامت علی (ع) و قبول طاعت آن حضرت و همچنین سخن دیگر پیامبر (ص): «خدایا! حق را بر محور علی و بر مدار او بگردان!»، دلیل آن است که هیچ اختلافی بین علی (ع) و شخص دیگر از صحابه اتفاق نیفتاد، مگر اینکه حق با علی (ع) بوده است و این مطلب اجماع همه امت است. مگر نمی‌بینی که دانشمندان، احکام سرکشان و تجاوزگران را از جنگ جمل و صفین استنباط کرده‌اند: شاعران زیادی در روز غدیر شعر سرودند؛ از جمله «حسان بن ثابت» گفت:

۱- کتاب فضائل، ص ۱۷ به بعد.

ص: ۸۷

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخَمٍّ فَاسْمَعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا
 وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلَّيْتُمْ فَقَالُوا أَوْلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
 إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَثِينَا وَمَالِكُ مَنَا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيَا
 فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا
 فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَلَّيْتُهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صَدِقِ مَوَالِيَا
 هُنَاكَ دَعَا اللَّهَهُمَّ وَالِ وَلَّيْتَهُ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيَا (۱)

و نقل می‌کنند: وقتی که پیامبر (ص) شنید که حسان این اشعار را سروده است، فرمود: «ای حسان! تا زمانی که ما را یاری کنی یا با زبانت از ما دفاع کنی، مورد تأیید روح القدسی».

«قیس بن سعد بن عبادہ انصاری» می‌گوید: حسان، این اشعار را در جنگ صفین در حضور علی (ع) سرود:

قُلْتُ لَمَّا بَعَى الْعَدُوُّ عَلَيْنَا حَسْبُنَا رَبُّنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 وَعَلَى إِمَامُنَا وَإِمَامِ لِسْوَانَا بِهِ أَتَى التَّنْزِيلُ
 يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ حَطَبٌ جَلِيلُ
 وَأَنْ مَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمَّةِ حَتَّمْ مَا فِيهِ قَالَ وَقِيلَ (۲)

۱- پیامبر ص روز غدیر مسلمانان را در محل غدیر خم مخاطب قرار داد و خود شنیدم ندای پیامبر را که فرمود: «مولا و سرپرست شما کیست؟» آنان با بصیرت و آگاهی پاسخ دادند: مولای ما خدا و تو نیز سرپرست و ولی ما هستی و ما هیچ‌گاه از ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد. آن‌گاه به علی ع فرمود: «برخیز که من تو را برای جانشینی خودم و راهنمایی مردم پس از خودم انتخاب کردم». پس فرمود: «هر کس را که من مولای او هستم، این علی ولی اوست. پس ای مردم! از صمیم دل یار و یاور او و از پیروان او باشید». و در این هنگام دعا کرد: «خداوندا! دوست علی را دوست بدار و با هر که او را دشمن بدارد دشمن باش».

۲- وقتی که دشمن به حریم ما تجاوز کرد، با خود گفتم: ما را خدا بس است و او نیکو و کیلی است و علی ع رهبر ما و رهبر دیگران است و آیات قرآن به امامت او نازل شده است. روزی که پیامبر ص فرمود: «هر که را من مولای اویم، این علی مولای اوست»، امر مهمی بود. به راستی آنچه را که پیامبر ص بر این امت گفت، بدون گفت‌وگو مسلم و قطعی است.

ص: ۸۸

و کمیت گوید:

نَفَى عَنْ عَيْنِكَ الْأَرْقَ الْهُجُوعَا وَ هَمًّا تَمْتَرَى عَنْهُ الدُّمُوعَا
 لَدَى الرَّحْمَنِ يَشْفَعُ بِالْمَثَانِي فَكَانَ لَهُ أَبُو حَسَنِ شَفِيعًا
 وَ يَوْمَ الدُّوْحِ دُوْحَ غَدِيرِ خَمٍّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا
 وَ لَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ أَرْمَلْهَا خَطْرًا مَنِيعًا (۱)

این اشعار داستان شگفتی دارد! استاد ما، «عمرو بن صافی موصلی»، آن داستان را نقل کرد و گفت:

یکی از بزرگان این اشعار را خواند و در فکر و اندیشه به خواب رفت. در عالم رؤیا، علی (ع) را دید. علی (ع) به او فرمود: «اشعار کمیت را دوباره برای من بخوان!» و او خواند تا به عبارت

«خطراً منیعاً» رسید. علی (ع) شعر دیگری را از قول خود بر آنها افزود:

فَلَمْ أَرْمَلْ ذَاكَ الْيَوْمَ يَوْمًا وَ لَمْ أَرْمَلْهُ حَقًّا أَضِيعًا (۲)

آن مرد با شنیدن این شعر، بیمناک از خواب بیدار شد.

«سید حمیری» می گوید:

يَا بَايَعَ الدِّينَ بِدُنْيَاهُ لَيْسَ بِهَذَا أَمْرُ اللَّهِ

مِنْ أَيْنَ أَبْغَضْتَ عَلِيَّ الرِّضَا وَ أَحْمَدَ قَدْ كَانَ يَرْضَاهُ

مَنْ الَّذِي أَحْمَدُ مِنْ بَيْنِهِمْ يَوْمَ غَدِيرِ الْخَمِّ نَادَاهُ

۱- شب زنده‌داری، خواب را از دیده‌ات ربود و غمی اشک آور که ماتم‌زاست، بر دلت نشست. در پیشگاه خدای رحمان، آن اندوه و اشک به‌وسیله سوره حمد شفاعت می‌کند و ابوالحسن ع شفیع او خواهد بود؛ آنکه در درختان انبوه یعنی روز غدیر خم، ولایت وی را آشکار کرد، اگر از امر او اطاعت می‌کردند، ولی آن افراد پیمان بستند و پیمان را شکستند و من پیمانی چنان خطیر ندیده‌ام.

۲- من به عظمت آن روز، روزی را ندیدم و ندیدم در مثل آن روز حقی ضایع شده باشد.

ص: ۸۹

أَقَامَهُ مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِهِ وَ هُمْ حَوَالِيهِ فَسَمَاهُ
هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى لِمَنْ قَدْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَوَالِ مَنْ وَالَاهُ يَا ذَا الْعُلَا وَ عَادِ مَنْ قَدْ كَانَ عَادَاهُ (۱)

«بدیع الزمان ابوالفضل احمد بن حسین همدانی» می گوید:

يَا دَارَ مُنْتَجِ الرِّسَالَةِ وَ بَيْتِ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ
يَابْنَ الْقَوَاطِمِ وَ الْعَوَاتِكِ وَ التَّرَائِكِ وَ الْعَرَائِكِ
أَنَا حَائِكُكَ إِنْ لَمْ أَكُنْ مَوْلَى وَ لَائِكُكَ وَ ابْنُ حَائِكُكَ (۲)

در قرن‌های هشتم و نهم، مواضع عرفانی تشیع و تسنن به قدری نزدیک شد که تفکیک آنها از هم به دشواری ممکن بود. مؤید آن، کتاب‌های فراوان این دوره است. یکی از این بزرگان، «کمال‌الدین حسین ابن علی کاشفی» (متوفای ۵۹۱۰ ه. ق) معروف به «ملا حسین کاشفی» است. وی با آنکه یک صوفی نقشبندی و یک فقیه حنفی بود و حتی رساله مستقلی در فقه حنفی نگاشته است، در اواخر عمر خود، نخستین و مهم‌ترین کتاب را برای مجالس عزاداری حسینی نوشت و آن را به

۱- ای کسی که دین را به دنیایت فروخته‌ای، خداوند تو را به چنین کاری فرمان نداده است. چرا به علی ع که او راضی به قضای الهی و به فرمان احمد ص خشنود بود، کینه می‌ورزی؟ کیست آن که احمد ص او را در روز غدیر خم از میان اصحابش فرا خواند؟ و در میان اصحاب که در پیرامونش بودند، به‌پا داشت و از او نام برد و گفت: این علی بن ابی‌طالب ع، مولای آن کس است که من مولای اویم. پس ای خدای بزرگ! دوستان او را دوست بدار و دشمن بدار، هر که او را دشمن بدارد.

۲- ای سرای کسی که نتیجه‌اش پیامبری است و ای خانه‌ای که محل رفت و آمد فرشتگان بود. ای پسر چند فاطمه فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت عبدالله بن عمرو مخزومی، جده پدری پیامبر و دیگری محتملاً فاطمه بنت حمزه و عاتکه‌ها از پیامبر نقل شده که در جنگ حنین فرمود: «أنا ابن العواتك»؛ «منم پسر عاتکه‌ها!»؛ «عاتکه بنت هلال» مادر «عبد مناف» و «عاتکه بنت مره» مادر «هاشم عبد مناف» و «عاتکه بنت اوقص»، مادر «وهب بن مناف»، جد رسول خدا و تریکه‌ها آثار و امور ماندنی و عربیکه‌ها طبیعت‌ها و اگر من شریک دوستی تو نباشم، نافذ در قلب و پسر نافذم!

ص: ۹۰

«روضه الشهداء فی مقاتل أهل البيت» موسوم گردانید.

نگارش این کتاب به درخواست «مرشدالدوله عبدالله» از نزدیکان سلطان «حسین بایقرا»^(۱)، (حکومت ۸۷۳-۹۱۱ ه. ق) نواده «تیمور» ، پادشاه هرات بود. روضه الشهداء کتابی است مشتمل بر تاریخ مصایب پیامبران و شرح احوال امامان شیعه به ویژه شرح واقعه دلخراش کربلا که به نثر فارسی نگارش یافته و با نصوص عربی و اشعار آراسته شده است. روضه الشهداء در ایران شهرت فراوان یافت؛ به گونه‌ای که خواندن آن در مجالس، نوعی حرفه تلقی گشت تا آنجا که هرکسی را که برای مردم وعظ می‌کرد و آنان را بر مصایب ائمه می‌گریاند، «روضه‌خوان» نامیدند.^(۲) بدین ترتیب، خواندن کتاب روضه الشهداء در همه نقاط شیعه‌نشین کشورهای اسلامی، جانسین داستان‌های قهرمانی هزار و یک شب شد.^(۳)

به نقل از «سعید نفیسی» ، کتاب «روضه الشهداء» در میان شیعیان ایران دست به دست می‌گشت و حتی پیش از صفویان در ماه‌های محرم و صفر روی منبرها خوانده می‌شد.^(۴) وی در مقدمه «روضه الشهداء» می‌گوید:

عده‌ای از دوستان اهل بیت، با فرا رسیدن محرم، همه ساله یادبود مصیبت شهدا را تجدید می‌کنند و به عزاداری فرزندان پیغمبر برمی‌خیزند.^(۵)

۱- «عبدالله مرشدالدوله» علوی بوده است. روضه الشهداء، کمال‌الدین حسین بن علی کاشفی، ص ۱۲.

۲- ر. ک: روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۰.

۳- ر. ک: تشیع و تصوف، دکتر شبیبی، ص ۳۲۶.

۴- ر. ک: مقدمه نفیسی به «لب لباب مثنوی» ، ص ۱۶.

۵- روضه الشهداء، ص ۶.

ص: ۹۱

نیز با اشاره به پراکنده بودن اخبار کتاب‌های مقتل گفته است: «شوقی به جمع‌آوری و تنظیم آنها در یک کتاب داشته و با تألیف روضه‌الشهداء بدین مهم برخاسته است».

«دکتر شیخی» در این باره می‌گوید:

از اینجا روشن می‌شود که چه‌بسا گریه بر امام حسین (ع) در هرات جانشین ذکر صوفیانه که نقش‌بندیان آن را ملغا کرده بودند، شده بود. اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، خود نشانه‌ای است از وسعت دامنه آمادگی مردم برای تشیع در پایان قرن نهم و نیز شاید خیلی مبالغه‌آمیز نباشد اگر خود کتاب «روضه‌الشهداء» را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسماعیل صفوی در همان دوران بدانیم. (۱)

کاشفی که خود، صوفی متمایل به شیعه بود، در روضه‌الشهداء سعی کرده از امام حسین (ع) یک شخصیت صوفیانه بسازد که به رضا و توکل کردن نهاد.

او کتاب خود را با حکمت مصیبت و مشقت آغاز کرده و آن را به دلالت آیه *وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ*

. . . (بقره: ۱۵۵)، نوعی ابتلا و امتحان از جانب خداوند دانسته که لازمه محبت و آگاهی بر اسرار معرفت است، به مصداق این بیت:

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند (۲)

[ملاحسین کاشفی] پس از ذکر مصایب پیامبران، از آدم تا خاتم (۳)،

۱- تشیع و تصوف، ص ۳۲۷.

۲- همان، ص ۲.

۳- همان، ص ۴.

ص: ۹۲

اندیشه خود را چنین تأیید کرده [است] که پیامبر اسلام (ص) به محنت و آزمایش کشته شدن پسرش دچار شد و برای اثبات نظریه خود، به گفته حلاج استناد می‌کند که از خدا به دعا می‌خواست درد و شکنجه‌اش را بیفزاید تا عشقش فزون‌تر گردد. (۱)

کاشفی تنها به بیان نام حلاج همچون نمونه‌ای از ابتلا و امتحان بسنده نکرده، بلکه کتابش را از داستان‌های ملاقات زاهدان با ائمه پر ساخته است. (۲)

واعظ کاشفی کتاب دیگری نیز به نام «فتوت‌نامه سلطانی» دارد که تمایل شیعی او را آشکار می‌سازد. (۳) اگرچه این کتاب ناتمام است، ولی محتویات آن برای داوری قطعی کافی است. این اثر به گونه‌ای است که با درود بر پیغمبر و چهار خلیفه و صلوات بر خاندان و صحابه پیغمبر آغاز می‌شود (۴) و پس از بیان مقدمه‌ای مربوط به موضوع کتاب، به علی بن موسی الرضا (ع) درود می‌فرستد و از آثار گذشتگان درباره فتوت - که به نظر کاشفی، شعبه‌ای از تصوف و توحید است - نام می‌برد و می‌گوید: «مبدأ فتوت و مظهر آن، ابراهیم خلیل است و قطب فتوت، علی مرتضی است و خاتم فتوت، مهدی (عج) خواهد بود». (۵)

سپس یادآور می‌شود که فتوت نیز همچون نبوت، میراثی سرّی در میان پیغمبران بوده که به محمد (ص) و از او به علی (ع) و دیگر ائمه

۱- روضه الشهداء، ص ۲۰۳.

۲- ر. ک: همان، صص ۲۰۳ - ۲۰۵.

۳- ر. ک: الصلوة بین التصوف و التشیع، ص ۲۲۱.

۴- ر. ک: فتوت‌نامه، ص ۱.

۵- همان.

ص: ۹۳

رسیده است. (۱) وی برای فتوت حضرت علی (ع) ، خبر مشهور:

«لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيِّفَ إِلَّا ذُو الْقَفَارِ» را شاهد آورده (۲) و با تکیه بر این دو آیه کریمه، آن را به تأیید رسانده است: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (بقره: ۲۰۷) و يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (حشر: ۹) . او همچنین، فتوت یک‌یک امامان را تأیید کرده است. (۳) واعظ کاشفی پس از اثبات اینکه علی (ع) اصل فتوت است، سه فرزند وی، امام حسن (ع) ، امام حسین (ع) و محمد بن حنفیه و نیز هفده تن از عناصر گوناگون را پیشروان فتوت اسلامی شمرده که چهار تن از آن جمله در چهار قسمت ممالک اسلامی: ایران، مصر، روم و یمن، خلیفه فتوت بوده‌اند. (۴)

پس از آن، فتیان صوفی را برشمرده و سلسله‌ای از ایشان ترتیب داده که از طریق «نجم‌الدین کبری» به «جنید» و از او به «معروف کرخی» و سپس از طریق علی بن موسی الرضا (ع) به رسول خدا (ص) پیوند یافته است. (۵)

از جمله آداب فتوت، آن است که حلوائی که با آتش تهیه شده باشد، صرف کنند. به گفته وی چنین حلوائی پس از اجتماع غدیر خم، میان مردم پخش گردید. (۶) بدین گونه نمادهای تشیع شروع به جلوه‌نمایی می‌کند. همچنین آنجا که به شرح جشن‌های فتیان پرداخته است، به نقل از «فتوت‌نامه عبدالرزاق کاشانی» ، نام دوازده امام یکی پس از دیگری را

- ۱- فتوت‌نامه، ص ۱.
- ۲- همان، صص ۱۵ و ۱۶.
- ۳- همان، ص ۵.
- ۴- همان، صص ۹۴ و ۹۵.
- ۵- ر. ک: همان، ص ۹۶.
- ۶- ر. ک: همان، ص ۱۰۰.

ص: ۹۴

می آورد. وی مهدی را چنین توصیف می کند: «حجت زمینیان و آسمانیان، صاحب الزمان و قاطع البرهان» (۱). کاشفی در قصاید و اشعارش نیز درباره خاندان رسالت، اظهار محبت و ارادت کرده است. این دو بیت، از ابیات قصیده‌ای است که در مدح حضرت امیرمؤمنان، علی (ع) سروده است:

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان وز لاینال عهد جوابش بکن دعا

گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا(۲)

همین شعر و کتاب «روضه الشهداء» ی او، می تواند دلیلی بر شیعه بودن وی باشد. (۳) بدین گونه، کاشفی حتی در موضوع‌های تصوف، مسائل تشیع دوازده امامی را وارد می کند که این نشانه گستره دامنه در آمیختگی تصوف با تشیع در آن دوران است (۴). احترام به سادات و منتسبان به خاندان رسالت در عهد تیموری، مطلبی است که از گرایش این سلاطین به تشیع حکایت می کند. در «تروکات تیموری» سفارش شده است:

مرتبہ آل محمد (ص) را از جمیع مراتب برتر داری و تعظیم و احترام ایشان را به جا آوری و افراط را در محبت ایشان اسراف ندانی که هرچه از برای خدا باشد، در آن اسراف نباشد. (۵)

گویند جانشینان فاتح گورکان همین سیرت را بی کم و کاست تا پایان

۱- ر. ک: فتوت‌نامه، صص ۱۰۴-۱۰۶.

۲- روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ریحانه الادب، ج ۵، ص ۲۹.

۳- ریحانه الادب، ج ۵، ص ۲۹.

۴- دکتر شیخی، تشیع و تصوف، صص ۳۱۹-۳۲۰.

۵- تروکات تیموری، تألیف ابوطالب حسینی تربتی، ص ۲۰۲.

ص: ۹۵

عهد خود به کار بستند به‌ویژه «شاهرخ» که در این راه هیچ دقیقه‌ای را فرو نمی‌گذاشت؛ به گونه‌ای که او و جانشینانش، زیارت مشهد امام رضا (ع) را از فرایض خود می‌دانستند. از این‌رو، سلاطین تیموری بارها به زیارت مشهد رفتند و آن آستانه را به نیاز و اخلاص بوسیدند و «جبین ضراعت بر زمین استکانت» (۱) سودند. از فحوای کلام تاریخ‌نگارانشان نیز برمی‌آید که آنان به دیگر ائمه اثنی عشر نیز بسیار احترام می‌گذاشتند؛ به گونه‌ای که گاه کار مبالغه در این گونه مسائل به جایی می‌کشید که تصور می‌شد آن سلاطین شیعه هستند؛ چنان‌که این موضوع درباره سلطان حسین میرزای بایقرا مشهور است. (۲)

بیان مناقب آل رسول (علیهم‌السلام)، در اشعار این عهد امری رایج بود؛ به گونه‌ای که نه تنها در قصاید غرابی از شاعران این زمان مانند «ابن حسام»، «کاتبی»، «لطف‌الله نیشابوری»، «امیر شاهی»، «امیر حاج حسینی جنایدی»، «کمال‌الدین غیاث شیرازی»، «نظام استرآبادی»، «فغانی شیرازی» و «لسانی»، مدایحی در ذکر مناقب حضرت علی (ع) و فرزندان او موجود است، بلکه حتی سنیان متعصبی مانند «جامی» نیز از اظهار احترام فراوان به اهل بیت (علیهم‌السلام) در اشعار، خاصه در مثنویات خود امتناعی نداشتند. این امر در آثار منثور این عهد، اعم از متون ادبی یا تاریخی، نیز فراوان دیده می‌شود که اینها همه، نشانه‌های تمایلی است که صوفیان اهل سنت به تدریج به تشیع و پیشروان آن پیدا می‌کردند. حتی فردی همچون «فخر رازی» که در موضع خلافت، کاملاً مخالف

۱- از عبارت‌های عبدالرزاق سمرقندی در زیارت شاهرخ از مشهد. مطلع السعدین، ج ۲، ص ۷۱۴.

۲- مطلع السعدین، ج ۲، ص ۱۳۹۱.

ص: ۹۶

شیعه است و دلایلی در انکار خلافت اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌آورد، در بحث ولایت، از «زمخشری» نقل می‌کند: پیامبر (ص) فرمود: «هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. آگاه باشید هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده مرده است. هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، توبه‌کار مرده است. هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن و باایمان کامل مرده است. . . .» (۱).

«ابن ابی‌الحدید» معتزلی نیز در قالب غزلیاتی، سوز عشق و آتش هجران خود را در فراق امیرمؤمنان، علی (ع) چنین بیان می‌کند:

انفقتُ عمری فی هواک تکرماً و تَضُنُّ بالنذر القلیل و تَبَخَّل
 إن تَزَمَ قلبی تصم نفسک انه لک موطن تأوی الیه و منزل
 اتظنُّ أنى بالاسائه مقلع کیف الدواء و قد اصیب المقتل
 أعرض و صد و جر فَحَبَّكَ ثابت بتنقل الاحوال لا ينتقل
 والله لا اسلوک حتى أنطوی تحت التراب و یحتوینی الجندل
 من لی بأهیف قد أقام قیامتی خد له قان و طرف اکحل
 ولأهتکن علی الهوی سترالحیا ان الفضحیه فی المحبه أجمل
 یصفر وجهی حین انظر وجهه خوفاً فیدرکه الحیاء و یخجل
 لاتنکروا فیض الدموع فأنها نفسی یصعدها الغرام المشعل
 هی مهجتی تحلل بالبکاء أسفا و طورا بالزفیر تحلل (۲)
 ان کان دین محمد فیهِ الهدی حقاً حَبَّكَ بابه و المدخل

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ص ۱۷.

ص: ۹۷

صلی علیک الله من متسربل قمصا بهنّ سواک لا یتسربل
یا را کباً تهوی به شدتیّه حرف کما تهوی حصاء من عل
هو جاء تقطع جوز تیار الفلا حتّی تبوص علی یدیها الارجل
عج بالغری علی ضریح حوله ناد لاملاک السماء و محفل
فمسیح و مقدّس و ممجد و معظّم و مکبر و مهلل

- من تمام عمر خود را در عشق تو بر باد دادم و نقد حیات خود را در خیال تو باختام و به جهت عزّ و وصول، به اندک نگاهی خشنودم. لیکن تو از آن هم دریغ می کنی و به شیوه بخیلان، مرا در انتظار دیدار وجه منیرت حسرت زده گذارده‌ای.
- بدان که اگر دل رمیده مرا به تیر محبت شکافتی و شکار سر به آستان نهاده خود را به تیر مژگان آغشته به خون نمودی، خودت را کشته‌ای؛ چون دل من تنها منزل و مأوای توست.
- آیا گمان می کنی که با جفا و بیداد دست از محبت تو می شویم و دامن خود را از عشق تو تهی می کنیم؟ این گونه علاج‌ها و دواها برای من که شهید راه محبت و کشته عشق تو شده‌ام، به چه کار آید؟
- روی از من بگردان، مرا از حریمت منع کن و جور و جفا پیشه ساز، اما بدان که مهر تو بر لوح ضمیرم نقش بسته و با این کارها دگرگون نمی شود.
- سوگند به خدا که ابداً چاره‌ای برای درد عشق تو نیافته‌ام و آرامش در خود نمی بینم تا زمانی که در زیر خاک پنهان شوم و سنگ سنگین قبر، جثه مرا در بر گیرد.
- کیست که مرا رهبری کند به آن محبوب کمرباریک

ص: ۹۸

معتدل‌اندami که قیامت مرا بر پا نموده است. آن محبوبی که آثار جمال الهی چون شقایق سرخ بر چهره و سرمه مشکین در چشمانش هویدا است.

- سوگند به خدا که باید من پرده حیا را در محبت او پاره کنم و دیوانه‌وار فریاد برآورده، کار به رسوایی کشم؛ چون فضیحت و رسوایی در عالم عشق پسندیده‌تر است.

- اما مقام جلال او به پایه‌ای است که چون در رخسارش بنگرم، از شدت خوف، سیمایم زرد شود و او از چهره زرد من در عالمی از حیا فرو رفته، شرمگین گردد.

- اشک‌های ریزان مرا بر من خرده مگیرید؛ این اشک‌ها جان من است که آتش عشق فروزان آن را از بدن من بالا می‌برد.

- این اشک‌ها روح من است که گاهی به اشک حسرت و گاهی به ناله جان‌سوز تبدیل و رفته‌رفته از بین می‌رود.

- ای سواری که بر شتر لاغر تندرو یمانی مانند ریگی که با سرعتی هرچه بیشتر به زمین افتد، در شتابی و با آن ناقه تندرو از وسط بیابان‌های پهناور چون امواج دریا می‌گذری!

- با آن ناقه سریعی که گویی از شدت سرعت، پاهایش به دست‌هایش سبقت می‌گیرند، به زمین نجف فرود آی و در کنار ضریحی که فرشتگان سماوی در اطراف آن دائماً به ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تعظیم و تکبیر و تهلیل، محفل انسی دارند، قرار گیر و بوسه بر آن تربت مقدس که چون عطر بر مشام جان روح‌پرور است، بزن. (۱)

۱- شرح القوائد العلویات السبع، ابن ابی الحدید، صص ۱۴۶-۱۵۶.

ص: ۹۹

«امام شافعی»، از ائمه چهارگانه اهل سنت، در اشعار معروف خود درباره ولایت حبّی می‌گوید:

يا راكباً قف بالمُحَصَّبِ من منى واهتف بساكن خيفها و الناهض

سحراً اذا فاض الحجيج إلى منى فيضاً كملتطم الفرات الفاض

ان كان رفضاً حب آل محمد فليشهد الثقلان أنّى رافضى

يا آل بيت رسول الله حبكم فرض من الله فى القرآن انزله

كفاكم من عظيم الفخر انكم من لم يُصلّ عليكم لاصلاة له

ولما رأيت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم فى أبحر الغىّ و الجهل

ركبت على اسم الله فى سفن النجا وهم اهل بيت المصطفى خاتم الرسل

وامسكت حبل الله و هو ولاؤهم كما قد أمرنا بالتمسك بالحبل (۱)

- ای سواره! در سرزمین پر سنگریزه منابست و سحرگاه فریاد کن به آن که در خیف ساکن است و به آن که حرکت کرده است.

- آن‌گاه که حجاج از مشعر به منابست می‌کنند و کثرت جمعیت، مانند رود فرات موج می‌زند.

- اگر محبت آل محمد (ص) رفض شمرده می‌شود، پس جن و انس گواهی دهند که من «رافضى» هستم.

- ای اهل بیت رسول! دوستی شما فریضه‌ای است از جانب خداوند که در قرآن آن را فرود آورده است.

- از فخر بزرگ، شما را این بس که درود بر شما جزء نماز است و هر کس بر شما درود نفرستد، نمازش باطل است.

۱- الکنیة و الالقاب، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۴۹.

ص: ۱۰۰

- چون مردم را دیدم که راه‌هایشان آنها را در دریا‌های گمراهی و جهالت انداخته است.

- به نام خدا سوار کشتی نجات شدم؛ همانا اهل بیت مصطفی، خاتم رسولان، آن کشتی نجاتند.

- و به ریسمان خدا که ولاء آنهاست، چنگ زدم، همچنان که دستور به ما داده شده [است] که به این ریسمان چنگ بزنیم.

شیخ اکبر در فتوحات مکیه، بابی را به اهل بیت رسول الله (ص) اختصاص داده است. وی می‌گوید:

فلا تعدل باهل البيت خلقاً فأهل البيت هم اهل الشیادة

فبغضهم من الانسان خسر حقیقی و حبهم عبادة

فانه و اهل بینه علی السواء فی مودتنا فیهم، فمن کره اهل بینه، فقد کرهه، لانه واحد من اهل البيت و لا يتبعض حب اهل البيت. (۱)

چون حقیقت اهل بیت (علیهم‌السلام) به اعتبار مقام ولایت واحد است و ظهورات آن اختلاف دارد، به همین جهت، انکار هر یک

از اهل بیت (علیهم‌السلام) انکار پیامبر (ص) است.

«لوحده ذواتهم و اتحاد حقیقتهم» ورد عنهم: «أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ». به همین جهت، یکی از

معتقدات شیعه، لزوم حب و مودت اهل بیت (علیهم‌السلام) و انکار مخالفان آنهاست.

«ابن فارض»، عارف و شاعر غزل‌سرای معروف مصری، در این باره سروده است:

ذهب العمر ضیاعاً و انقضی باطلاً ان لم أمر منک بشیء

۱- فتوحات مکیه، ص ۱۵۲.

ص: ۱۰۱

غیرما اولیت من عقدی ولا عتره المبعوث حقاً من قصی

- خدایا اگر من به وصال تو نائل نشوم، عمرم ضایع و باطل گذشته است.

- اکنون جز یک چیز، چیز دیگر در دست ندارم و آن، همان پیوندی است که به ولایت عترت پیامبری که از اولاد قصی (۱) مبعوث شده، بسته‌ام. (۲)

بنابراین، فرقه‌های اسلامی در مسئله ولایت حبیبی، با هم اختلاف نظری ندارند؛ به گونه‌ای که از این نمونه‌های بیان شده، بسیار در آثار آنها یافت می‌شود. در این میان، تنها فرقه ناصبی است که مورد خشم اهل بیت (علیهم‌السلام) است. امام صادق (ع) درباره ناصبی‌ها فرمود:

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْجَسُ مِنْهُ. (۳)

خداوند خلقی را نجس‌تر از سگ نیافرید و ناصب ما اهل بیت از آن نجس‌تر است.

۱- قصی، نام چهارمین جد پیامبر است.

۲- دیوان ابن فارض، ص ۲۵ سائق الاطعان يطوى البید طی.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۹.

ص: ۱۰۳

فصل سوم: ولایت و شفاعت

طرق اثبات ولایت و شفاعت

اشاره

در آموزه‌های دینی شیعه، به موضوع ولایت، شفاعت و توسل، به شدت اعتراض و انتقاد شده است؛ به گونه‌ای که برخی ما را به شرک و حتی خروج از شریعت اسلام متهم می‌سازند. از آنجا که بیشتر اعتراض‌کنندگان از نحله‌های اهل سنت هستند، اینک برآنیم تا مفهوم ولایت را از نگاه بزرگان و محققان برجسته این عرصه که مورد احترام و پیروی فرقه‌ها و نحله‌های کلامی و عرفانی اهل سنت هستند، بررسی کنیم؛ به‌ویژه جایگاه شفاعت و توسل و رابطه آن با ولایت را که مورد هجوم شدید آنان است، در منظر عقل منصفانه خوانندگان محترم، به صورت دقیق بشکافیم و ابعاد مختلف آن را روشن سازیم.

فرض ما این است که شفاعت خواهی از اهل بیت (علیهم‌السلام)، عین شفاعت‌طلبی از خداوند متعال است و توسل به ساحت ولایت آنان، عین ورود به ساحت حق تعالی است. اینک این فرضیه را با سه طریق اثبات می‌کنیم:

۱. انسان کامل؛

ص: ۱۰۴

۲. قرب نوافل و فرایض؛

۳. اتحاد عاشق و معشوق.

در ابتدا لازم است هریک از راه‌های سه‌گانه را به صورت جداگانه در آثار بزرگان عرصه عرفان و محققان برهان بررسی کنیم تا ادعای ما فارغ از ادله علمای شیعه به اثبات برسد، سپس پژوهشگران و محققان صادق و غیرمتعصب به قضاوت درباره آن بنشینند.

۱. انسان کامل

مفهوم انسان کامل، با پیدایش عرفان اسلامی همراه بوده است، ولی محققان می‌گویند که ابن عربی نخستین کسی است که در عرفان اسلامی اصطلاح «الانسان الکامل» را وضع کرده است. (۱) البته پیش از ابن عربی، «حسین بن منصور حلاج» (۲۴۴ - ۳۰۹ ه. ق) ، از انسانی سخن گفت که جمیع مراتب کمال را پیموده و مظهر کامل صفات الهی شده و چنان که معلوم و مشهور است، او خود را چنین انسانی شناساند و در این راه مردانه جان داد. حلاج در کتاب «طواسین» ، از صفات انسان کامل به صورت پوشیده سخن گفته است. البته قبل از وی، «بایزید بسطامی» (متوفای ۲۳۴ ه. ق) ، اصطلاح «انسان کامل» را برای این چنین انسانی به کار می‌برد. اما چنان که اشاره شد، اصطلاح «انسان کامل» ، برای نخستین بار به وسیله ابن عربی مطرح شد. ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه، از انسان کامل به عنوان «الانسان الحقیقی» نام می‌برد و گاهی آن را «نایب الحق» در زمین و «معلم الملک»

۱- ر. ک: سیر تحول متون عرفان اسلامی، ص ۱۱۶

ص: ۱۰۵

در آسمان می‌خواند. او چنین انسانی را کامل‌ترین صورتی می‌داند که تا به حال آفریده شده و دیگر موجودی کامل‌تر از آن نیامده است. در نظر ابن عربی، انسان کامل، یگانه مخلوقی است که با مشاهده به عبادت حق می‌پردازد. او صورت کامل حضرت حق و آینه جامع صفات الهی است که مرتبه‌اش از حد امکان برتر و از مقام خلق بالاتر است. میان وجوب و امکان برزخ است. میان حق و خلق نماینده و اگر به آخرت انتقال یابد، این عالم، تباه و از معانی و کمالات خالی می‌شود. (۱) انسان کامل، واسطه‌ای است که خلق به سبب وی، از حق مدد و فیض می‌گیرد. او حادث ازلی و دائم ابدی است. (۲) وی همچنین در فص آدمی می‌گوید:

نسبت انسان کامل به حق، به مانند نسبت مردمک چشم است به خود چشم؛ یعنی همان‌گونه که هدف اصلی از خلقت چشم که عضو باصره است، مردمک آن است که دیدن تنها به وسیله آن ممکن است، مقصود اصلی از ایجاد جهان، تنها انسان کامل بوده است که به وسیله او، اسرار الهی و معارف حقیقی، ظاهر و اتصال اول به آخر، حاصل و مراتب عالم ظاهر و باطن به واسطه او کامل می‌گردد. (۳) نسبت وی به عالم مانند نسبت فص خاتم به خاتم است؛ یعنی همان‌طور که نگین انگشتر، محل نقش و علامت است، انسان کامل نیز محل جمیع نقوش اسمای الهی و حقایق وجودی است؛ به گونه‌ای که عالم به سبب او خلق شده است. (۴)

۱- ر. ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، ص ۹۷.

۲- ر. ک: فتوحات مکیه ابن عربی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ج ۲، ص ۱۴۴؛ ج ۳، ص ۲۵۰.

۳- ر. ک: فصوص الحکم ابن عربی، شرح خوارزمی.

۴- ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۹۶.

ص: ۱۰۶

او از حیث رحمت، برتر از هر مخلوقی است؛ یعنی او رحمت عظیم الهی بر خلق است که دلیل معرفت حق به شمار می‌آید. کسی که بخواهد از این طریق، یعنی از طریق مشاهده و نه از طریق اندیشه، معرفت حاصل کند، می‌تواند به انسان کامل بنگرد؛ چون او مظهر کامل حق است. انسان کامل، روح عالم و عالم به منزله جسد اوست؛ یعنی همان‌گونه که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی، به تدبیر بدن و تصرف در آن می‌پردازد، انسان کامل به وسیله اسمای الهی که خداوند آنها را به وی آموخته و در وی به ودیعت نهاده است، در عالم تصرف و آن را اداره می‌کند. همان‌گونه که روح و نفس ناطقه، سبب فضیلت و معنویت و حیات بدن است؛ به گونه‌ای که اگر آن را رها سازد، از هر نوع کمالی، تهی و در نهایت، تباه و فاسد می‌شود، انسان کامل نیز سبب وجود و مایه شرافت و معنا و کمال و واسطه تجلی حق در این عالم است. پس چون او این عالم را ترک نماید و به آخرت انتقال یابد، این عالم تباه و از معانی و کمالات خالی می‌شود. (۱)

از آنجا که ملائک خلافت و نیابت انسان از خداوند در عالم، تحقق کمال و صور اسمای الهی در اوست، پس تحقق انسان کامل در پهنه وجود نه تنها ممکن، بلکه واجب و متحقق به اسم اعظم است؛ یعنی همان‌گونه که در هستی، برای اسمای دیگر الهی مظهري وجود دارد، برای اسم اعظم نیز باید مظهري وجود داشته باشد که آن مظهر بی‌شک انسان کامل است و مصداق آن، حقیقت محمدیه یا نور محمدی است که نخستین حقیقت ظاهر، صادر نخستین و اولین تعینی است که ذات

۱- ر. ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، ص ۹۷.

ص: ۱۰۷

احدیت پیش از هر تعینی با آن تعین یافته است. آن صورت اسم جامع الهی، جامع جمیع اسما و صفات و کامل‌ترین فرد نوع انسانی و بلکه اکمل مظاهر حق و اعظم مجالی اوست که مجلای اسم اعظم و دارای جمعیت مطلقه است.

از نظر ابن عربی، حقیقت محمدیه، از یک سو با عالم و از سوی دیگر، با انسان ارتباط دارد. از نظر ارتباطش با عالم، مبدأ خلق عالم است که خداوند پیش از هر چیز او را آفرید و هر چیزی را نیز از او خلق کرد و از نظر ارتباطش با انسان، می‌توان گفت صورت کامل انسان است که در نفس خود، جامع جمیع حقایق وجود و خلاصه آدم حقیقی انسان است. از نظر ارتباطش با علوم باطنی و معارف عارفان نیز مصدر و منبع آن علوم و آن معارف و امتداد ارواح جمیع انبیا و اولیا و قطب‌الاقطاب است. (۱)

شایان توجه است که مقصود ابن عربی از حقیقت محمدیه، شخص محمد رسول الله (ص) نیست که پس از همه انبیا در این عالم عنصری در عصری معین ظاهر گشت و رسالتش را به مردم رسانید و سپس به عالم دیگر انتقال یافت، بلکه آن موجودی ازلی است که ابداع خداوند است. به عبارتی، عقل اول است. وی در فتوحات مکیه می‌نویسد:

و كذلك المفعول الابداعي الذي هو الحقيقه المحمديه عندنا و العقل الأوّل عند غيرنا و هو القلم الاعلى الذي ابدعه الله من غير شيء. (۲)

حقیقت محمدیه کلی سعی، احاطی و انبساطی که حقیقتی است

۱- ر. ک: شرح فصوص الحکم ابن عربی، ابوالعلا، عینی، ص ۳۲۰.

۲- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹۴.

ص: ۱۰۸

عینی، با داشتن مراتب مضاعف یعنی هم‌مرتب نبوت و رسالت او در ادوار و اعصار متمادی به صورت انبیا و رسل، از آدم گرفته تا خاتم، ظاهر گشته و با ظهور شخص محمد (ص) که اکمل و افضل انبیا و رسل و خاتم ایشان است و دین و شریعت او ناسخ جمیع ادیان و شرایع است، پایان یافته است. چون نبوت جنبه خلقی نبی و در نتیجه انقطاع پذیر است، پس همه انبیا از آدم صافی (ع) تا عیسی مسیح (ع)، مظاهر آن حقیقت و ورثه او هستند. اما مقام نبوت برای محمد (ص) به صورت حقیقت محمدیه متحقق بوده، درحالی که هنوز آدمی وجود نداشته است؛ یعنی صورت طبیعی انسانی برای انبیا از جمله حضرت آدم (ع)، پیش از حصول آن، برای محمد (ص) حاصل بوده است. ولی از آدم تا خاتم، ورثه هر علم و هر شریعتی که در تمام انبیا و اولیا ظهور یافت، آن میراث محمدی است که «جوامع الکلم» به او عطا شده است. (اشاره به این حدیث نبوی است:

«أُوتِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ») کلمات الهی نیز پایان نمی‌پذیرد، همان‌گونه که در سوره لقمان آمده است: مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ (لقمان: ۲۷) با اینکه همه انبیا و اولیا ورثه او هستند، ولی نزدیک‌ترین کس به وی، علی بن ابی طالب است. عین عبارت ابن عربی در فتوحات چنین است:

«و أقرب الناس إليه (محمد ص)

(علی بن ابی طالب و سرّ الأنبياء أجمعين». (۱)

مقصود وی از «علی»، حقیقت ولایت اوست، نه شخص او، همان‌گونه که منظورش از حقیقت محمدیه، حقیقت نبوت و رسالت و ولایت است، نه شخص رسول خدا (ص). بنابراین، لازم می‌آید شخص علی (ع) اکمل مظاهر اولیا باشد، همان‌گونه که شخص رسول خدا (ص) اکمل

ص: ۱۰۹

مظاهر انبیا و رسل و اولیاست. ابن عربی در فصوص الحکم، فص شیشی می‌نویسد:

همان‌طور که پیغمبر (ص) فرموده است که «أَنَا كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»، یعنی که حقیقت او پیش از همه انبیا بوده، ولی به صورت نبی بعد از جمیع آنها ظاهر شده و خاتم آنهاست، خاتم الاولیا هم ولی بوده، درحالی که هنوز آدم میان آب و گل بوده است؛ یعنی حقیقت خاتم الاولیا هم مقدم بر جمیع اولیاست. (۱)

پیروان شیعی ابن عربی، مانند سید حیدر آملی، خاتم الاولیا را حضرت علی (ع) دانسته‌اند و روایت:

«كُنْتُ وَ لِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» را از وی نقل کرده و او را حقیقت ولایت مطلقه شناخته‌اند که با باطن نبوت مطلقه وحدت دارد. شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

اگر تاریخ عالم را بخوانی مراتب را یکایک باز دانی (۲)

پس ولایت علی بن ابی طالب (ع) از نظر مرتبه ولایتش که جهت الهی دارد، دائم و باقی است و پیوسته به صورت اولیا ظاهر می‌شود؛ به گونه‌ای که این ظهور تا قیام قیامت دوام دارد.

فخرالدین عراقی با نظر به این امر می‌سراید:

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم از روی مرتبت به همه حال برترم

آبی که زنده گشت از او خضر جاودان آن آب چیست؟ قطره‌ای از حوض کوثرم

۱- فصوص الحکم، فص شیشی، شرح خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- گلشن راز، ص ۱۸.

ص: ۱۱۰

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد

یک نفخه بود از نفس روح پرورم

فی الجملة مظهر همه اشیاءست ذات من بل اسم اعظم به حقیقت چو بنگرم (۱)

نتیجه اینکه حقیقت جامع و جهان‌شمول در این عالم عنصری، هم به صورت انبیا ظهور می‌کند و هم به صورت اولیا. ظهور آن به صورت انبیا به منظور تعلیم احکام و ارشاد بندگان و ظهورش به صورت اولیا، به منظور آگاه کردن مردمان به اسرار حق است. به قول شیخ محمود شبستری:

گه نبی بود دیگر گاه ولی گه محمد گشت و گاهی شد علی

در نبی آمد بیان راه کرد در ولی از سر حق آگاه کرد

شایان توجه است که با ظهور و حضور خاتم الاولیا که پایان ولایت و آخرین فرد و مظهر انسان کامل است، دوران ولایت نیز پایان می‌پذیرد و جمیع اسرار هستی و حقایق الهی آشکار می‌شود و با بازگشت وی به ذات الهی که مصدر و مرجع کل است، دور عالم پایان می‌یابد. بنابراین، ایشان سبب حفظ و استمرار وجود و علت غایی آن است. (۲)

ظهور کل او باشد به خاتم بدو یابد تمامی هر دو عالم

پس تجلی حق در انسان کامل به کمال خود می‌رسد؛ به گونه‌ای که حق خود را در کامل‌ترین صورت، به صورت انسان کامل متجلی می‌سازد. با این تعاریف، از جهتی می‌توان گفت در عین آنکه انسان کامل مخلوق است، حق است. از نظر ابن عربی، انسان کامل، دلیل حق است که جامعیت گوهری خود را دارد. خداوند در آدم (یعنی نوع انسانی)، همه صفات ذاتی خود را به ظهور می‌رساند. ابن عربی می‌نویسد که خداوند با

۱- دیوان فخرالدین عراقی، ص ۳۷۵.

۲- محیی الدین عربی، محسن جهانگیری، ص ۳۳۲.

ص: ۱۱۱

دو دست خود، طینت آدم را عجین کرد و او را به این شیوه خاص آفرید و سپس وی را از آنچه در نهادش به ودیعت گذاشته بود، آگاه ساخت و پس از آن، در دو مشت خود گرفت؛ در یک مشت (قبضه) عالم و در مشت دیگر، آدم و فرزندانش بودند. بنابراین، انسانی که خداوند در او هر چیز را قرار داد، صورت کامل اوست. بر این اساس، آیا میان انسان به‌عنوان جهان کوچک و انسان کامل با حق، تفاوتی وجود ندارد؟ البته تفاوتی وجود دارد و این تفاوت، جوهری است؛ چون در ورای وجوب وجود قرار دارد. بنابراین، حق و مخلوقات از یک سو با یکدیگر هماهنگ هستند، ولی تفاوت بنیادی میان آنها، «وجوب وجود» است که فقط مختص حق است. به عبارتی، با توجه به این وجوب است که حق صفاتی دارد که هیچ‌چیز دیگر با او در این صفات مشترک نیست. خلاصه اینکه ابن عربی، انسان را در دو جایگاه هستی‌شناسی و فردی بررسی می‌کند. انسان در هستی به معنای کون، حد واسطی است میان حق و عالم. از این دیدگاه، انسان بالاترین مقام را در سلسله مراتب هستی دارد. در این سطح، انسان همان انسان کامل است. اما در سطح فردی. همه انسان‌ها انسان کامل نیستند، بلکه تنها شمار اندکی از انسان‌ها شایستگی لقب «انسان کامل» را دارند. هر انسان به مجرد انسان بودن، باید «جامعیت» را در خود به صورت تحقق یافته داشته باشد؛ زیرا جامعیت، به اصل طبیعت انسان متعلق است. پس به‌طور طبیعی همه افراد انسانی از وجود این جامعیت در درون خود، به یک اندازه آگاهی ندارند، بدین‌گونه که درجات آگاهی انسان‌ها نسبت به این جامعیت در وجودشان متغیر است؛ آگاهی برخی به اندازه‌ای است که درجه آگاهی

ص: ۱۱۲

آنها به درجه آگاهی حق نسبت به اسما و صفاتش نزدیک می‌شود و برخی چنان اندک است که عملاً به درجه حماقت و جهل نزول می‌کنند. در نتیجه، از آنجا که تنها در بالاترین درجه وضوح و شفافیت است که روان آدمی می‌تواند نقش آینه را ایفا کند، مطلوب‌ترین حالت انسان کامل، طمأنینه و آرامش روحی با عمقی بی‌پایان است. از این رو، او انسانی آرام و تسلیم و راضی است و پیوسته خود و چیزهای دیگر را به خدا می‌سپارد. انسان کامل، کسی است که با داشتن نیروی عظیم روحی و عالی‌ترین معرفت از هستی در درون خود، تلقی اقیانوسی آرام و عمیقی را پدید می‌آورد؛ زیرا کامل‌ترین صورت از انسان کامل در هستی است، آن هم در شکلی فردی که همه اسما و صفات حق را در خود جمع و تحقق یافته دارد. (۱)

این بیان «ایزوتسو»، برداشت او از نظریه انسان کامل ابن عربی است. بیان روشن‌تر آن، این است که ولی، از اسمای خداست و اسم خدا همیشه مظهر می‌خواهد. انسانی که مظهر اسم ولی است، می‌تواند بر بیرون از خود ولایت داشته باشد. پس انسان کامل، ولی‌الله و مظهر کامل‌ترین اسم شریف «ولی» است. از آنجا که او صاحب ولایت کلیه است، می‌تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند. صدور معجزات و کرامات از انبیا و ائمه (علیهم‌السلام) که اولیای حق‌اند به واسطه آن است که مظهر ولی‌الله هستند. منشأ ولایت «ولی‌الله» صمدیت است. پس هنگامی انسان مظهر تام صمد می‌شود که قلب او از معرفت و اخلاص لبریز شود. صمد، ذاتی است که اجوف و تو خالی نیست، بلکه درونش پر است. انسان‌هایی که مظهر اسم

۱- ر. ک: صوفیسم تائوئیسم، توشیهیکو ایزوتسو، ص ۲۹۵.

ص: ۱۱۳

صمد شده‌اند، درونشان از معرفت و اخلاص پر است؛ به گونه‌ای که قرآن از آنها به عنوان اولوالالباب یعنی انسان‌های تو پر و مغزدار یاد می‌کند. اولوالالباب در علم و عمل، مظهر اسم مبارک صمد هستند. عزیزالدین نسفی گفته است:

انسان کامل در معرفت خدا و حقیقت و حکمت اشیاء، سرآمد دیگران است و همواره نسبت به وضعیت زندگی دیگر انسان‌ها و هدایت آنها نگران است. انسان کامل، طاعتی بهتر از سامان‌دهی عالم و آدم نمی‌بیند. او می‌کوشد عادت‌ها و آداب و رسوم بد را از میان خلق بردارد و قانون نیک در میان آنها بگذارد. او از خدا و یگانگی و عظمت او و بقا و ثبات آخرت خبر می‌دهد. (۱)

بنابراین، انسان کامل، جامع جمیع عوالم کلی و جزئی الهی است. او کتاب جامعی است بر کتاب‌های الهیه و کونیه که از لحاظ روح و عقلش به «ام‌الکتاب»، از نظر دل و قلبش به کتاب «لوح محفوظ» و از نظر نفسش، به کتاب «محو و اثبات»، خوانده می‌شود. او مصحف مکرمه است که جز پاکان رسته از حجب ظلمانی، کسی نمی‌تواند او را درک کند. انسان کامل، نسبت عقل اول به عالم کبیر است، همان‌گونه که نفس ناطقه، دل انسان است. از این جهت است که انسان را عالم کبیر نامیده‌اند. بنابراین، انسان کامل عبارت است از جمیع مراتب الهیه و کونیه از عقل و نفوس کلی و مراتب طبیعی تا آخر تنزلات وجود. (۲)

۱- انسان کامل، ص ۷۶.

۲- ر. ک: شرح اصطلاحات تصوف و عرفان، دکتر سید صادق گوهرین، ج ۲، ص ۱۲۲.

ص: ۱۱۴

سید حیدر آملی درباره انسان کامل می‌گوید:

در نزد محققین عرفا مقرر است که عالم قائم است به حقیقت انسان کامل که افلاک به انفاس او گردانند، همان گونه که شیخ اکبر، یعنی محیی‌الدین ابن عربی، در رساله موسوم به «نسخة الحق»، در اولین خطبه آن آورده است: «ستایش خدایی را سزد که انسان کامل را معلم ملک قرار داد و دور فلک را به انفاس او مقرر گردانید». از این رو، آورده‌اند که عقل اول نخستین چیزی است که از نور الهی ظاهر شد و قبول صور کثیره کرد و انسان کامل موسوم به انسان کبیر، حقیقت این عقل است که او را «ظل الله» و «خلفاء الله» نیز نامیده‌اند. عین الله انسان کاملی است که متحقق به حقیقت برزخیه کبری شده است؛ چون خدای تعالی به عالم و هستی از منظر او نظاره می‌کند. انسان کامل اجمالاً در مرتبه روحش و تفصیلاً در مرتبه قلب و دلش، جامع جمیع خصوصیات اسم رحمان و اسم رحیم است که عقل اول و نفس کلی نام دارد. او عالم است به اسم الله که جامع جمیع اسماء است. (۱)

علامه آملی در «نص النصوص» نیز درباره انسان کامل می‌نویسد:

انسان کامل، انسان بالغی است که به حد کمال رسیده باشد و کامل در علوم شریعت و طریقت و حقیقت باشد. او مرشد ظاهری و باطنی خلائق است که به آفات نفوس خلق و امراض آن داناست و به کیفیت معالجات آن، معرفت تام دارد و قادر به شفای آنهاست.

۱- جامع الاسرار و منبع الانوار، صص ۱۰، ۱۷۹، ۳۸۰ و ۵۶۱.

ص: ۱۱۵

ابن عربی در فصّ اول فصوص الحکم خود که به فصّ آدمی مشهور است، می‌گوید:

انسان کامل وجود دارد و عالم پیوسته محفوظ به اوست و مراد از انسان کامل به طور اطلاق، نبی است و سپس «ولی» و پس از او، وصی و پس از او، عارف کامل مکمل و در اینجا مراد از انسان کامل، خاتم اولیای محمدی، مهدی صاحب الزمان است. غرض این است که بر تو و جز تو محقق شود که اشرف موجودات و اعظم مخلوقات به حسب نوع، انسان است و به حسب شخص، انسان کامل که از او به نبی و رسول و ولی و امام و قطب و جز آن تعبیر می‌کنند. مرتبه انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه، از عقول و نفوس تا آخر تنزلات وجود و این مرتبه را «مرتبه عماء» گویند [که] از برای مشابَهت این مرتبه به مرتبه الوهیت و فرق میان این دو مرتبه به ربوبیت و مربوبیت است و لهذا او را خلیفه حق و مظهر اسما و صفات جناب حق گویند. (۱)

«سید عبدالکریم جیلانی» در تعریف انسان کامل زیبا نوشته است:

بدان که افراد انسان، نسخه بدل یکدیگرند. آنها مانند آینه‌هایی هستند که در مقابل هم قرار گرفته‌اند؛ آنچه در یکی هست، در دیگری نیز منعکس است، با این تفاوت که انعکاس این انسان‌ها، انبیا و اولیایند که در کمال با یکدیگر تفاوت دارند؛ بعضی کاملند و برخی دیگر اکمل؛ گروهی فاضلند و عده‌ای دیگر افضل. البته

۱- نص النصوص بر شرح فصوص حیدر آملی، صص ۲۷۴ و ۲۷۹ و ۳۰۲.

ص: ۱۱۶

افضل و اکمل و انسان کامل واقعی، همان محمد (ص) است و بقیه انبیا و اولیا در این کمال، منسوب به او هستند. (۱)

پس انسان کامل حقیقی، نزد محققین، رسول اکرم (ص) است و هیچ‌یک از کاملان و مکملان به درجه او نرسند. انسان کامل، آن قطبی است که افلاک به وجود او در گردش هستند و او در تمام ازمنه و امکانه تا ابد، یک تن است که به لباس‌های گوناگون و در مکان‌های مختلف ظهور می‌نماید و نسبت به آن لباس‌های مختلف، اسامی گوناگون به خود می‌گیرد، ولی انجام همه آنها و صاحب لباس آخر، همان رسول اکرم (ص) است که کنیه‌اش «ابوالقاسم»، صفتش «عبدالله» و لقبش «شمس‌الدین» است.

انسان کامل بالاصاله مستحق اسماء ذاتیه و صفات الهیه است و چون آینه‌ای تمام‌نما در مقابل حق است، از این جهت او را «مرآت حق» گویند و خدای تعالی بر خود واجب فرموده است که اسما و صفات خود را جز در انسان کامل نبیند و آیه امانت، گواه بر این مطلب است.

بدان که اسما و صفات الهی در انسان کامل به دو قسمت منقسم می‌شود: قسمتی در یمین اوست، مانند حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و غیره و قسمتی در یسار اوست، مانند ازلیت و ابدیت و اولیت و آخریت و امثال آن و چون در سرای برزخ تمکن یافت، به مقامی برسد که آن را «اختام» نامند و به جلال و اکرام موصوف است و پس از آن، جز به کبریا که نهایت و غایت مطلب است، چیز دیگری نیست و خلق در این مقام به کامل و اکمل و فاضل و افضل تقسیم شوند. (۲)

ص: ۱۱۷

عزیزالدین نسفی نیز درباره انسان کامل، گفتاری بهتر از دیگران آورده است:

انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی، به عبارت دیگر بگویم: بدان که انسان کامل، آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف.

ای درویش! جمله سالکان که در سلوکند، در این مانند و کار سالکان این است که این چهار چیز را به کمال رسانند. هرکس که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید. ای بسا کس که در این راه آمدند و در این راه فرو رفتند و به مقصد نرسیدند و مقصود حاصل نکردند. پس چون مقام انسان کامل را دانستی، اکنون بدان که این انسان کامل، اسامی بسیار دارد به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه که ذکر کرده‌اند و جمله آنها راست است.

ای درویش! انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند. این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. چون آن یگانه عالم از این دنیا در گذرد، یکی دیگر به مرتبه وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی‌دل نباشد.

جایگاه و مقام انسان کامل به گونه‌ای است که در ملک و ملکوت و جبروت، هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است؛ اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می‌داند و می‌بیند. آنها

۱- انسان کامل، سید عبدالکریم جیلانی گیلانی، ص ۴۴.

۲- همان.

ص: ۱۱۸

عزیزالدین نسفی نیز درباره انسان کامل، گفتاری بهتر از دیگران آورده است:

انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی، به عبارت دیگر بگویم: بدان که انسان کامل، آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف.

ای درویش! جمله سالکان که در سلوکند، در این مانند و کار سالکان این است که این چهار چیز را به کمال رسانند. هر کس که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید. ای بسا کس که در این راه آمدند و در این راه فرو رفتند و به مقصد نرسیدند و مقصود حاصل نکردند. پس چون مقام انسان کامل را دانستی، اکنون بدان که این انسان کامل، اسامی بسیار دارد به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه که ذکر کرده‌اند و جمله آنها راست است.

ای درویش! انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند. این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. چون آن یگانه عالم از این دنیا در گذرد، یکی دیگر به مرتبه وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی‌دل نباشد.

جایگاه و مقام انسان کامل به گونه‌ای است که در ملک و ملکوت و جبروت، هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است؛ اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می‌داند و می‌بیند. آنها

ص: ۱۱۹

یده»؛ «کسی که به عهدش پایبند نیست، ایمان ندارد. مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبانش در آسودگی و آرامش باشند».

ای درویش! دعوت انبیا بیش از این نیست؛ باقی تربیت اولیاست. دعوت انبیا، رحمت عام است و تربیت اولیا، خاص است، از بهر آنکه انبیا و اولیا، هر دو، از منبع وحی روزی می‌خورند و هر دو مأمور تربیت مردم هستند.

البته در اندیشه ابن عربی، انسان، عالم کبیر است و انسان کامل نسبت به عالم به منزله روح و عصاره آن است. انسان کامل نسخه‌ای از تمام عالم است که از نظر خلقی به اسمای الهی و از نظر خلقی به اکوان عالم علوی و سفلی شباهت دارد و عالم به همه اسما و دارای جوامع کلم و مرآت حق است و بر همه موجودات دیگر شرف و برتری دارد. مرتبه انسان کامل نسبت به عالم، مرتبه نفس ناطقه نسبت به انسان است. (۱)

انسان کامل، عمود آسمان است که خداوند به وجود او آسمان را نگه می‌دارد و چون از میان برود و به برزخ منتقل شود، آسمان فرو می‌افتد. نخستین فردی که خدای سبحان از نوع انسان آفرید، انسان کامل، یعنی حضرت آدم (ع) بود و سپس مرتبه کمال آدمی را آشکار ساخت. پس هر کس به آن مرتبه دست یابد، او همان انسانی است که حضرت حق آفرینش او را اراده فرموده است و هر کس با آن مرتبه فاصله داشته باشد، به همان میزان از انسانیت فاصله خواهد داشت.

در میان موجودات، هیچ موجودی مانند انسان شایستگی آن را ندارد

۱- انسان کامل، عزیزالدین نسفی، صص ۷-۱۰.

ص: ۱۲۰

که جلوه گاه حق شود. به همین خاطر است که حقایق عالم از طریق او جلوه گر می‌شود. با آنکه ملائکه از عالم اعلا بودند، ولی انسان را از همه وجوه نشناختند، چنان که برخی ابعاد او بر آنان مجهول ماند. از این رو گفتند: *أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا* (بقره: ۳۰). عقل آدمی نیز از شناخت همه وجوه انسان ناتوان است.

انسان کامل، به همه اسما و صفات الهی احاطه دارد. خداوند او را در دنیا، امام و خلیفه قرار داده و علم الاسماء را به او آموخته و همه آنچه را در آسمان‌ها و زمین قرار داده، مسخر او گردانیده است. از آنجا که خدای سبحان کمال این نشئه انسانی را اراده کرده است، لاجرم جمیع عالم را به او ارزانی داشت و برای او در همه اسما تجلی کرد. بدین ترتیب، انسان دارای صورت الهی و صورت کونی گشت. پس خدا او را روح عالم قرار داد و همه اصناف عالم را برای او به منزله اعضای جسم نسبت به روح مدبر آن قرار داد؛ به گونه‌ای که اگر انسان کامل از جهان رخت بریندد، جهان در کام مرگ فرو می‌رود. (۱)

لذا انسان کامل، خلیفه الله است که مظهر اسم الله و جامع و حاکم در همه عوالم است. همه اعیان در حقیقت به یک عین جامع که عین انسان کامل ختمی است، بازمی‌گردد، چنان که تمام اسما به اسم واحد و جامع اسما که اسم مربی عین انسان کامل است، باز می‌گردد. (۲)

در لغت، عالم از علامت گرفته شده است و عبارت است از: آنچه شیء به آن معلوم می‌شود. در اصطلاح عبارت است از: همه ماسوی‌الله؛ زیرا

۱- ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۱۸؛ شرح فصوص الحکم، داود قیصری، ص ۲۴.

۲- ر. ک: شرح فصوص الحکم، داود قیصری، صص ۶۳ و ۷۲.

ص: ۱۲۱

به وسیله عالم، از نظر اسما و صفات، به خدا علم پیدا می‌کنیم و انسان کامل، عالمی کلی است که به وسیله آن، اسم‌الله، جامع اسماء، معلوم می‌شود. انسان کامل، کتاب الهی و نسخه عالم کبیر است، همان‌گونه که در دیوان منسوب به امام علی (ع) آمده است:

ودائک فیک و ما تشعر

ودائک منک و ما تبصر

وتزعم انک جرم صغیر

وفیک انطوی العالم الأكبر (۱)

فانت الكتاب المبین الذی

بأحرفه يظهر المضمّر

انسان کامل از نظر روح و عقل، کتابی عقلی است که «ام‌الکتاب» خوانده می‌شود. از نظر قلبش، کتاب لوح محفوظ است و از جهت نفسش، کتاب محو و اثبات است و همان‌گونه که حق در همه موجودات سریان دارد، انسان کامل نیز در جمیع موجودات جاری است. این، همان سفر سومی است که عارف از حق به سوی خلق می‌آید با حق. در این سفر است که کمال او به نهایت می‌رسد تا اینکه حق‌الیقین برای او حاصل می‌شود:

الإنسان الكامل لا یبید أن یسری فی جمیع الموجودات کسریان الحق فیها و ذلك فی السفر الثالث الذی من الحق إلى الخلق بالحق وعند هذا السفر یتّم کماله وبه یحصل له حق‌الیقین. (۲)

انسان کامل یعنی انسانی که تمام کمالات انسانی در او جمع است یکی است و آن، بدین معناست که مظهر جمیع کمالات الهی و موصوف به تمام صفات جمالی و جلالی است، مگر وجوب ذاتی که در غیر ذات

۱- دیوان علی ع، ص ۱۷۵.

۲- ر. ک: شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۸.

ص: ۱۲۲

حضرت حق تعالی تحقق ندارد. رمز اینکه انسان کامل این گونه است، این است که بر صورت خدا خلق شده است:

«فَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» (۱) یا:

«خلق الله آدم على صورة الرحمان» .

همه سخنان محققان، عرفا و حکما در این فراز زیارت جامعه ائمه (علیهم السلام) خلاصه می شود:

أَشْهَدُ أَنْكُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ وَمَفَاتِيحُ رَحْمَتِهِ وَمَقَالِيدُ مَغْفِرَتِهِ وَسَحَائِبُ رِضْوَانِهِ وَمَصَابِيحُ جَنَانِهِ وَحَمَلَةُ فُرْقَانِهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ وَحَفَظَةُ سِرِّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِهِ وَعِنْدَكُمْ أَمَانَاتُ النُّبُوَّةِ وَوَدَائِعُ الرِّسَالَةِ أَنْتُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ وَأَجْبَاؤُهُ وَعِبَادُهُ وَأَضْفِيَاؤُهُ وَأَنْصَارُ تَوْحِيدِهِ وَأَرْكَانُ تَمْجِيدِهِ. (۲)

گواهی می‌دهم که همانا شما (اهل بیت (علیهم السلام)) ابواب خدا و کلیدهای رحمت و مغفرت او هستید. شما نسیم خشنودی و چراغ‌های بهشت و مبین تفریق حق از باطل و خزانه علم و حافظ سرّ و مهبط وحی الهی هستید. امانات نبوت و ودائع رسالت نزد شماست. همانا شما امینان الهی و دوستداران خداوند و بندگان خالص خدا و انصار توحید و ارکان تمجید او هستید.

همان گونه که ملاحظه می‌کنید، آنچه همه بزرگان اهل معرفت و حقیقت، صرف نظر از اهل سنت و شیعه، بگویند و بنویسند، همه تفسیر کلمات و عبارت عرشی این فراز از زیارت جامعه ائمه (علیهم السلام) است. به راستی در درون هر کلمه، گوهرهایی از معانی نهفته است که صید آن کار هرکسی نیست. حمله قرآن، خزانه علم و حافظ سرّ الهی بودن، فراتر از

۱- بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۱۰۳.

۲- همان، ج ۹۹، ص ۱۶۲.

ص: ۱۲۳

شأن انسان کامل است که تاکنون به معرفی شأن او پرداخته‌ایم. اینها کلمات آسمانی اعجاز آمیزی است که اسرار خود را به سوی هر نامحرمی نمی‌گشایند. تردیدی نیست که بزرگان ما از همین اشارات، عبارت‌های عظیم و متین را آفریدند و از سرپرده اسرار، حقایقی را آشکار ساختند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داد نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

عبارت‌هایی چون انصار توحید و ارکان تمجید، فراتر از آن است که بگویم این شأن انسان کامل است؛ زیرا در تعریف انسان کامل گفتیم که آنان، مظهر جمیع کمالات موصوف به صفات جمالی و جلالی خداوند متعال هستند، ولی کلماتی همچون انصار توحید و ارکان تمجید، حکایت از حقایق بارگاه عز ربوبیت دارند. از این رو می‌توانیم نتیجه بگیریم که از شئون ائمه معصوم (علیهم‌السلام)، انسان کامل است و الا مراتب عالی مقامات ائمه معصومین (علیهم‌السلام)، قابل فهم و شناسایی ما نیست. حال در جایی که انسان کامل که مظهر صفات و اسمای الهی است، می‌تواند محل بازگشت سالک عاشق باشد و توسل به او، عین توسل به حق تعالی است، چگونه توسل به پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) که مقامی بس والاتر از انسان کامل و اولیای الهی دارند و حتی درجات باطنی آنها فراتر از انسان کامل است، جایز نباشد؟!

شأن انسان کامل است که تاکنون به معرفی شأن او پرداخته‌ایم. اینها کلمات آسمانی اعجاز آمیزی است که اسرار خود را به سوی هر نامحرمی نمی‌گشایند. تردیدی نیست که بزرگان ما از همین اشارات، عبارت‌های عظیم و متین را آفریدند و از سرپرده اسرار، حقایقی را آشکار ساختند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داد نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

عبارت‌هایی چون انصار توحید و ارکان تمجید، فراتر از آن است که بگویم این شأن انسان کامل است؛ زیرا در تعریف انسان کامل گفتیم که آنان، مظهر جمیع کمالات موصوف به صفات جمالی و جلالی خداوند متعال هستند، ولی کلماتی همچون انصار توحید و ارکان تمجید، حکایت از حقایق بارگاه عز ربوبیت دارند. از این رو می‌توانیم نتیجه بگیریم که از شئون ائمه معصوم (علیهم‌السلام)، انسان کامل است و الا مراتب عالی مقامات ائمه معصومین (علیهم‌السلام)، قابل فهم و شناسایی ما نیست. حال در جایی که انسان کامل که مظهر صفات و اسمای الهی است، می‌تواند محل بازگشت سالک عاشق باشد و توسل به او، عین توسل به حق تعالی است، چگونه توسل به پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) که مقامی بس والاتر از انسان کامل و اولیای الهی دارند و حتی درجات باطنی آنها فراتر از انسان کامل است، جایز نباشد؟!

۲- قرب نوافل و فرائض

اشاره

پیش از هر چیز، در تعریف «قرب» باید گفت مراد از قرب الهی، قرب زمانی و مکانی نیست، بلکه ساحت قرب الهی مادی نیست و زمان و مکان صفت ماده است. بنابراین، قرب الهی، یعنی از قید هستی مادی رها شدن. ۲. قرب نوافل و فرائض
پیش از هر چیز، در تعریف «قرب» باید گفت مراد از قرب الهی، قرب زمانی و مکانی نیست، بلکه ساحت قرب الهی مادی نیست و زمان و مکان صفت ماده است. بنابراین، قرب الهی، یعنی از قید هستی مادی رها شدن.

ص: ۱۲۴

پس به محض اینکه انسان از قید هستی رها شد، همان فضای قرب الهی است.

قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است (۱).

مصدق قرب الهی در قرآن کریم، معراج پیامبر اکرم (ص) است:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (اسراء: ۱)

پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پربرکت ساختیم، برد.

مراتب سیر رسول اکرم (ص) در شب معراج تا افق اعلا، فراتر از آن، تا فاصله دو قوس و نزدیک‌تر از آن بوده است.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (نجم: ۷-۱۱)

درحالی که در افق اعلا قرار داشت، سپس نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد تا آنکه فاصله او [با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر

بود. در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود، به بنده‌اش وحی کرد و قلب [پاک او] در آنچه دید، هرگز دروغ نگفت.

بر این اساس، ساحت وحی، همان ساحت عز ربوبی است. از این رو، گفته پیامبر اکرم (ص) عین شنیده اوست. به عبارت دیگر، آواز

وحی از خداست، گرچه از حلقوم عبدالله شنیده می‌شود.

۱- . مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۸.

ص: ۱۲۵

مطلق آن آواز، خود از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود(۱)

در عرفان اسلامی، این قرب را در اصلاح قرب نوافل گویند و عرفا به این حدیث قدسی استناد می‌کنند:

وَمَا زَالَ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصِيرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا. (۲)

پیوسته بنده‌ام با انجام نوافل به من تقرب می‌جوید تا اینکه من او را دوست می‌دارم. پس هرگاه او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم تا به واسطه من بشنود. چشم او می‌شوم تا ببیند و دست او می‌شوم تا بگیرد و پای او می‌شوم که راه برود.

گفته او را من زبان و چشم تو من حواس و من رضا و خشم تو

رو که بی‌سمع و بی‌بصر تویی سر تویی، چه جای صاحب سر تویی(۳)

بدیهی است این مقام مخصوص حقیقت محمدیه است که مظهر جامع اسم اعظم خداوند است و در حقیقت، از جمیع اسما و صفات الهی از نظر جامعیت، محفوظ است، ولی انبیا و اولیا از جهت کمال نسبت به یکدیگر ممتاز گشته‌اند و این کمال نیز از طریق تصفیه و بازگشت به مبدأ حاصل شده است. آنها از هستی موهوم فانی شده و در پرتو تجلی احدیت، عین صفات کلی حق گشته و باقی بالله شده‌اند. در این راه، به حسب تحقق و اتصاف به صفات الهی، برخی به اکثر صفات الهی و شماری به اقل صفات الهی متصف شده‌اند. از این رو، هر کدام آنها در مراتب

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۶.

۲- احادیث مثنوی، ص ۱۸ و ۱۹.

۳- دفتر اول، ابیات ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸.

ص: ۱۲۶

کمال، تفاوت دارند. در این میان، آن فرد کامل که مستعد آن باشد که به حسب حقیقت و معنا، مظهر ذات و مجمع اسما و صفات الله باشد و خواص و احکام اسم کلی الله، به جزئیات و کلیات در او ظاهر و او متحقق به همه صفات الهی شود، حضرت ختمی مرتبت محمدی است. او مظهر تام الله است که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته است. پس جایگاه ختم محمدی از نظر حقیقت و معنا، سابق بر همه انبیاست:

«أَنَا كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» و از نظر صورت، متأخر؛ زیرا علت غایی «اول الفکر، آخر العمل» و «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» است.

آن زمان کز آدم و عالم نشان پیدا نبود از مقام بی‌نشان با نشان من بوده‌ام

پیش از آن کاسرار غیب آید به صحرای شهود برزخ غیب و شهادت در میان من بوده‌ام

گرچه در صورت نمودار دو عالم گشته‌ام چون به معنا بنگری، هر دو جهان من بوده‌ام

این تقدم ذاتی در بیان شیخ محمود شبستری این چنین است:

واز ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار

نبی آن است که از ذات و صفات و اسمای الهی و احکام خبر دهد.

نزد اهل تحقیق، اخبار حقیقی اولاً و بالذات، از آن عقل کل است که به جهت انبای بی‌واسطه، به جانب نفس کلی و به‌واسطه، به

سوی نفوس جزئی هر نبی از انبیا می‌آید و ثانیاً مظهري است از مظاهر نبوت که همان روح اعظم و عقل اول است. پس نبوت عقل

کل، دائمی و ذاتی و نبوت مظاهر، زایل و عرضی است. حقیقت محمدیه، همان عقل اول و روح اعظم است:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ» (۱)،

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» (۲) و

«أَوَّلُ

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- همان.

ص: ۱۲۷

مَیَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي» (۱) بنابراین، اول به حقیقت و آخر به صورت، آن حضرت است و باقی انبیا، مظهر برخی کمالات حقیقت ایشان. پس «حقیقت محمدیه» به اعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله، همان ذات احدیت است که در مجموع اسما و صفات متجلی گشته است. از این رو، چنانچه الله به حقیقت و مرتبه، مقدم است بر جمیع اسما و به گونه‌ای است که بر جمیع اسما ظهور و تجلی کرده است، انسان کامل نیز که مظهر اسم کلی الله است، باید به ذات و مرتبه، بر جمیع باقی مظاهر مقدم باشد، آن هم بنا بر اتحاد ظاهر و مظهر. پس جمیع مراتب موجودات که مظاهر اسمای الهی هستند، مظهر انسان کامل نیز هستند. در نتیجه، انسان کامل مشتمل بر جمیع کائنات است. بنابراین، چون حق در جمیع موجودات سریان دارد، انسان کامل نیز باید در جمیع مراتب موجودات سریان داشته باشد؛ چون کامل کسی است که از خودی خود فانی و به بقای حق باقی شده است. (۲)

نیست کامل در جهان آن کس که دریا عین اوست عین دریا هر که شد، می‌دان که مرد کامل است

ما همه دریا و دریا عین ما بوده ولی مایی ما در میان ما و دریا حایل است

چشم دریابین کسی دارد که غرق بحر شد ورنه نقش موج بیند هر که او بر ساحل است

در سیر ربوبی، پیامبر ما به جایی می‌رسد که هیچ فردی از افراد موجودات، توان دسترسی به آن مقام را ندارند. شیخ محمود شبستری در این باره گفته است:

فرشته گرچه دارد قرب درگاه ننگجد در مقام لی مع الله

۱- بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

۲- ر. ک: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شمس‌الدین محمد لاهیجی، صص ۲۰-۱۸.

ص: ۱۲۸

قرب همان ارتفاع وسایط میان شیء و موجد اوست. بر اساس ترتیب موجودات، ملائکه که عقول و نفوس و ارواح و قوا هستند، هر آینه در قرب درگاه حضرت حق جای دارند، اما از جهت بساطت و تجردی که ایشان را هست، در مرتبه خاص راه ندارند. این مرتبه خاص، مقام فنای فی الله است که مخصوص ولی الله اعظم است. هر چند ملائکه در مرتبه هستی، شرافت دارند، ولی در جمعیت اسما و صفات الهی و حقایق کونیه، پیامبر ما، اکمل از ملک مقرب است. از این رو، به حسب این مقام است که می‌فرماید:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. (۱)

مرا با خدا حالاتی است که نه ملک مقرب در آن می‌گنجد، نه نبی مرسل.

مولوی، حقیقت محمد (ص) را باطن شجره طیبه انبیا و اولیای الهی

می‌داند و آن را به شیره حیات درختی تشبیه می‌کند که آن شیره، در ریشه و ساقه و شاخه‌های آن جاری است:

ظاهراً آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر

پس به معنا آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد

بهر این فرموده است آن ذوفنون رمز «نحن الآخرون السابقون»

گر به صورت من ز آدم زاده‌ام من به معنی جد جد افتاده‌ام

اول فکر آمد آخر در عمل خاصه فکری کو بود وصف ازل (۲)

۱- . مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۸۲.

۲- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ادبیات ۵۲۲ - ۵۲۸.

ص: ۱۲۹

نکته مهم در این کلام مولوی، مشروعیت سجده ملائکه بر حضرت آدم (ع) است، آنجا که خداوند متعال فرمود:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره: ۳۴)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید». همگی سجده کردند، جز ابلیس که سرباز زد و تکبر ورزید [و به خاطر نافرمانی و تکبرش] از کافران شد.

چون در باطن حضرت آدم (ع)، حقیقت محمدیه (ص) بوده است که مشتمل بر جمیع حقایق اسما و صفات الهی است، پس سجده بر آدم در واقع رمز کشف این سر ولایت مطلقه محمدیه (ص) بوده است که آینه تمام‌نمای مقام اولوهیت است. از این رو، رسول اکرم (ص) فرمود:

طُوبَى لِمَنْ رَأَىٰ وَآمَنَ بِى طُوبَى ثُمَّ طُوبَى [يَقُولُهَا سَبْعًا] لِمَنْ لَمْ يَزِنِ وَآمَنَ بِى.

خوشا به حال کسی که مرا ببیند و به من ایمان بیاورد. خوشا به حال [و این عبارت را هفت بار تکرار کردند] آن کس که مرا ندید و به من ایمان آورد.

مولوی، از این بیان رسول اکرم (ص) در اثبات مقام شفاعت بهره می‌جوید:

گفت طوبی من رآنی مصطفی و الذی یبصر لمن وجهی رای

چون چراغی نور شمعی را کشید هر که دید آن را یقین آن شمع دید

همچنین تا صد چراغ ار نقل شد دیدن آخر لقای اصل شد

خواه از نور پسین بستان به جان هیچ فرقی نیست خواه از شمع جان

ص: ۱۳۰

خواه بین نور از چراغ آخرین خواه بین نورش ز شمع غابرین (۱)

برای مثال، هرگاه چراغی از نور شمع شعله گرفت، هر کس آن چراغ را ببیند، به یقین آن شمع را هم خواهد دید و به همین ترتیب اگر تا صد چراغ روشن شود، یعنی نور آن چراغ به چراغ دیگری تا صدها و هزاران چراغ برسد دیدن آخرین چراغ، لقای همان نور اول است؛ خواه تو آن نور را از چراغ آخری بگیری و خواه از شمع جان؛ در اینجا، هیچ فرقی نمی‌کند. بدیهی است مراد از شمع جان، حضرت حق تعالی است که نور او آسمان‌ها و زمین را روشن کرده است: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (نور: ۳۵). نکته مهم بیت آخر، این است اگر خواستی آن نور را از چراغ آخر بگیری یا از شمع اولیا و انبیا آغازین، باز فرقی نمی‌کند. در واقع، می‌خواهد بگوید انبیا و اولیا با وجود تعدد در ظاهر، همگان پرتوی از نور واحدند: «کلهم نور واحد».

در مصرع آخر، «غابرین» کسانی هستند که از نور هدایت و ولایت حقیقت محمدیه (ص) روشن می‌باشند و حقیقت محمدیه (ص) نیز عین مظهریت نور شمع حضرت حق است، که در وجود عنصری رسول اکرم (ص) تبلور یافته است و در سلسله ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ساری و جاری است.

مفهوم شفاعت

مطلب مهم اینکه خداوند متعال به استناد آیه: وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (حدید: ۴)، با ما معیت قیومی دارد و ما برای دریافت این معیت،

ص: ۱۳۱

به سیر و سلوک نیازمندیم. این سلوک در واقع زدودن اغیار و خروج از تعلقات و صفات خلقی است. به تحقیق این سلوک میسر نمی‌شود، مگر به واسطه ولی خدا که در اصطلاح عرفان اسلامی، به آن «پیر» گفته می‌شود و در اصطلاح قرآنی، «شفیع» خوانده می‌شود:

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۲۸)

او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می‌داند و آنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است، شفاعت نمی‌کنند و از ترس او بیمناک هستند.

نکته مهم در این آیه، «خشیت» و «اشفاق» است که هرکسی نمی‌تواند به این مقام دست یابد. کسانی از خشیت خداوند متعال مشفق هستند که وقتی نام خدا را نزد آنان ببری، مانند قند در درون آب ذوب می‌شوند؛ یعنی عشق خداوند سراسر وجود آنها را پر می‌کند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ (انفال: ۲)

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود دل‌هایشان ترسان می‌گردد.

از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

بنابراین، کسانی که در راه خدا بی‌سر و پا شوند، یعنی از صفات بشری و زمینی خالی شوند، در صفت وجه الهی ظاهر می‌شوند.

مراد از این عبارت عرفا نیز همین است:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ» (۱) در اعتقاد شیعه، این وجه الهی، پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) هستند؛ به گونه‌ای که درباره

ص: ۱۳۲

امام زمان (عج) می‌خوانیم:

«أَيْنَ وَجَهَ اللهُ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ». (۱)

پس در تفکر شیعه، شفیعان، همان امامان معصوم (علیهم‌السلام) هستند. در عرفان، شفیعان را «پیر» یا اولیای الهی می‌خوانند. به قول مولوی:

هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشین اندر حضور اولیا

چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته‌ای دور از خدا (۲)

مولوی، همنشینی با اولیای الهی را عین همنشینی با پروردگار متعال می‌داند؛ زیرا ولی خدا تنها واسطه است و از خود اصالتی ندارد؛ به گونه‌ای که نسبت او با خدا مثل سایه با صاحب سایه است. در اینجا، ولی خدا در واقع جلوه حضرت حق است:

سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا

دامن او گیر زوتر بی گمان تا رهی از آفتِ آخر زمان

کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست (۳)

در این دو بیت که به آیه شریفه: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ (فرقان: ۴۵) اشاره دارد، ولی خدا سایه‌ای است که ما را به حضرت یزدان می‌رساند. در ابیاتی دیگر، مولوی، ولی خدا را همچون کسی می‌داند که به گلستان می‌رود و عاشق جمال باغبان می‌شود یا برای آب، دلو را درون چاه می‌اندازد و رخ یوسف را می‌بیند یا همچون حضرت موسی (ع) که از پی آتش می‌رود و نور خدا بر او جلوه می‌کند:

بهر فرجه شد یکی تا گلستان فرجه او شد جمال باغبان

همچو اعرابی که آب از چه کشید آب حیوان از رخ یوسف چشید

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۷۸۲ و ۲۷۸۳.

۳- همان، ابیات ۴۲۳ - ۴۲۵.

ص: ۱۳۳

رفت موسی آتش آرد او به دست آتشی دید او که از آتش برست (۱) در واقع، بیت اول و دوم اشارتی است به آیه شریفه: وَجَاءَتْ سَيِّئَارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ (یوسف: ۱۹) و بیت سوم، به این آیه شریفه اشاره دارد:

إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ (طه: ۱۰)

هنگامی که [از دور] آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: [اندکی] درنگ کنید که من آتشی دیدم، شاید شعله‌ای از آن برای شما بیاورم.

۳. اتحاد عاشق و معشوق

اشاره

بزرگان ما در حوزه عرفان اسلامی و حتی تفسیر، از آیات قرآن، این حقیقت را استنباط یا شهود کرده‌اند که حقیقت در عالم هستی، خدای متعال است و جز او همه موجودات از مظاهر و تجلیات آن حقیقت مطلق به‌شمار می‌آیند. در این میان، ولی خدا یا انسان کامل، کسی است که این ظهور در او به کمال می‌رسد و او عین مظهریت حق می‌شود؛ به گونه‌ای که هر چه از او تراوش می‌کند، در واقع از مصدر غیب الهی است.

الف) آیات ناظر بر اتحاد عاشق و معشوق

اشاره

مهم‌ترین این آیات عبارتند از:

یک - آیه هفده سوره انفال

آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ؛ «و این تو نبودى [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها

ص: ۱۳۴

انداختی [بلکه خدا انداخت] .

این آیه، اتحاد و آمیختگی پیامبر خدا (ص) به ساحت ربوبی را می‌رساند که خداوند متعال در قرب نوافل، دست او شده و به جای او تیراندازی کرده است. محققان، عرفا و حکما، از این آیه در اثبات اتحاد محب و محبوب یا عاشق و معشوق استفاده کرده‌اند:

نیست محبوب از محب خود جدا ردّ پیغمبر بود ردّ خدا

تیغ بر دستان مجنون می‌رود از دل لیلی چرا خون می‌چکد

سنگ بر دندان پیغمبر زدند چون خورد بر او آن که در یمن

یعنی پیامبر (ص) هیچ‌گاه از خدا که محبوب اوست، جدا نیست، همان‌گونه که مجنون از لیلی جدا نیست. اتحاد مجنون و لیلی تا آنجاست که وقتی تیغ به دست مجنون فرو رفت، به جای آنکه خون از دست او جاری شود، از دل لیلی می‌چهد. یا دندان او پس قرنی - که از دلدادگان پیامبر (ص) بود و در طول حیات یک بار به دیدار او آمد ولی موفق به زیارت آن حضرت نشد - به سبب سنگی که در جنگ تبوک به دندان پیامبر (ص) خورد، از دهانش بیرون افتاد. همه اینها، در حقیقت بیانگر اتحاد محب با محبوب است.

دو - آیه ده سوره فتح

خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ إِذًا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ

به یقین کسانی که با تو بیعت می‌کنند، [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست.

سه - آیه بیست و چهار سوره انفال

آنجا که خداوند می‌فرماید: **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**؛ «و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود». بزرگان عرفا و حکما، این قبیل آیات را بر اتحاد عاشق و معشوق حمل می‌کنند که در اوج قرب الهی اتفاق می‌افتد. شاهکار این عرصه، عارف بزرگ، جلال‌الدین مولوی که در اثبات شفاعت و ضرورت توسل به اولیای الهی، گوی سبقت را از همگان ربوده است، به سبب بیان تعبیر شهودی با زبان برهان و استفاده از مثال‌ها و حکایت‌ها در تبیین حقایق، وی را در قله اوج تعالی عرفانی و ادبی قرار داده است؛ به گونه‌ای که در این عرصه کسی را توان رویارویی با او نیست.

ب) مواردی از اتحاد عاشق و معشوق**اشاره**

در این مجال، به چند نمونه در اثبات اتحاد عاشق و معشوق بسنده می‌کنیم:

یک - نمیل گل و عطر گل

انسان گل را به سبب بوی خوش استشمام می‌کند، ولی آمیختگی گل با بو یا عطر گل به اندازه‌ای است که تفکیک‌پذیر نیست. از این رو، بوکشیدن گل، عین بوی گل است: روغنی که شد فدای گل به کل خواه روغن بوی کن خواهی تو گل (۱)

دو - رنگ و پارچه

هنگامی که پارچه‌ای را در خم رنگ فرو می‌بری، محو رنگ می‌شود و نمی‌توانی آن دو را از هم جدا کنی، درحالی که اتحاد معشوق با عاشق،

ص: ۱۳۶

اتحاد ذاتی و حقیقی است؛ به گونه‌ای که هر عاشقی رنگ معشوق بگیرد، جدایی آن دو از هم ممکن نیست:

صِبْغَةُ اللَّهِ هِيَ خَمٌّ رَنُكٌ هُوَ پِيسَهُهَا يَكُ رَنُكٌ غَرْدَدِ انْدَرُو

یعنی رنگ الهی از خم رنگ هوس نیست. این خم به گونه‌ای است که همه رنگ‌ها رنگ او را می‌گیرند: صِبْغَةُ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً (بقره: ۱۳۸)

چون در آن خم افتد و گوییش قم از طرب گوید: منم خم، لا تلم

سه - آتش و آهن

آهن وقتی در آتش گذاخته می‌شود، رنگ آتش می‌گیرد؛ زیرا در آتش محو می‌شود:

رنگ آهن، محو رنگ آتش است ز آتشی می‌لافتد و خامش‌وش است

چون به سرخی گشت همچون زر کان پس انا النارست لافش بی‌زبان

شد ز رنگ و طبع آتش محتشم گوید او: من آتشم من آتشم

آتشم من گر تو را شک است و ظن آزمون کن، دست را در من بزنی (۱)

یعنی رنگ آهن، محو رنگ آتش می‌شود و فریاد برمی‌آورد من آتش هستم. اگر باور نمی‌کنی، می‌توانی به آهن دست بزنی تا شک و گمان تو برطرف شود.

چهار - خطاب به حسام‌الدین

مولوی در خطاب به حسام‌الدین به منظور ادامه دادن کار نوشتن

ص: ۱۳۷

اشعار مثنوی، می گوید:

پیش من آوازت آواز خداست عاشق از معشوق حاشا کی جداست

اتصالی بی تکلیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس (۱)

همان گونه که ملاحظه می شود، آواز حسام‌الدین آواز خداست؛ چون به عنوان عاشق واقعی، هرگز از معشوق خود جدا نیست. حتی مولوی فراتر از آن می رود و می گوید ارتباط عاشق و معشوقی، ارتباطی بی تکلیف و تعریف ناپذیر است و خداوند متعال با جان بندگان خود در ارتباط است.

پنج - خدو انداختن خصم بر روی حضرت علی (ع)

مولوی از حکایت خدو انداختن خصم در جنگ بر روی امیرمؤمنان علی (ع)، به منظور اثبات اتحاد عاشق و معشوق بهره می جوید. ایشان، حضرت علی (ع) را به عنوان ولی کامل خدا، مظهر اتحاد ربوبی با حضرت حق می داند و با طرح لطایف عرفانی فراوان در این داستان، خشمگین نشدن مولای عارفان در برابر خدوی خصم را دلیل بر اتصاف و اتصال او به کمالات ربوبی و مظهر اسما و صفات الهی معرفی می کند:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل

در غزا، بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی (۲)

معنای این ابیات، آن است که باید از حضرت علی (ع) اخلاص را که مقام «مخلصین» است، بیاموزی و آن شیر حق را از هر حيله و ظاهرکاری پاک و منزّه بدانی. او در جنگی بر پهلوان چیره شد و بی درنگ

۱- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۷۵۹ و ۷۶۰.

۲- همان، دفتر اول، ابیات ۳۷۲۱-۳۷۲۳.

ص: ۱۳۸

شمشیری برکشید تا او را به قتل برساند، ولی آن پهلوان آب دهان بر روی حضرت علی (ع) انداخت؛ همان انسان بزرگی که مایه افتخار بسیار برای اولیای خداست.

در این حال، حضرت علی (ع) شمشیر را بی‌درنگ رها کرد و از جنگ با آن پهلوان عرب دست کشید. از این عمل حضرت، آن پهلوان حیرت کرد و دلیل آن را جویا شد.

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار اوست زانکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست (۱)

می‌گویند ای علی که جامع عقل و شهودی! شمه‌ای از آنچه دیده‌ای بیان کن؛ شمشیر بردباری تو جان مرا پاره کرد. آب حیات وجود تو، ما را از کفر و پلیدی شست و شو داد. پس بازگو تا بدانم اینها اسرار الهی است که بدون آلت می‌کشد. یعنی تو فعل خدا هستی که حتی بدون شمشیر می‌کشد. در واقع مولوی در این ابیات، اتحاد فعل و فاعل را در نظر دارد.

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس سوء القضاء، حسن القضاء

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است یا بگویم آنچه بر من تافته است

از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟ بی‌زبان چون ماه پرتو می‌زنی (۲)

ای علی مرتضی که به اسرار ملک و ملکوت آگاهی، حقیقت امر را برایم بگو. ای که می‌توانستی مرا بکشی و عاقبت ناگواری پیدا کنم؛ یعنی

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۴۵-۳۷۴۷.

۲- همان، ابیات ۳۷۵۷-۳۷۵۹.

ص: ۱۳۹

با حال کفر و نفاق از دنیا بروم، ولی این کار را نکردی و با حلم و بردباری سبب گشتی به جای قضای بد، قضای خوب بر من آید! یا تو حاشا کن آنچه را عقلت دریافت کرده است یا من بگویم چه حالی از تابش تو به من دست داده است. نوری از تو بر من تابش کرد، چرا پنهان می‌کنی؟ تو آن ماه تابان هستی که بدون زبان نور می‌پاشی.

در اینجا، مولوی از زبان آن پهلوان، نکته‌های بدیع عرفانی را بیان می‌کند و در توصیف فضیلت مولای متقیان، علی (ع) می‌فرماید: چون تو بایی آن مدینه علم را چون شعاعی، آفتاب حلم را باز باش ای باب، بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفواً احد(۱)

ای علی! تو دروازه شهر علم نبی هستی. تو جلوه آفتاب حلم و بردباری هستی. (این بیت اشاره است به این حدیث پیامبر خدا (ص) در شأن حضرت علی (ع):

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ أَلْبَابَ.

من شهر علم هستم و علی (ع) دروازه آن است. هر کس خواهد که بدین شهر وارد شود، باید از دروازه آن درآید.

ای دروازه علم! به روی جویای درت باز و گشوده باش تا قشورها به برکت وجود تو به مرحله مغز برسند؛ یعنی عالم صورت به مرتبه معنا درآید. ای باب رحمت خدا! گشوده بمان؛ ای بارگاه کسی که برایش همتا و نظیری نیست. این جمله اشاره است به آیه: وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (اخلاص: ۴)

ص: ۱۴۰

قهرمان عرب خواهش خود را ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید:

باز گوی ای باز پر افروخته باشه و با ساعدش آموخته

باز گو ای باز عنقاگیر شاه ای سپاه‌افکن به خود، نی با سپاه

امت وحدی، یکی و صد هزار بازگو، ای بنده بازت را شکار

در محل قهر، این رحمت ز چیست؟ ازدها را دست دادن، راه کیست؟ (۱)

ای باز پر افروخته الهی! یعنی ای بازی که بال‌های تو با نور خدا روشنی گرفته و دست پرورده شاه جهان هستی! ای کسی که صید و

شکار تو، عنقا و سیمرخ است! ای کسی که یک‌تنه لشکریان را شکست می‌دهی که البته تو به ظاهر، یک نفر عادی، ولی بر حسب

باطن، گویی که صد هزار نفری! ای کسی که این بنده، صید باز بلند پرواز توست. «امت واحد» در این مصراع، اشاره است به آیه:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ ؛ «همانا ابراهیم، امت فرمان‌بردار خدا بود» .

(نحل: ۱۲۰)

در جایی که باید قدری خشم نشان دهی، چرا مهربانی می‌کنی؟ این چه مرامی است که به ازدها مهلت و فرصت می‌دهی؟

مولای متقیان، علی (ع) در پاسخ این عرب قهرمان می‌گوید:

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

ما رمیت اذ رمیتم در جواب من چو تیغم و آن زننده آفتاب (۲)

حضرت علی (ع) در پاسخ آن پهلوان می‌گوید: من برای رضای خداوند

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۷۸ - ۳۷۸۲.

۲- همان، ابیات ۳۷۸۷ - ۳۷۸۹.

ص: ۱۴۱

متعال شمشیر می‌زنم؛ یعنی بنده حق تعالی هستم، نه مأمور خود. من شیرحقم، نه شیر هوا و هوس؛ عمل من گواهی بر دین و ایمانم می‌دهد. من مظهر کامل: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ هَسْتَم. من در کارزار چون شمشیر در دست الهی هستم. زننده آفتاب حقیقت نیز در اینجا یعنی خداوند متعال.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، منظور مولوی از این همه مقدمه‌چینی و فضا سازی در این داستان، اثبات قرب الهی در این آیه است: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال: ۱۷)

حضرت در ادامه، دلیل خویش از این کار را این گونه توصیف می‌کند:

رخت خود را من ز ره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم

سایه‌ام من، کدخدایم آفتاب حاجب من، نیستم او را حجاب (۱)

من رخت خویش را از سر راه برداشتم؛ یعنی از تمایلات نفسانی و تعلقات دنیوی جدا شده‌ام و هرچه غیر حق تعالی باشد، من آن را نیستی می‌انگارم. من همچون سایه‌ام و صاحب وجود ظلی من، آفتاب وجود حق تعالی است. من دربان بارگاه او هستم، نه حجاب او.

نتیجه

نتیجه‌ای که از بحث حاصل می‌شود و مولوی این عارف بزرگ با زیباترین بیان در قالب شعر و داستان بدان پرداخته است، در یک جمله خلاصه می‌شود و آن این است که حق تعالی در صفات راهنمای خود

ص: ۱۴۲

ظهور دارد: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا (اعراف: ۱۸۰) و مظهر یا مصداق صادق این ظهور به صورت خاص و اتم و اکمل، حضرت نبی اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم السلام) هستند. خلاصه و زبده این سخن را در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَفْرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ. (۱)

حسن ختام این بحث را به کلام نورانی مولای متقیان، علی (ع) اختصاص می‌دهم که در شأن ولایت اهل بیت (علیهم السلام) فرمود:

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كَهْفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ. (۲)

عترت پیامبر جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند.

بدین ترتیب، توسل و شفاعت خواهی از آنان، عین توسل از حق تعالی است. در حقیقت، اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان «جبل الله»، «عروة الوثقی»، «اعتصام بالله» و «باب الله»، همان شفاعت برگزیده الهی هستند:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۲۸)

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲- نهج البلاغه، خطبه دوم.

ص: ۱۴۳

و آنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند.
پس شفیعان الهی هر چه از خود به ظهور می‌رسانند، اراده حق است و میل آنها همواره به مشیت حق است: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (تکویر: ۲۹)**

جز به یاد او نجند میل من نیست جز عشق احد سرخیل من (۱)

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۸.

ص: ۱۴۵

کتابنامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه، محمد دشتی، تهران، نهج الحیاء، بی تا.

۱. اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، تصحیح: مجید هادی زاده، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱ ه. ش.
۲. اصول کافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی، ترجمه و شرح: هاشم رسولی، تهران، علمیه اسلامی، ۱۳۸۷ ه. ق.
۳. اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکومورت، ترجمه: احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.
۴. انسان کامل، سید عبدالکریم بن ابراهیم جیلانی، تصحیح: قائل محمد خلیل اللبهون، چاپ اول، بیروت، ۱۴۲۰ ه. ق.
۵. انسان کامل، عزیز الدین نسفی، به اهتمام: ماری ژان موله، تهران، نشر طهوری، ۱۳۶۲ ه. ش.
۶. اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، شیخ مفید، نشر مفید، ۱۳۷۱ ه. ق.
۷. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.
۸. التعریفات، سید شریف علی بن محمد جرجانی، تحقیق: ابراهیم الابیاری، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

ص: ۱۴۶

۹. التفسیر الکبیر، فخر رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ه. ق.
۱۰. التمهید، ابوبکر محمد بن الطیب باقلانی، بیروت، المكتبة الشریقه، ۱۹۷۵م.
۱۱. جامع الأسرار و منبع الأنوار، علامه سید حیدر آملی، تصحیح: هانری کربن و عثمان یحیی، ترجمه: سید جواد طباطبایی، چاپ اول، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ه. ش.
۱۲. جلوه‌های ولایت از منظر امام خمینی (ره)، اسماعیل منصوری لاریجانی، چاپ اول، انتشارات عروج، ۱۳۷۰ه. ش.
۱۳. دیوان اشعار، ابی حفص عمر ابن فارض، بیروت، چاپ دار صعب، ۱۴۱۵ه. ق.
۱۴. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار، قاسم غنی.
۱۵. دیوان غزلیات فخرالدین عراقی، تصحیح و توضیح: نسرین محتشم، تهران، زوار، ۱۳۷۲ه. ش.
۱۶. رساله ولایت (خلاف کبری)، آقا محمدرضا قمشه‌ای، به کوشش: منوچهر صدوقی سها، قزوین، مطبع نور، ۱۳۵۴ه. ش.
۱۷. روضات الجنات، سید محمدباقر خوانساری اصفهانی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۲ه. ش.
۱۸. ریحانة الأدب، میرزا محمدعلی مدرس، چاپ اول، تهران، بی‌تا.
۱۹. سیر تحول متون عرفان اسلامی، اسماعیل منصوری لاریجانی، تهران، انتشارات واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۲ه. ش.
۲۰. شرح اصطلاحات تصوف و عرفان، صادق گوهرین، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲ه. ش.

ص: ۱۴۷

۲۱. شرح اصول الخمسة، قاضی حسین عبدالجبار، قاهره، ناشر عبدالکریم عثمان، ۱۹۶۵م.
۲۲. شرح الأسماء، ملاهادی سبزواری، با کوشش: نجفقلی حبیبی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ه. ش.
۲۳. شرح فصوص الحکم، داود بن محمود قیصری، تحقیق: آیت الله حسن زاده آملی، چاپ اول، قم، مؤسسه بوستان، ۱۳۸۴ه. ش.
۲۴. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵ه. ش.
۲۵. صوفیسم، تائوئیسم، ایزوتسو توشیهیکو، ترجمه: محمدباقر گوهری، تهران، خادم، ۱۳۷۸ه. ش.
۲۶. غرر الحکم و درر الکلم، (گفتار امیرالمؤمنین)، سید حسین شیخ الاسلامی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۵ه. ش.
۲۷. الفتوحات المکیه، محیی الدین ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ه. ق.
۲۸. فصوص الحکم، تعلیقات: ابوالعلا عقیفی، چاپ ششم، تهران، الزهراء، ۱۳۶۶ه. ش.
۲۹. الفصول العشره، ابوعبدالله محمد بن نعمان المارنی، نجف، دارالکتب التجاریه، ۱۴۱۵ه. ق.
۳۰. کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، تحقیق: ژوکوفسکی، چاپ اول، تهران، نشر طهوری، ۱۳۵۹ه. ش.
۳۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال الدین علامه حلّی، قم، لاهیجی، ۱۳۶۷ه. ش.

ص: ۱۴۸

۳۲. الکنی و الالقاب، محدث قمی، قم، انتشارات اسلامیة، ۱۳۵۴.ه. ق.
۳۳. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، شرح: شمس‌الدین محمد لاهیجی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷.ه. ش.
۳۴. لب‌لباب مثنوی، واعظ کاشفی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.ه. ش.
۳۵. مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، با نظر: نصرالله پورجوادی، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.ه. ش.
۳۶. مرصاد العباد، نجم‌الدین رازی، چاپ دوم، تهران، نشر کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.ه. ش.
۳۷. مصباح الهدایه الی الخلافة والولایة، امام خمینی (ره)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۰.ه. ش.
۳۸. مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، با تفسیر لغوی و ادبی: غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۴.ه. ش.
۳۹. مفهوم الولایة، حکیم ترمذی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸.ه. ق.
۴۰. نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، تصحیحات: هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، توس، ۱۳۶۷.ه. ش.
۴۱. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، تصحیح: ویلیام چیتک، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.ه. ش.
۴۲. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، با تصحیح و تحقیق: رحیم ربانی شیرازی، چاپ پنجم، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۰۳.ه. ق.
۴۳. ولایت (حکومت حکیمانه)، اسماعیل منصور لاریجانی، چاپ اول، قم، انتشارات، خادم الرضا، ۱۳۸۰.ه. ش.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

